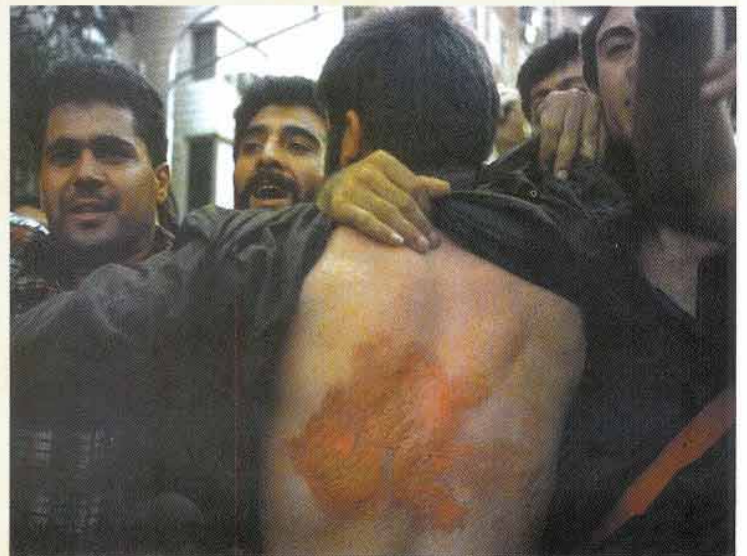
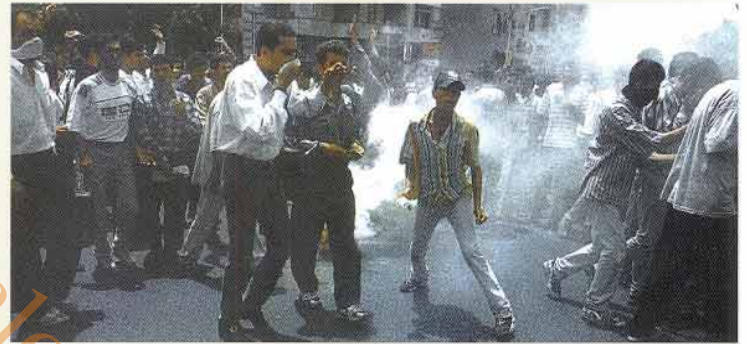
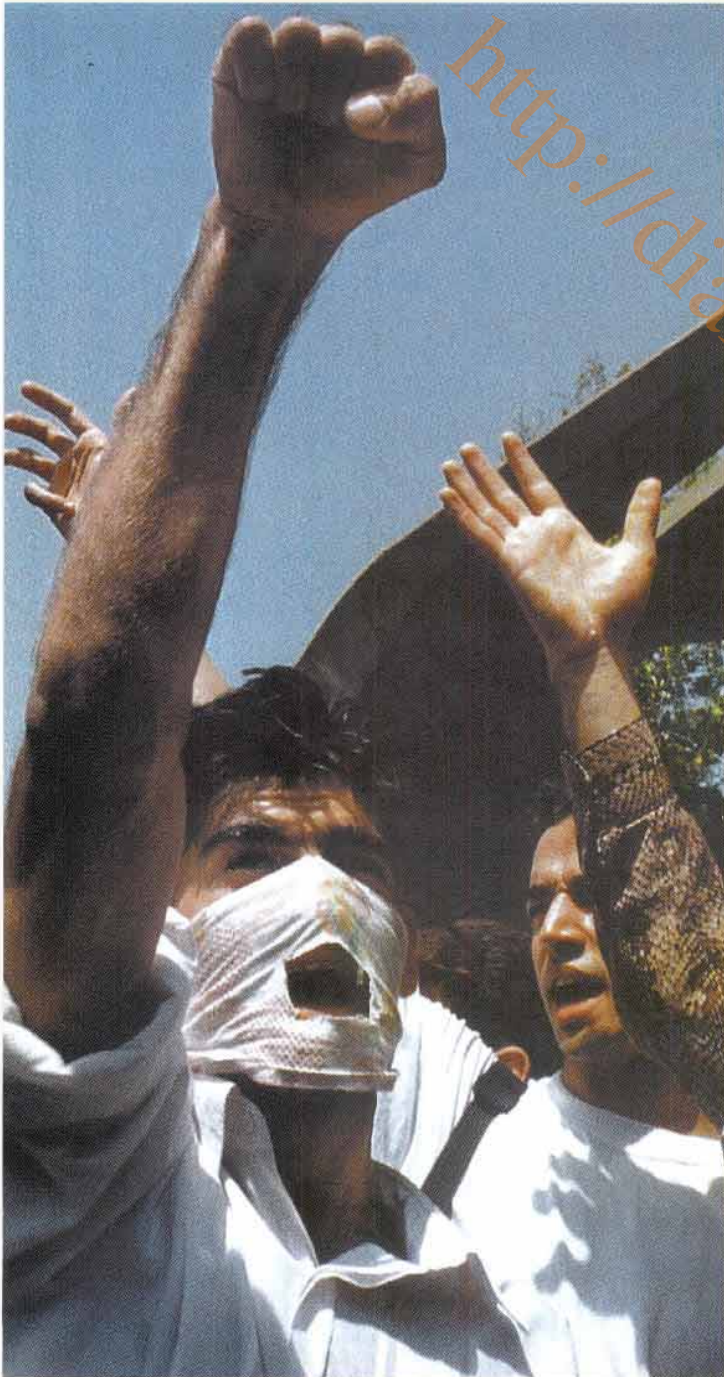


**ویژه نامه ی:**  
**جنبش دانشجویی، تیرماه ۱۳۷۸**  
**شاخه های جوان و سبز باغ پرگل درخت ما**

رضا اکرمی، اصغر ایزدی، توکل، هادی جفرودی، امیرحسین چهل تن، علی اصغر حاج سیدجوادی، حسن حسام، تراب حق شناس، حیدر، اسماعیل خوبی، علی ستاری، محمدرضا شالگونی، احسان شریعتی، حامد شهیدیان، مجید عبدالرحیم پور، رامین کامران، هوشنگ کُردستانی، شهرزاد مجاب، مرتضی محیط، رضا مرزبان، باقر مؤمنی، اردشیر مهران، هاشم، فرج سرکوهی و ناصر مهاجر

## باغ جوان و پرگل دانشگاه های ایران، آزاد و شکوفان باد





مدیر مسئول : پرویز قلیچ خانی

ویژه نامه‌ی جنبش دانشجویی ، تیر ماه ۱۳۷۸

رضا اکرمی ، اصغر ایزدی ، توکل ، هادی جعفرودی ، امیر حسن چهلتن ، علی اصغر حاج سیدجوادی ، حسن حسام ، تراب حق شناس ، حیدر ، اسماعیل خوبی ، علی ستاری ، محمد رضا شالگونی ، احسان شریعتی ، حامد شهیدیان ، مجید عبدالرحیم پور ، رامین کامران ، هوشنگ گُردستانی ، شهرزاد مجاب ، مرتضی محیط ، رضا مرزبان ، باقر مؤمنی ، اردشیر مهران ، فرج سرکوهی و ناصر مهاجر .

**\* آرش این ویژه نامه را به جنبش دانشجویی و دانشجویانی تقدیم می کند که برای آزادی جان سپردند .**

- همکاری شما آرش را پر بارتر خواهد کرد.
- برای آرش، خبر، مقاله، شعر، عکس و طرح بفرستید.
- در مورد مقالات ارسالی چند نکته گفتنی است :
- طولانی تر از سه صفحه مجله نباشد.
- گنجایش هر صفحه آرش ۱۱۰۰ کلمه است.
- همراه با ترجمه ما ، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود
- آرش در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با موافقت نویسنده آزاد است.
- پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.
- آرش از چاپ مطالبی که انحصاراً برای این نشریه ارسال نشود ، معذور است .

تلفن و فاکس تحریریه

تلفن ۲۱- ۱۴- ۳۷- ۰۳- ۶۰- کُد فرانسه  
لغف و فاکس ۲۷- ۹۹- ۵۲- ۱۴۴- کُد فرانسه

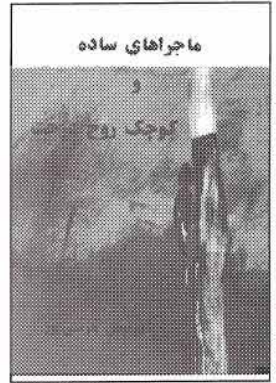
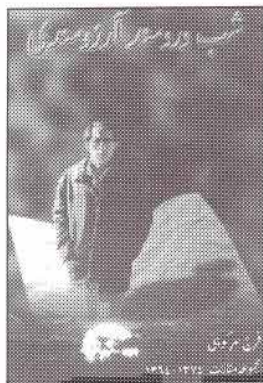
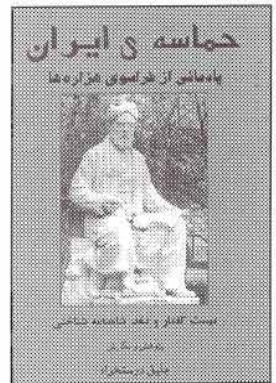
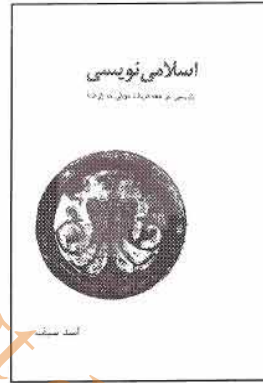
نشانی جدید آرش

ARQSH  
Mqison des Associations  
7 Place du petit Martroy  
95300 Pontoise

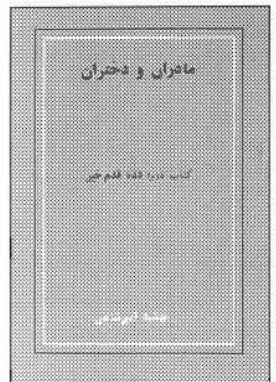
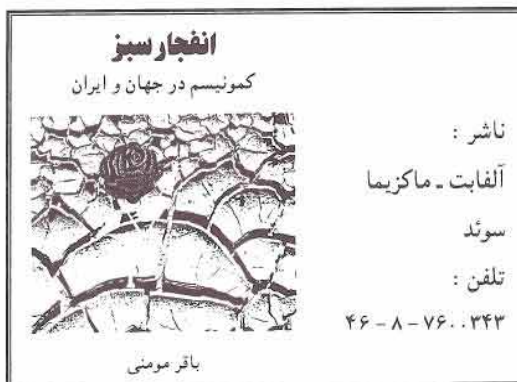
آرش نشریه ای ست فرهنگی و اجتماعی ، که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) منتشر می شود .

اشترک یکساله (برای شش شماره)  
فرانسه ۱۲۰ فرانک ، آلمان ۳۵ مارک ،  
اسکاندیناوی معادل ۲۰۰ کرون سوئد ،  
آمریکا ، کانادا و استرالیا ۳۰ دلار آمریکا

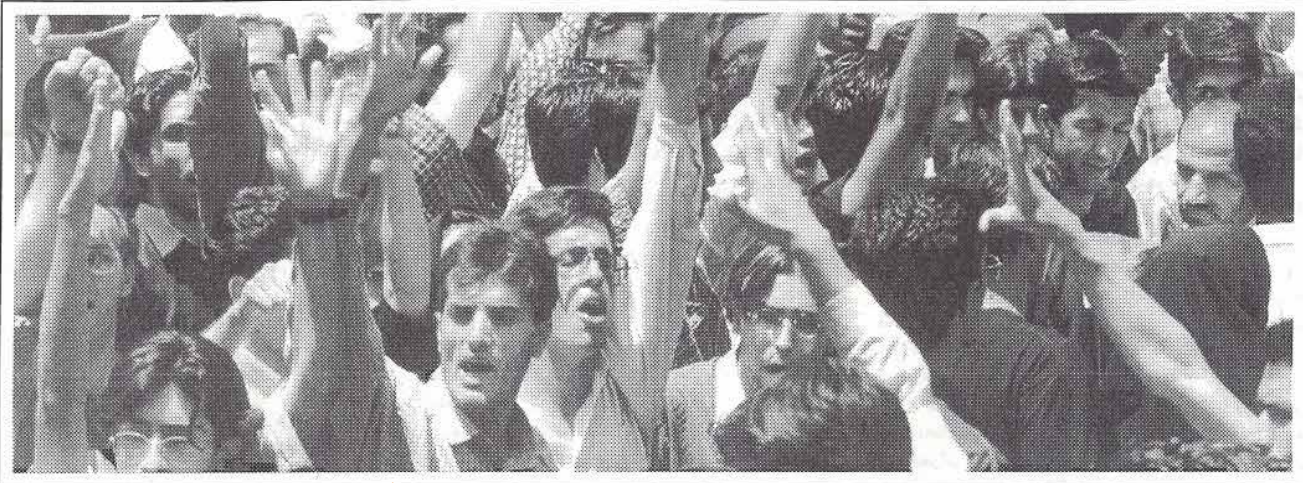
تکفروشی ۱۸ فرانک



کتاب های تازه  
انتشارات باران



ناشر :  
آلفابت - ماکزیم  
سوئد  
تلفن :  
۴۴۳ . ۷۶۰ . ۸ - ۴۶



## شاخه‌های جوان و سبزِ باغِ پُر درخت ما

جنبش دانشجویی ایران که پیشینه‌ای درخشان را در مبارزه علیه دیکتاتوری پشت سر دارد و نقشی روز افزون را در چشم انداز، در هفته‌ی سوم تیر ماه ۱۳۷۸، مرزهای سیاه استبداد حاکم بر ایران را درنوردید و پایه‌های فرسوده‌ی آن را لرزاند. دانشجویان شاخه‌های جوان و سبز، باغِ پُر درخت آزادی ایران اند و در تاریخ معاصر ایران همواره علیه دیکتاتوری و استبداد جنگیده‌اند. اوج‌گیری جنبش دانشجویی اخیر، واکنشی گسترده در ایران و بازتابی پر دامنه در جهان داشت و بار دیگر بُعدی از ابعاد چندگانه‌ی مبارزه برای مکراسی در ایران را به خیر اول رسانه‌های جمعی خارجی بدل کرد. و مهم‌تر از همه آن که جنبش دانشجویی با سرعتی پاور نکردنی به جنبش مردمی ارتقاء یافت. خیزش اخیر جنبش دانشجویی با چنان دامنه و گستره‌ای شعله کشید و با ضرباهنگی چنان پرشتاب به جنبش توده‌ای بدل شد که رژیم را وحشت‌زده و غافلگیر کرد و مردم را امیدوار. ضرباهنگ گسترش آن عمق نارضایتی مردم ایران و آمانگی آنان را برای برانداختن بساط ورشکسته‌ی ولایت فقیه پررنگ و مکرر تصویر کرد. مردمی که از ۲۰ سال حکومت اسلامی و ۲ سال شنیدن وعده‌ی آزادی خسته و به جان آمده‌اند و در این خیزش توانمند خود به تمامی جناح‌های حکومتی نشان دادند که مبارزه برای مکراسی و آزادی در ایران، مبارزه‌ای پی‌گیر و مستمر و بازگشت ناپذیر است.

دانشجویان در تاریخ ما همواره در صف اول مبارزه با دیکتاتوری بوده‌اند و این بار نیز حرکت، با اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام و در واقع برای دفاع و گسترش آزادی بیان آغاز شد. تظاهرات مسالمت‌آمیز دانشجویان معترض با حمله‌ی دیمشانه و وحشیانه‌ی عوامل دیکتاتوری و قوای انتظامی در نیمه شب پاسخ داده شد. گردانی از سپاه ضد شورش و حزب‌اللهی‌های سینه چاک ولایت فقیه، نیمه شب به خوابگاه دانشجویان در کارگر شمالی هجوم آوردند. دانشجویان را مضروب و خوابگاه را تخریب کردند و اموال دانشجویان را به غارت بردند. خیر به قتل رسیدن چند دانشجو در این هجوم شبانه به سرعت منتشر شد. این هجوم وحشیانه، انبار باروت خشم و نفرت همگانی از رژیم را منفجر کرد و موج اعتراضات دانشجویی به صورت تحسین و تظاهرات خیابانی در تهران و شهرهای تبریز و اصفهان و اردبیل و... اوج گرفت. تظاهرات با استقبال و حمایت گسترده و سریع مردم رو به رو شد. مردم به ویژه ساکنان محله‌های فقیر به دانشجویان معترض پیوستند و حضور فعال آنان نقش مهمی در رادیکال شدن و مردمی شدن جنبش داشت. شعارها و خواست‌ها به سرعت اساس نظام ملایان را هدف گرفت و برای اولین بار در سال‌های اخیر شعارهایی صریح و واضح علیه خامنه‌ای و ولایت فقیه و دیگر «ارزش‌های»، نظام اسلامی به زبان‌ها آمد که بی‌تاب سخن گفتن بودند. مردم و دانشجویان در خیابان‌های تهران خواستار برکناری و استعفای «رهبر» نظام شدند.

کوشش طرفداران خاتمی به محدود کردن دامنه‌ی شعارها به حمایت از خاتمی ناکام ماند و در تداوم تظاهرات، در روزهایی که رژیم وحشت‌زده و غافلگیر شده بود، دانشجویان و مردم به درخواست رییس جمهور و شورای امنیت ملی و وزارت کشور مبنی بر توقف و قطع اعتراضات بی‌اعتنا ماندند.

دانشجویان مبارز، این شاخه‌های سبز و جوان مردم ما، با پایداری خود، شکوفه‌های زیبایی آزادی را، در خیابان‌های تهران فریاد زدند. رژیم که از گسترش سریع و دامنه‌ی پرشتاب جنبشی که مردمی شده بود و پایه‌های رژیم را هدف قرار داده بود وحشت زده کوشید تا جنبش را سرکوب کند. بازداشت‌ها آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد. تظاهرات طرفداران ولایت فقیه چون پیشینی تبلیغاتی برای سرکوب و ایجاد اعتماد به نفس کاذب سامان داده شد. در ادامه، رژیم چند دانشجو را پاشکنج‌های جسمی و روحی به حضور در شوهای مضحک و رسوای تلویزیونی و اعترافات جبری وادار کرد و... اما به رغم زندان و شکنجه و تهدید و خفقان، جنبش ادامه دارد و سرکوب تنها رژیم را بی‌اعتبارتر و رسواتر می‌کند.

جنبش شش روزه‌ی دانشجویان ایران، که بی‌تردید مهم‌ترین رویداد سیاسی هفده سال گذشته‌ی کشورمان است، یکی از مهمترین رخدادهای سیاسی جهان، در ماه گذشته بود.

به این دلیل برآن شدیم که شماره‌ی ویژه‌ای انتشار دهیم، زمینه‌ی تاریخی جنبش دانشجویی ایران را به دست دهیم، تصویری از چند و چون مبارزه‌ی شش روزه ارائه کنیم و برداشت و برآورد صاحب‌نظران ایرانی را در پاره‌ی: ماهیت این جنبش، واکنش رژیم و چشم انداز این حرکت دانشجویی را منعکس نماییم.

کار بررسی زمینه‌ی تاریخی جنبش دانشجویی ایران را فرج سرکوبی بر عهده گرفت و چند و چون مبارزه‌ی شش روزه‌ی دانشجویان را، ناصر مهاجر، این دو نوشته هم چون مقدمه و مؤخره‌ای است بر مجموعه‌ای از برداشت‌ها و برآورد‌های صاحب‌نظران، فعالان سیاسی، نویسندگان و اندیشمندان از این رویداد مهم تاریخی.

از همه‌ی دوستانی که با نگارش آراء خود ما را در تهیه این ویژه‌نامه همراهی کردند سپاسگزاریم. بریفا که به برخی از دوستان، دست رسی نداشتیم، و پاسخ برخی نیز در زمان مناسب به دست ما نرسید.

آرش این ویژه‌نامه را به جنبش دانشجویی و دانشجویانی تقدیم می‌کند که برای آزادی جان دادند.

## اعتماد کودکانه‌ی سهراب

### چشم اسفندیار

### و ادیب‌های بی‌پاسخ

فرج سرکوهی

قصه می‌گوید: اسفندیار، آرمانی قهرمان آرم‌ن‌خواه افسانه‌های کهن ایرانی، به هنگام رویین‌تن شدن، چشم برپست و پلک بر هم نهاد، چشم‌پسته، آسیب‌پذیر شد و راز و راه مرگ اسفندیار، رازی که سی‌مرغ در کارزار فرجامین پهلوان ناکام، بر رستم آشکار کرد. رویین‌تنی سرفراز، به تیری در چشم، به خاک سرد مرگ افتاد. قصه می‌گوید:

سهراب جوان را اندیشه‌ی نو در سر بود و به انجام، خنجر پدر در پهلو. قصه می‌گوید: ادیب خرمند، با دانش زمینی، به رغم خدایان و بی‌یادوری معرفت آسمانی، ممعای ابوالهول پاسخ گفت و شهری را از مصیبت و بلا برهانید. مفسران، تاول‌ها کرده‌اند چشم اسفندیار را و تراژدی سهراب را و نیز غم‌نامه‌ی ادیب شهریار را که به فرجام، چشم بینای خود کور کرد. اما به هیچ دقتی، از کهنه و نو نوشته‌اند که چه چاره بود اسفندیار را چشمی چنان آسیب‌پذیر. در زمانه‌ی ما اما حتا ضرورت‌های تراژیک نیز نسبی است و چنین است که جنبش دانش‌جویی ایران - که شباهت بسیار با سهراب می‌برد و اسفندیار - در همین دهه‌ی اخیر، چشم اسفندیار خود چاره و درمان کرد و بر اعتماد ساده‌لوحانه‌ی سهراب‌وار خود به پدر فائق آمد. هرچند اصلاح‌طلبانی که جامعه‌ی مدنی و دموکراسی را در چارچوب قانون اساسی اسلامی می‌خواهند، ادیب‌های معاصرین‌اند که در برابر ابوالهول ولایت فقیه، حتا با یاری گرفتن از آسمان نیز هنوز نتوانسته‌اند ممعای ناگشودنی سازش جمهوری با حاکمیت مادام‌العمر فقیه، حل کنند و مملکتی را از بلا و بختگی عتیق برهانند.

اما حتا پیش از این نیز - چون اکنون - جنبش دانش‌جویی بر تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی ما نقشی کارساز داشته است. در آرم‌ن‌گرایی و نوجویی و پیش‌آهنگی به اسفندیار و سهراب شباهت می‌برد و به ناگزیری ساختار استبدادی جامعه‌ی ما و به ضرورت‌های برخاسته از تضاد سنت و مدرنیته - که در عرصه‌ی سیاست بر قالب تضاد استبداد و دموکراسی رخ می‌نماید - جنبشی ضد استبدادی بوده و هست و برگزیر و رود رو با گرشاسب‌ها و رستم‌ها هرچند پیش‌تر سرنوشت سهراب را داشته است با خنجر پدر در پهلو.

تا پیش از انقلاب اسلامی، جنبش دانش‌جویی،

جلوه‌گاه جنبش جوانان و روشن‌فکران بود و اکنون نیز. دانش‌جویان پرشورترین و آگاه‌ترین لایه‌ی جوانان جامعه‌ی جوان ایران‌اند و نیز بستر و مهد جنبش روشن‌فکری و پرشورترین مخاطبان آن. مخاطبان نوگرا که به اقتضای سن و شعور، بزرگ‌ترین لایه‌ی فرهنگی - به ویژه در ادب و هنر و فکریه‌های سیاسی و اجتماعی - را پذیرای‌اند. در دهه‌ی اخیر، نسبت زنان دانش‌جو، در ترکیب‌بندی دانش‌جویان، افزایش چشم‌گیر یافت. پس، جنبش دانش‌جویان در سال‌های اخیر، نه تنها بیان‌کننده‌ی جنبش جوانان و روشن‌فکران - که به علاوه - تا حدی، بیان‌کننده‌ی جنبش زنان نیز هست. جوانان و روشن‌فکران و زنان در دهه‌ی اخیر، پیش‌آهنگان تحولات بزرگ فرهنگی و سیاسی بوده‌اند. در جامعه‌ی ما راه بر رویه‌ی فرزندان لایه‌های فقیرتر جامعه به دانش‌گاه‌ها باز بوده است و اینان آن‌گاه که به مبارزه‌ی سیاسی یا به فعالیت فرهنگی روی می‌آوردند، گذشته و خاستگاه خود، یک سره از یاد نمی‌برند و علاوه بر مبارزه با استبداد - که موافق‌ی پایدار و اصلی جنبش دانش‌جویی ایران است - گوشه‌ی چشمی نیز به خواست‌های اقتصادی مردم محروم دارند. جباریت مسلط بر ایران، استبدادی است سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی و مذهبی و ایدئولوژیک و مخالف با شور و شرف جوانی و عشق و خنده و شادی و زیبایی و زندگی. فرهنگی تک‌صدایی با کلیشه‌هایی مغایر با ذات زندگی و مداخله‌گر تا زندگی خصوصی و شخصی.

بحران اقتصادی و نرخ بالای بیکاری نیز در کار است و تنگناهای زورآور اقتصادی و معیشتی که دانش‌جویان نیز از آن در رنج‌اند. جامعه‌ی ایران درگیر بحران اقتصادی با چشم‌انداز آینده‌ای سیاه و کور. نسلی برآمده از تنش‌های انقلاب و جنگ و محروم از جلوه‌های زیبایی جوانی و عشق و زندگی و امید و شادی اما آشنا با جهان. آگاه‌تر از پدران و اسلاف. بزرگ‌شده با همه‌ی دست‌آوردهای انقلاب ارتباطات. لایه‌ای از جامعه که با منظر علمی آشناست از بزرگان و بخت آن را دارد که در مکانی واحد گرد آمده است. تمایزشان با اقشاری که پراکنده‌اند، توان و نیروی «جمع» به آرم‌ن‌ها می‌آورد و شور و هیبت و روان جمعی برآمده از اجتماع. و این همه - جلوه‌گاه جنبش جوانان و روشن‌فکران و تا حدی، زنان بودن، حضور فرزندان لایه‌های فقیرتر جامعه، واکشش بر برابر استبداد سیاسی و فرهنگ تک‌صدایی، واکشش بر برابر جباریت اخلاقی و مذهبی که شادی و جوانی را نفی می‌کند، فشارهای زورآور اقتصادی، تنش‌های جنگ و سلطه‌ی بنیادگرایان بر دانش‌گاه، افت تحصیلی و... و آشنایی با جهان به برکت رسانه‌های جمعی و دلایلی دیگر - زمینه‌ساز نقش اسفندیارگونه‌ی جنبش دانش‌جویی است بر تحولات سیاسی و فرهنگی. ضد استبداد، پیش‌آهنگ، سنت‌شکن و مبارز و نوچو.

جنبش دانش‌جویی در دوران‌های رکود مبارزات مردمی اسفندیاروار، به تنهایی، مبارزه برای دموکراسی و آزادی را پی گرفته است و بستر را پزآور بوده است تولید و ارتقا و تحولات فرهنگی را. گاه که با جنبش مردمی هم زمان بوده است در گره‌گاه‌های تاریخی، تأثیری شکل‌دهنده داشته است و این تأثیر در غیبت احزاب سیاسی پرنفوذ، پررنگ‌تر. پس در چرخش‌ها و گره‌گاه‌هایی چون نهضت ملی کردن نفت، انقلاب اسلامی و جنبش چند ساله‌ی اخیر، دانش‌گاه از مراکز اصلی بوده است و هست و خط‌دهنده و نقش‌گذار. گاه تا آن حد که گوی از دیگران ربوده است. محسن گروهی از روحانیون در مسجد دانش‌گاه تهران بر روزهای انقلاب نمونه‌ای تمثیلی است. آنان صدور اجازه‌ی ورود آقای خمینی را به ایران می‌خواستند و به جای مکان‌های سنتی بست‌نشینی - چون مساجد و امام‌زاده‌های معتبر - در مسجد دانش‌گاه تهران بست نشستند. به روزگار جنبش ملی و ضد استبدادی دهه‌ی سی و به روزگار نیکتاتوری شاه در دهه‌ی چهل و پنجاه و تا انقلاب اسلامی، جنبش دانش‌جویی هرچند هواداری این و آن می‌کرد از نهضتی‌ها و ملیون و چپ‌ها، اما بستر اعتراض بود. رمحوری برای مبارزه با استبداد و جباریت

و نیز مخاطبی خلاق برای بزرگ‌ترین‌های ادبی و هنری و فکری در اوقات و خیزش‌های جنبش دانش‌جویی بود که مهم‌ترین گره‌های سیاسی دهه‌ی چهل و پنجاه - فداییان و مجاهدین - شکل گرفتند و موافق‌های آن را - تا سال‌ها - در ساختارهای نظری و سازمانی و در روان‌شناسی خود بازتولید کردند. به دوران انقلاب، جنبش دانش‌جویی از مرزهای خود فراتر رفت و به قلب انقلاب بدل شد. به دوران حکومت اسلامی، انقلاب فرهنگی، و اعمال گزینش و سلطه‌ی امنیتی - پلیسی انجمن‌های اسلامی و جباریت ایدئولوژیک نمایندگان‌های ولایت فقیه - پاسداران سنت استبداد - سالی چند جنبش دانش‌جویی را دریند کرد. اما عمر قبرستان سیاه سکوت چندان نپایید که شب را سحر کند.

چند سالی از سرکوب سال شصت نگذشته بود که جوانه‌های تازه سبز شد. محافل گوناگون دانش‌جویی - فرهنگی و صنفی - شکل گرفتند. دهه‌ی هفتاد جوان‌ها گل دادند و این بار سنجیده‌تر، آگاه‌تر و با رنگی تازه که در جنبش دانش‌جویی ایران بی‌سابقه بود. دانش‌جویان از جنبش مستقل دانشجویی - مستقل از حکومت و گروه‌های اپوزیسیون - نو فاکتور و ممنوع - دم می‌زدند. جنبش دانش‌جویی ایران، به رغم گذشته پریار خود تا دهه‌ی هفتاد، جنبشی وابسته به گروه‌ها و سازمان‌ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون و جناح‌های برونی حکومتی بود. نه جنبشی مستقل با هویتی متمایز. وابسته بودن جنبش دانش‌جویی، چشم اسفندیار آن بود و اعتماد ساده‌لوحانه‌ی سهراب‌وار آن. چشم اسفندیاری که پهلوانی خرمند و پیش‌آهنگ دایر و آرم‌ن‌خواه را به بی‌راهه مرگی تراژیک می‌برد و اعتمادی ساده‌لوحانه که نوگرایی چون سهراب را به قتل‌گاه پدري سنت‌گرا. تا پیش از انقلاب اسلامی، جنبش دانش‌جویی ایران «هودار» این و آن بود. از چپ و ملی و نهضتی و مجاهد. در دوران انقلاب اسلامی، بخت و امکان آن یافت که به جنبشی ناوابسته ارتقا یابد و اگر چنین می‌شد، گامی بزرگ در راه نهادینه شدن دموکراسی در ایران برداشته می‌شد که دموکراسی جز با نهادینه شدن نهادهای مستقل و جنبش‌های ناوابسته راست نمی‌شود. ضعف‌های جنبش دانش‌جویی - که از ساختارهای روان‌جمعی و سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی استبدادی ایران سایه می‌گرفت - و منظر احزاب و گروه‌های سیاسی اپوزیسیون و دیدگاه جناح‌های برونی حکومت - که استقلال نهادها و جنبش‌ها را برنمی‌تابیند - و برنمی‌تابند - و می‌کوشیند - و می‌کوشند - تا نهادها و جنبش‌ها را به «زائده»‌ی تشکیلاتی و سیاسی خود تقلیل دهند - در کارآمد و جنبش دانش‌جویی را به «هوداران» کاهش داد. تقلیل نهادها و جنبش‌ها به «زائده» و دنباله‌روان، شیوه‌ی مرسوم زمانه بود. تفاوت «هودار» بر جای جنبش دانش‌جویی نشست و در مسابقه‌ی کسب هواداران پیش‌تر آن چه از دست رفت فرصتی تاریخی بود.

دهه‌ی هفتاد اما جنبش دانش‌جویی نغمه‌ای تازه ساز کرد. پس از سرکوب سال ۶۰، حکومت رقبای سیاسی خود از میدان به برکرد. انجمن‌های اسلامی - که سنگ جناح راست و بنیادگرا به سینه می‌زدند - و نهادهایی چون دفتر تحکیم وحدت - که بر آغاز خط امامی بودند و هوادار روحانیون مبارز و اکنون هوادار رفرم و اصلاح‌طلبی - دانشگاه‌ها را در انحصار گرفتند. زمین چمن دانش‌گاه تهران که یاد تظاهرات بزرگ دانش‌جویی علیه استبداد در سینه داشت، اسفالت شد و تبدیل شد به «میدانگاه عاشقان نماز جمعه». فعالیت‌های غیربررسی - فرهنگی و سیاسی - تنها در محدوده‌ی تنگ جناح‌های خودی و در مرزهای بسته‌ی ایدئولوژی حاکم مجاز بود.

مرگ امام و پایان جنگ، نورانی دیگر رقم زد. در جنگ قدرت، تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های گروه رفسنجانی و بعدتر اصلاح‌طلبان جامعه‌ی مدنی - اسلامی آقای خاتمی به نیروی دانش‌جویان نیازمند بودند و حریف توان‌مند بنیادگرا و مستبدشان نیز از این نیرو و ترفند غافل نبود. مسابقه برای به میدان آوردن

دانشجویان با هدف کسب امتیاز از حریف.

اما آن که باد می‌کارد توفان برو می‌کند. غولی که در بند کردن آن ممکن نبود و حصارهای خود را به تکانی در هم شکسته بود، سر به راه نبود و حتا در ارکستر اصلاح طلبان، نغمه‌های ناساز خود می‌زد. سازش با ساز مردم هم کوه بود. در جریان تحمّن و تظاهرات دانش‌جویی اخیر، نغمه‌هایی شنیدیم که نه فقط رهبر ارکستر نوم خرداد و اصلاح طلبان که حتا برخی از جریان‌های اپوزیسیون پیر و خسته و نومید تبعیدی را خوش نیامد. جنبش دانش‌جویی بر پرده‌ی استقلال و ناوابستگی زد و همان رویایی را نواخت که از سپیده دم انقلاب مشروطه تا امروز در خواب ملتی آرزومند آزادی تکرار می‌شود و مهم‌تر، از ناوابستگی سخن گفت. دست آوردی نو و تازه، رادیکال شدن آن را «مقام رهبری» به توطئه‌ی عوامل خارجی نسبت داد و اصلاح طلبان به براندازان و توطئه‌ی جناح راست (گفتند) خشونت و شعارهای ضد نظام دست‌مایه و بهانه‌ی سرکوب‌است و کج‌ار مخالفان آقای خاتمی) بعضی حضور مردم فقیر و نفوذ گروه‌های سیاسی غیرخودی را نیز در سیاه‌هی عوامل و دلایل نوشتند بخشی از این تلیل‌ها شاید ابعادی از واقعیت را بنمایاند اما از چپ تا راست، از بنیانگرا تا اصلاح طلب بر نکته‌ی اصلی چشم بستند: جنبش دانش‌جویی از حصار وابستگی به جناح‌های حکومتی، اپوزیسیون نوفاکتو (میلیون معتدل، نهضتی‌ها...) و اپوزیسیون ممنوع‌رها شده است و به جنبشی مستقل ارتقا یافته است.

در بحث‌هایی که در یک هفته تظاهرات و تحمّن در میان دانشجویان در گرفت، در ناتوانی دفتر تحکیم وحدت و اصلاح طلبان در اداره و کنترل تظاهرات، در برخی از شعارها و خواست‌ها، در اصرار دانش‌جویان بر برپایی نهادهایی مستقل چون شورای تحمّن و... گرایش به استقلال رخ نمود. دست‌آورد بزرگ دهه‌ی هفتاد، جامعه‌ی ایرانی سالیانی با تقسیم‌بندی خوبی و غیرخودی اشقیاء سر کرد. «خوبی‌ها» بنیانگرایان مستبد بودند و تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های گروه رفسنجانی و اصلاح طلبانی که در نوم خرداد انتخابات ریاست جمهوری را بردند. اپوزیسیون نوفاکتو (نهضتی‌ها، میلیون، گروه پیمان و...، هواداران آیت‌الله منتظری و خط امامی‌های تندروتر) تحمّل می‌شدند. «غیرخوبی‌ها» ممنوع بودند. اما اولین جوانه‌های تازه جنبش برای دمکراسی بر بستر فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی روشن‌فکران غیرخودی روید که بر تجربه‌ی سالیان برد و رنج و خون، از گروه‌های سیاسی اپوزیسیون ممنوع - از چپ و سلطنت و مجاهد و ملی - و جناح‌های حکومتی فاصله می‌گرفتند و با تاکید بر نهادهای مستقل و جنبش‌های ناوابسته، نهادینه کردن دمکراسی را بر ذهن داشتند. دانش‌گاه بر این جنبش تازه نیز هم‌راه بود و فعالیت برای سامان‌دهی جنبش مستقل دانش‌جویی گرایشی توان‌مند. این گرایش در انتخابات ریاست جمهوری با اصلاح طلبان هم‌گام شد اما کار و هدف خود رها نکرد. پس از انتخابات، انجمن‌های اسلامی، بنیانگرایان ولایت فقیه، در دانش‌گاه‌ها رنگ باختند. هواداران جناح مقابل - دفتر تحکیم وحدت، طرفداران رفرم و رییس جمهور اصلاح طلب - گوی سبقت از همه‌گان ربوند اما به تدریج، در این دو سال از پاسخ‌گویی به خواست‌های رادیکال دانش‌جویان درماندند و جنبش مستقل دانش‌جویی و خواست‌های رادیکال آن را مأثمی بر راه تحقق رفرم در چارچوب قانون اساسی ارزیابی کردند. اپوزیسیون نوفاکتو در برخی از محافل دانش‌جویی اعتبار بیش‌تری به دست آورد اما صحنه به تدریج به نفع گرایش مستقل درگه‌گون شد.

در ماجراهای اخیر، هواداران نوم خرداد و رییس جمهور کوشیدند تا جنبش را در محدوده‌ی «خوبی‌ها» نگه دارند و از آن برای کسب امتیازات بیش‌تر به سود رفرم‌های آقای خاتمی بهره گیرند. واگذاری مسئولیت فرماندهی قوای انتظامی به وزیر کشور، انحلال گروه‌های فشار و انصار استبداد، لغو نظارت

استصوابی شورای نگهبان، گزینش مدیری برای قوه قضائیه که با رییس جمهور هم‌راه باشد، تغییر مدیریت صدا و سیما که در انحصار بنیانگرایان است و... از خواست‌های مهم اصلاح طلبان، در برنامه‌ها و قطع‌نامه‌های دانش‌جویان جای برجسته‌ای داشت. اما جنبش از این مرزها فراتر رفت. بخشی از دانش‌جویان به خیابان‌ها و شعارهای رادیکال‌تر روی آوردند و با توده‌های فقیر و زحمتکش‌ان و حاشیه‌نشینان شهری - با ماندن طبقه‌ی بی‌گانه - که به آنان پیوسته بودند، هم‌زبان شدند. خشونت‌هایی رخ داد که می‌تواند توطئه‌ی جناح راست باشد یا واکنش خودجوش مردم عاصی. - هیچ‌کس برخشونت‌ها مهر تایید نزد - برای اولین بار در ۱۸ ساله‌ی اخیر، در تظاهرات مردمی و دانش‌جویی، شعارهایی با ذکر نام علیه رهبری داده شد. حرمت رهبری یا اقتدار ترس فرو ریخت. جنبش با دفاع از روزنامه‌ی «سلام» و با مخالفت آشکار با قانون جدید مطبوعات، پیوند خود را با آزادی بیان و اندیشه - که از اصلی‌ترین ابعاد مبارزه برای دمکراسی است - نشان داد.

تظاهرات به رییس جمهور اصلاح طلب نیز پیام داد که ضرب‌آهنگ روند اصلاحات را پرشتاب‌تر و دامنه‌ی آن را گسترده‌تر می‌خواهد. شعارهایی علیه سازش رییس جمهور و گندمی روند اصلاحات بر زبان‌ها آمد. اصلاح طلبان نتوانستند تظاهرات را کنترل کنند و نظام نیز که به دلیل تضادهای ژرف خود از اداری بحران عاجز مانده بود، به پاسخ همیشه‌گی خود متوسل شد: سرکوب.

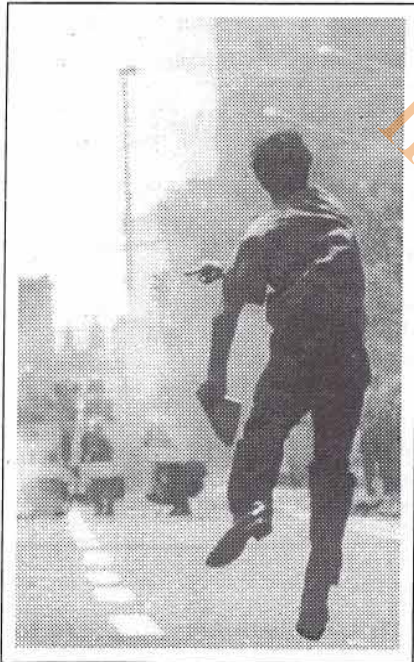
جنبش دانش‌جویی در سنجش با دهه‌های پیشین و حتا در قیاس با دوران انقلاب بالغ‌تر، هشیارتر، سنجیده‌تر، رئالیست‌تر و آگاه‌تر است. از خواست‌ها و شعارهای انتزاعی و کلی (مرگ بر... زنده باد... انقلابی‌گری می‌بهرم...) دور شده و به برنامه‌های مشخص و معین روی آورده است. جنبش است به واقع دمکرات و آزادی‌خواه، با فاصله‌ای بسیار از کسانی که سنگ دیکتاتوری‌های گوناگون مذهبی، شاهی، کمونیستی را به سینه می‌زنند و با فاصله‌ای نورتر از خلق‌گرای و پوپولیسم گذشته. واقع‌بین است و راه و کار می‌شناسد و پرمیز از چاه و بی‌راهه را از گذشته‌ی خود آموخته است اما مهم‌ترین دست‌آورد آن، گرایش توان‌مند آن است به استقلال و ناوابستگی.

اسفندیار آرمان‌گرا و تنها و نوجور را پدر، گرشاسب بود که قدرت و نوام شاهی خود می‌خواست حتا به بهای مرگ فرزندی چون اسفندیار که آرمانی نو در سر داشت و سهراب جوان را پدر، رستم بود که اندیشه‌ی نو و تازه برنمی‌تابید. لاف از آسمی می‌زد و پهلوانی اما پهلوی فرزند تواندیش به خنجر و ترفند سنت شکافت. ناخوانی و ناام‌سازی «رای ملت» با «ویدی‌های الهی سلطنت» در قانون اساسی مشروطه و نا هم‌خوانی و ناام‌سازی «رای ملت» با «ولایت فقیه» در قانون اساسی اسلامی معمای بود و هست که ابوالهول عتیق استبداد پاسخ ناممکن آن را از ادیب‌های ناکامی می‌طلبد که آزادی را در چارچوب‌های فرسوده‌ی عتیق امکان‌پذیر می‌پندارند و بر دروازه‌های تاریخی شهرهای پلازده، حیران، عبور قافله‌های مرگ را نظاره می‌کنند که سهراب‌ها و اسفندیارها به گور می‌پرند. جنبش دانش‌جویی ایران، تا پیش از دهه‌ی هفتاد، در جامعه‌ای قد کشید که قهرمان ملی آن، رستم پسرکش بود و قاتل اسفندیار. به نشانه‌ی وفاداری به سنت‌های استبدادی جامعه‌ای پدربسالار و مرد مدار جنبش دانش‌جویی رو در رو بود و رو در رو است با قدرت - نوبت و حاکمیت استبدادی - که هنوز تا هنوز اشقیاء و گرشاسب‌های آن زمانه و این زمانه‌اند. اما اکنون جنبشی است رها شده از بند رستم‌های دوران (- که در قالب گروه‌ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون از فرزند اطاعت و پیروی و دنباله‌روی می‌خواستند و می‌خواهند که خود چون رستم، قهرمانان پویشالی و توخالی و عتیق جامعه‌ای اسیر در چنبره‌ی استبداد و سنت‌اند) و جنبشی است که گام به گام از توهم امید به ادیب‌های بی‌پاسخ رها

خواهد شد.

دگرگونی بزرگ و ژرفی که در دهه‌ی اخیر در جامعه‌ی ایرانی رخ داد، بی‌اعتباری رستم‌های پسرکش، فروریختگی گرشاسب‌های قدرت‌مدار، کم‌رنگ شدن ادیب‌های بی‌پاسخ، نوید دهنده‌ی جنبش‌هایی است رها از پدربسالاری و مرد مداری و استبداد و سنت. دریافتی تازه از دمکراسی که به دور از شعارهای کلی و انتزاعی و پوپولیستی، به دور از سنت مرگ بر زنده باد، پررنگ‌ترین جلوه‌ی خود را در نهادینه کردن نهادها و جنبش‌های مستقل و ناوابسته تحقق می‌بخشد.

ادیب‌های بی‌پاسخ بر دروازه‌ی شهرهای پلازده اجساد قربانیان می‌نگرند و در حل مسائل خود درمانده‌اند. اسفندیارها چشم‌آسپ‌پنیر خود درمان کرده‌اند و سهراب‌ها، از اعتماد ساده‌لوحانه به پدران فریب‌کار رسته‌اند. جنبش مستقل دانش‌جویی در کار آن است که فرجام تراژیک اسفندیارها و سهراب‌ها به پایان نیک انجام استقلال و ناوابستگی پیوند زند. راهی به سوی نور از درون ظلمتی که هزارها بر ما و بر پدران و مادران ما تاریکی و سردی را آواز کرده است و امید و دل بستن به جوانه‌ها عادت من است.



رضا اکرمی

۱ - جامعه ما از حدود پنج سال پیش، پس از پشت سرگذاشتن یک نورهی رکود و سکون تقریباً ده ساله، وارد مرحله‌ی جدیدی از تحول خود می‌گردد. این بیداری مجدد با شورش‌های نسبتاً گسترده در شیراز، اراک، تبریز و مشهد آغاز می‌شود و از آن پس، مقاومت و مخالفت مردم در برابر معیار و ارزش‌های تحمیلی رژیم اشکال بسیار متنوعی بخود می‌گیرد. آغاز این نورهی جدید در حیات جمهوری اسلامی، که بازتاب بحرانی عمیق در تمامی عرصه‌های اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، نمی‌تواند در درون ساختار طبقاتی و سیاسی رژیم، بی‌تأثیر باشد. از همین رو بار دیگر تقاوت در سیاست و روش اعمال حاکمیت در سطوح مختلف رژیم سرریز می‌کند و زمینه‌های «اپوزیسیون درونی» آن فراهم می‌گردد. نقطه‌ی اتصال ناراضی‌های عمیق توده‌ای و شکاف در صفوف حکومت، منشأ اولین زلزله‌ی سیاسی، در نوم خرداد است، که در رای «نه» مردم به کاندیدای «اصلاح» ولی فقیه بازتاب می‌یابد. جوانان و به ویژه دانشجویان در صف مقدم این «نه» بزرگ به جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند. دانشجویان،

از همان فردای انتخابات نشان دادند که نه کار خود را با حاضر شدن در پای صندوق‌های رأی پایان یافته تلقی می‌کنند و نه می‌توانند به منتخب تعمیلی خود در پیش برد تغییرات لازم در ساختار سیاسی - اجتماعی کشور امیدوار باشند.

این جنبش آزادی‌خواهانه با احتراز از اشتباهات نسل پیشین خود، کوشید قبل از این که جنبش نفی باشد، پایه‌های خود را بر مطالبات اثباتی و پایه‌ای، هم چون آزادی احزاب و تشکلات، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی اندیشه و بیان و قلم استوار سازد. نسل جوان و آگاه ایران هم چون تمامی حق‌طلبان جهان، تمامی سعی خود را به کار گرفت تا با آزادترین و مسالمت‌جویانه‌ترین اشکال ممکن به این خواست‌های خود، که در اساس مطالبات عمومی تمامی اقشار جامعه است، جامعه‌ی عمل بپوشاند.

پیکار و تحملی نوساله پشت سر گذاشته شد تا شعار «آزادی اندیشه، همیشه، همیشه» به فریاد پر خروش «آزادی اندیشه، با ریش و پشم نمی‌شه» فرآ برود، و مطالبه پانزاداشتن «انصار حزب‌الله» از حمله به اجتماعات سیاسی و فرهنگی، به سرمنشاه اصلی تمامی فتنه‌ها، یعنی بیت رهبر راه برود و با شعار «انصار جنایت می‌کند، رهبر حمایت می‌کند» پشت رژیم را به لرزه درآورد.

جنبش شش‌روزه‌ی اخیر دانشجویان، محل تلاقی تضادهای درون حاکمیت با مخالفت علیه حکومت و بروز عصیان خفته در اعماق جامعه علیه استبداد و بی‌عدالتی و فریاد آزادی‌خواهی نسلی بود که تحت حاکمیت سیاه اسلامی بزرگ شده بود و جز تحقیر و توهین و فقر و محرومیت حاصلی نکرده بود.

بر سرنوشت کوتاه مدت این جنبش هر احتمالی متصور باشیم، یک نکته از هم اکنون روشن است که این جنبش همسراه با بخش‌های دیگر جنبش مردم و در پیشاپیش آن، به روند بی‌پانزگشت خود ادامه خواهد داد و بر روند فروپاشی رژیم تأثیر تعیین‌کننده‌ای خواهد گذاشت.

۲- واقعیت این است که بار دیگر زلزله‌ای اجتماعی و سیاسی ایران و در رأس آن رژیم حاکم بر کشور را تکان داد، که شبیه تمامی زلزله‌های طبیعی تنها موقعیت جغرافیایی و نه لحظه وقوع آن به طور تقریبی قابل پیش بینی بود. کافی است اخبار این یک هفته را از مهمترین رسانه‌های خبری جهان پی‌گرفته باشیم تا از میزان این غافل‌گیری همگانی با خبر شویم.

بدون تردید حکام جمهوری اسلامی و به ویژه جناح خامنه‌ای - بازار تصور نمی‌کردند که با حمله به خوابگاه دانشجویان آتش به انبار باروتی می‌زنند، که تا مرز فروری «عمود خیمه‌ی انقلاب» قابل اشتعال است، غافلگیری اولیه‌ی این جناح و عذرخواهی فریبکارانه‌ی خامنه‌ای در روزهای نخست، از همین واقعیت ناشی می‌شود. جناح خامنه‌ی نیز که هنوز از سرگیجه‌ی تعطیلی روزنامه‌ی سلام و تصویب کلیات طرح «اصلاح قانون مطبوعات» خارج نشده بود، در یکی از روزهای نخست، تلاش نمود تا ضمن هم‌ردی محسوس با دانشجویان، بار دیگر این جنبش را به خدمت چانه زنی‌های پشت پرده‌ی خود، با جناح رقیب درآورد. مقاومت جناح خامنه‌ای در پذیرش خواست‌های اولیه دانشجویان، عدم حمایت فعال خامنه‌ی و حامیان وی از حرکت آن‌ها، تقویت صف نیروهای مستقل و رادیکال و باز شدن جبهه‌ی مبارزه در برخی دیگر از دانشگاه‌های کشور، از جمله عواملی بودند که به روند حوادث شتاب بیشتری بخشیده و شعار و مطالبات رادیکال‌تری را در دستور روز این جنبش قرار دادند.

همان‌طور که انتظار می‌رفت و در موارد مشابه شاهد آن بوده‌ایم، در چنین مواردی کلیه‌ی رهبران «نظام» لباس رزم می‌پوشند و در مقابل مردم صف واحدی و تشکیلی می‌دهند. هر چند به علت شدت بحران نرونی، امکان این تقاضا بسیار مقطعی و قدرت مانور طرفین بسیار محدود خواهد بود. البته وجود این واقعیت

نروه‌ای از مسئولیت‌خامنه‌ی و جناح «اصلاح طلب» وی در هم بستگی و مشارکت در سرکوب این جنبش نمی‌کاهد. جنبشی که در ابتدا در مخالفت با بسته شدن روزنامه‌های شروع شده بود، که به عنوان مهمترین ابزار تبلیغی همین جناح در جریان انتخابات ریاست جمهوری عمل کرده بود.

۳- سرنوشت این جنبش قبل از هر چیز درگرو پیشرفت سایر جنبش‌های اجتماعی - سیاسی در ایران، برقراری پیوند مابین آن‌ها و شکل دهی گسترده‌ترین اتحاد و همبستگی در صفوف نیروهای مردمی است.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد اقدام اعتراضی اخیر دانشجویان، نه چرخه‌ای منفرد در جامعه‌ای دچار خاموشی و سکون، بلکه در تداوم رخدادهایی است که هر روز اوضاع سیاسی کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

جنبش شش‌روزه‌ی اخیر امکان این پیوند را نیافت. مطالبات آن، علیرغم اهمیت محوری مبارزه در راه کسب آزادی و دموکراسی، نتوانست و نمی‌توانست از محدوده‌ی جنبش روشنفکری کشور فراتر رفته و مطالبات جنبش‌های اجتماعی، کارگران، زحمتکشان، کارمندان و... را در خود منعکس نمایند. فقدان احزاب سیاسی و تشکلات‌های مستقل صنفی که خود محصول شرایط استبدادی حاکم بر کشور است، از جمله معضلات دیگر این جنبش‌هاست.

ما طی چند سال گذشته بارها شاهد این تناقض اساسی بوده‌ایم که هرگاه کوچک‌ترین قدم در راه مطبوعات و تشکلات مستقل برداشته می‌شود، هم رژیم این تلاش را با «اتهام» تلاش حزبی و سیاسی مورد تهاجم قرار می‌دهد و هم از جانب تمامی جریان‌ها و جناح‌های سیاسی و اجتماعی کشور، انبوه مطالبات و انتظارات در مقابل این حرکت قرار داده می‌شود. و طبعاً مسیر حرکت آن‌ها را پس دشوار و پیچیده می‌نماید. اما خارج از این شرایط عمومی، در مورد جنبش اخیر، می‌توان ملاحظات زیر را برشمرد:

۱- این جنبش علیرغم دادن ده‌ها قربانی، صدها مجروح و هزاران زندانی که بخشی از آن‌ها هم اکنون در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار دارند و علیرغم توقف مقطعی آن، بیروزی و سریلند از این مصاف نابرابر بیرون آمد و توانست نقطه عطف جدیدی در تضمین مبارزه علیه رژیم رقم بزند و مخالفت پواسطه‌ی او سال پیش خود علیه رژیم را به صورت صریح و بی‌واسطه در خیابان‌ها و صحن دانشگاه‌ها فریاد بزند و مردم را به پیوستن به این مبارزه فرا بخواند.

۲- با انزوی بیشتر طرفداران رژیم در دانشگاه‌ها و به ویژه تمایل فاصله‌گیری بخش بزرگتری از دانشجویان نسبت به هر دو جناح رژیم، امکان شکل‌گیری تشکلات مستقل دانشجویی و اتحاد و همبستگی در صفوف آن‌ها فراهم گردیده است. فعالین دانشجویی می‌بایست با ارزیابی دقیق از تعادل قوای موجود و هم چنین فرموله نمودن مطالبات خود و پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی در بیرون از دانشگاه، با انسجام و آمادگی بیشتری خود را برای مبارزه سرنوشت ساز آماده نمایند.

۳- تلاش جهت آزادی دانشجویان دستگیر شده، کمک به مجروحین، مطالبه‌ی نام، نشان و محل دفن شهدای این جنبش، گذشته از مسئولیت اجتماعی و انسانی، در قبال یاران و هم‌زمان دانشجوی، خود می‌تواند به تداوم روحیه‌ی مبارزاتی و همبستگی در میان آن‌ها یاری رساند.

۴- امروز نقش احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون و نهادهای دموکراتیک، به ویژه در خارج از کشور، حائز اهمیت است، باید علیه کشتار و سرکوب دانشجویان یک لحظه آرام ننشست. باید افکار عمومی جهان را که خود بیش از هر وقت متوجه ایران است، به کمک طلبید.

## اصغر ایزدی

۱- جنبش دانشجویی به عنوان مهم‌ترین نیروی اجتماعی برای دفاع از آزادی و مردم‌سالاری ظاهر شده است. این جنبش، در شش روزی که ایران را تکان داد، در خیابان مستقیماً رکن وجودی جمهوری اسلامی، «عمود خیمه انقلاب»، ولایت فقیه را به طور شفاف نشانده گرفت و علیه آن برخاست. این جنبش را با مطالبات و شعارهایی که به میدان آورد، باید مورد بازبینی و سنجش قرار داد و نه با تخریب بانک‌ها و مؤسسات و دیگر خشونت‌هایی که توسط جنایتکاران حکومتی به طور منبذراته و از پهلو در درون صفوف دانشجویان سازمان داده شد. این جنبش با فرارویی به یک رادیکالیسم فوق‌العاده نیرومندی که نفی ولایت فقیه را بر تارک شعارهای خود به اهتزاز درآورد، فریادی علیه بیست سال سرکوب و جنایت این رژیم بود و در عین حال نارضایتی خود را از وعده‌های داده شده و انجام نشده جناح اصلاح طلب حکومت عیان کرد. این جنبش زمانی که دریافت هم‌سویی تاکتیکی با اصلاح‌طلبان حکومتی دیگر نه پیشبرنده خواست‌ها و مطالبات آنها، بلکه زنجیری بر دست و پای آنان شده است، شفاف هویت مستقل خود را اعلام کرد و پشارت‌دهنده خواست عمومی مردم ایران برای برچیدن ولایت فقیه و حکومت دینی گردید.

۲- هم آن گونه که انتظار می‌رفت هم تمامیت‌طلبان حکومتی و هم اصلاح‌طلبان حکومتی با یکدیگر هم صدا شدند تا جنبش مستقل دانشجویی را با استفاده از واژه‌هایی چون «اشوب طلب» و «شورش‌گر» که از سوی «عوامل بیگانه» و «گروه‌های برانداز» به راه افتاده است، توصیف و سرکوب خشن آن را موجه جلوه دهند. این واژه‌ها همواره توسط دیکتاتورها و سرکوب‌گران آزادی برای سرکوب خشونت‌بار مردم و جنبش‌های مخالف به کار گرفته شده و می‌شود. بیست‌سال حکومت دینی ولایت فقیه و واکنش آن در مقابل تمام جنبش‌های مردم و شورش‌های ستم‌دیدگان کشورمان، دلالت برآن دارد. اما آن چه که در پاسخ به سؤال تحلیل از عکس‌العمل رژیم می‌تواند بیش‌تر مورد توجه قرار گیرد همانا رفتار جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در مقابل جنبش دانشجویی اخیر است.

جنبش دانشجویی، بخشاً و طی چند سال اخیر، با تمام نیرو و از روی صداقت در جهت دفاع از اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر تمامیت‌طلبان حکومتی به پا خاست و در این راه با چه خشونت‌هایی که مواجه نشد، اما اصلاح‌طلبان حکومتی بارها نشان داده‌اند که زمانی که جنبش دانشجویی نیاز به حمایت آن‌ها دارد نه فقط از آن‌ها که حامی اصلاحات هستند، حمایتی به عمل نمی‌آورند، بلکه با متهم کردن آنان به «تندروی»، آن‌ها را به عنوان مسبب بروز مشکلات و ناهنجاری‌ها معرفی می‌کنند. و نشان دادند که هر گونه حرکت مستقل دانشجویان را برنمی‌تابند و همراه و همسوا با سرکوب‌گران آزادی با خشونت تمام با آن برخورد می‌کنند.

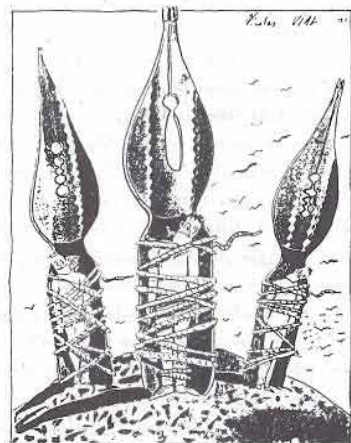
جنبش دانشجویی اخیر، در روزهای آغازین خود، بهترین فرصت را برای نیروهای اصلاح طلب حکومتی فراهم کرد تا بتوانند با شرایط به وجود آمده پس از حمله به کوی دانشگاه، و در شرایطی که تمام جامعه علیه بد منشی تمامیت‌طلبان قرار گرفته بود و حتا تا بدان حد که ولی فقیه هم منبذراته مجبور به ریختن اشک تمساح برای «دانشجویان عزیز» شد، به کسب امتیازهای مهمی نائل شوند، اما آن‌ها از اقدام قاطع و حمایت از جنبش دانشجویی سر باز زدند، و در مقابل، همه‌ی تلاش خود را به کار بستند تا مانع بروز رادیکالیسم نهفته در حرکت دانشجویان شوند. آن‌ها را به آرامش و رعایت قانون دعوت کردند. آنان که خود در

\*

توهم «قانون‌گرایی» در مانده شده‌اند، پی نبردند که جنبش دانشجویی دیگر تحمل خود را در مقابل مصلحت‌طلبی‌ها و تمل‌های سران جناح اصلاح‌طلب حکومت از دست داده است. و این پار زمانه که آن‌ها در تلاش‌شان در جلوگیری از فرارویی جنبش دانشجویی به یک جنبش مستقل و قاطع علیه ولایت فقیه درمانند، با قاطعیت و سرعت تمام برای پیش‌برد وجه اصلی پلاتفرم خود، که همانا دفاع از نظام و رکن وجودی آن، ولایت فقیه، است به میدان آمدند. تجربه این چند روز رفتار جریان اصلاح‌طلبان حکومتی را به طور شفاف بازتاباند: تزلزل و عدم استفاده به موقع از شرایط مناسب برای پیش‌برد اصلاحات و در مقابل، هراس از انقلاب و در عین حال قاطعیت در سرکوب جنبش مستقل و رادیکالی که خواهان برچیدن ولایت فقیه است.

۲- مهم‌ترین دستاورد جنبش دانشجویی اخیر، همانا فراتر رفتن آن از مطالبات اصلاح‌طلبان حکومتی، استقلال آن و خواست آن در نفی ولایت فقیه و حکومت دینی است. به رغم هر گونه سرکوبی که صورت می‌گیرد و خواهد گرفت این دستاورد از بین رفتنی نیست و شمار نفی و الغای ولایت فقیه به پرچم هر گونه جنبش اجتماعی مستقلی که فردا به خیابان خواهد آمد، تبدیل شده است. نه فرمان ولی فقیه مبنی بر سرکوب «اخلال‌گران» نه عریه‌جویی دبیر شورای امنیت بر «قطعه قطعه» و «تکه تکه» کردن، و نه تهدیدهای خاتمی علیه «آشوبگران» نمی‌تواند جنبش دانشجویی را که طایفه جنبش نارضایتی عظیم علیه حکومت است، بپشکاند. این جنبش، جنبش مستقل مردم، تازه آغاز شده است. جنبش دانشجویی نیازمند آن است که با حفظ استقلال خود و عدم چشم‌داشت به هر جناح حکومتی - با هر ماهیتی - برای گسترش دامنه نفوذ خود در میان دانشجویان و صف متحد دانشجویی تلاش کند، اما حفظ استقلال نباید، در شرایط کنونی، به معنای گسست و نفی هر گونه هم‌سویی تاکتیکی با نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی دانسته شود. تا زمانی که اصلاح‌طلبان حکومتی، تسلیم بی‌قید و شرط تمامیت‌خواهان نشده‌اند و موجودیت خود را از دست نداده‌اند، حفظ این هم‌سویی تاکتیکی به ضرر جنبش نیست. استقلال از اصلاح‌طلبان حکومتی و همسویی تاکتیکی با آنان در روی یک سکه‌اند. جنبش دانشجویی، در توازن قوای موجود، نباید راه تقابل با جریان‌های اصلاح‌طلب حکومتی را در پیش گیرد، بلکه باید به گونه‌ای عمل کند که با دور زدن پلاتفرم اصلاح‌طلبان هم چنان جناح تمامیت‌خواه و در رأس آن ولایت فقیه را نشان دهد.

جنبش دانشجویی، بار دیگر و این بار در پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی، با شعار محوری الغای ولایت فقیه از طریق یک فرمانم، مبارزه سنگر به سنگر برای عقب راندن سرکوب‌گران حکومتی و در نتیجه باز کردن فضای بیشتر برای پیشروی‌های بیشتر تا فروپاشی و یا سرنگونی جمهوری اسلامی ادامه خواهد یافت.



## توکل

۱- موج وسیع اعتراضات دانشجویان که در تهران به تظاهراتی گسترده همراه با شعارهای رادیکال علیه رژیم و درگیری با نیروهای سرکوب دولتی انجامید، رویدادی نور از انتظار و غافلگیرکننده نبود. این جنبش اعتراضی نیز حلقه‌ای از زنجیره جنبش‌های اعتراضی توده‌ای علیه رژیم حاکم است که از مدتی پیش به شکل راهپیمایی، تظاهرات توده‌ای، قیام‌های محلی و اعتصابات کارگری رخ داده و با تشدید بحران سیاسی روز دامنه وسیع‌تری به خود گرفته است. واقعیت این است که رشد تضادهای اجتماعی در جامعه‌ی ما به چنان مرحله‌ای رسیده است که تمام جامعه همانند یک انبار باروت آماده انفجار است. در این اوضاع، هر لحظه انتظار آن می‌رود که از یک چرخه حریق عظیم به پا شود که تمام نظم موجود را با آتش خود بسوزاند و نابود کند. اکنون که نارضایتی مردم به نهایت خود رسیده است، حتا یک واقعه کوچک هم می‌تواند توده مردم را به عرصه مبارزه‌ی رو در رو با حکومت بکشانند.

وقتی که در پی تصادف یک کودک ۶ ساله، هزاران تن از زحمتکشان خاتون‌آباد پاکدست دست به تظاهرات علیه رژیم می‌زنند و به مراکز دولتی یورش می‌برند، نشانی از این واقعیت است که اوضاع کاملاً بحرانی و انفجاری است.

در جریان کوی دانشگاه نیز هدف رژیم خفه کردن دانشجویان بود، اما این سرکوب در اوضاع بحرانی موجود به عکس خود تبدیل شد. ده‌ها هزار دانشجو در سراسر ایران به ویژه در تهران و تبریز به خیابان‌ها کشیده شدند و دست به تظاهرات علیه رژیم زدند. جنبش دموکراتیک و انقلابی، حول مطالبات آزادی‌خواهانه علیه رژیم شکل گرفت. این جنبش دانشجویی، کاملاً متمایز از آن چیزی است که تا قبل از آن تحت عنوان حرکت‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها وجود داشت و رهبری آن عمدتاً در دست تحکیم‌وحدتی‌های طرفدار خاتمی یا گروه‌های دانشجویی وابسته به جریان‌های ملی‌گرا بود. در واقع، قبل از شکل‌گیری جنبش اعتراضی اخیر، حرکت‌های دانشجویی در چارچوب یک جنبش به اصطلاح لیبرال بود که چیزی جز اصلاحات در محدوده حکومت اسلامی نمی‌خواست. اما جنبش دانشجویی که در پی سرکوب دانشجویان در کوی دانشگاه شکل گرفت، جنبشی است که مستقیماً تمام حکومت و سران آن را هدف قرار داده است.

وقتی که جمعه شب، تحکیم‌وحدتی‌های طرفدار خاتمی در اعتراض به تعطیل روزنامه سلام راهپیمایی کردند، تعداد آن‌ها از ۲۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. اما هنگامی که نیروهای امنیتی و انتظامی به همراه انصار حزب‌الله به کوی دانشگاه حمله کردند، کلیه دانشجویان با آن‌ها به مقابله برخاستند.

تا این‌جا هنوز تحکیم‌وحدتی‌ها و گروه‌های ملی‌گرای طرفدار خاتمی ابتکار عمل را در دست داشتند و می‌کوشیدند رهبری جنبش را به دست بگیرند اما از فردای آن روز که جنبش دانشجویی گسترش یافت و به خیابان‌ها کشیده شد، تا روز سه‌شنبه که به اوج خود رسید، دیگر ابتکار عمل در دست توده‌های دانشجو و مردمی بود که به آن‌ها پیوسته بودند. خصلت رادیکال این جنبش تا بدان حد بود که کلیت رژیم را به مبارزه می‌طلبید. فراخوان‌ها و تهدیدهای خاتمی، فراخوان دفتر تحکیم‌وحدت و سران نسته‌جات ملی‌گرا که دانشجویان را به آرامش و بازگشت به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند، دیگر گوش شنوایی نداشت. شکل حرکت و شعارهای دانشجویان نشان می‌داد که این جنبش، نه فقط علیه جناح ولایت فقیه، بلکه علیه جناح خاتمی و کلیت نظام است. این جنبش که آشکارا در خیابان‌ها رژیم را به مبارزه می‌طلبید، چنان ضربه‌ای به رژیم و اتوریته رهبران حکومت وارد آورد که نتایج آن بعداً آشکار خواهد شد. علاوه بر این یکی دیگر از خدمات این جنبش، رسوا کردن خاتمی در داخل و خارج

کشور بود. موج این مرتجع را کاملاً باز کرد و به همه مردم ایران ماهیت سرکوبگرانه و ارتجاعی او را نشان داد. همین جنبش، تلاش‌های قدرت‌های امپریالیست جهان را برای معرفی کردن خاتمی در عرصه جهانی به عنوان تافته‌ای جداافتاده از دیگر سران حکومت، نقش برآب کرد و همه مردم جهان دیدند که او نیز مرتجع است از قماش دیگر سران رژیم.

۲- طبیعی است که در برابر رشد این جنبش انقلابی دموکراتیک دانشجویی که تمام رژیم و همه سران حکومت را هدف قرار داده بود، و دم به دم رادیکال‌تر می‌شد، همه‌ی مرتجعین متحد شدند تا به سرکوب آن اقدام کنند. تنها جناح طرفداران خاتمی از این جنبش به هراس نیفتاده بودند، جناح طرفدار خاتمی نیز از رشد این جنبش به وحشت افتاد. لذا خاتمی هم صدا با خامنه‌ای خواهان سرکوب جنبش دانشجویی شد.

روزنامه‌های وابسته به هر دو جناح از ضرورت سرکوب جنبش و «فرو نشاندن اغتشاش» سخن گفتند. حتا روزنامه نشاط هم که تا کنون می‌کوشید خود را «لیبرال‌تر» و «دمکرات‌تر» از دیگر همپالکی‌هایش معرفی کند، نریگ نکرد و از ضرورت اعمال قهر برای سرکوب جنبش دانشجویی، از «مشروعیت ورود قدرتمندانه دولت و نیروهای حافظ امنیت به صحنه مناقشات خیابانی» و «دستگیری عوامل بر هم زنده نظم و امنیت اجتماعی» دفاع کرد. جناح خاتمی در عمل نشان داد که هرگاه پای موجودیت رژیم در میان باشد، لحظه‌ای در سرکوب جنبش نریگ نخواهد کرد. این رویداد هم از دیدگاه ما غیر منتظره نبود. ما مکرر گفته‌ایم که جناح طرفداران خاتمی به رغم این که خواستار انجام اصلاحاتی در حکومت اسلامی و آزادی برای طرفداران حکومت اسلامی و سیاست تسامح و تساهل هستند، اما همانند جناح دیگر مرتجع و مدافع حکومت اسلامی هستند و هیچ سوره قصدی را به نظم موجود و حکومت اسلامی تحمل نمی‌کنند. به هر حال هر دو جناح اصلی رژیم از رشد و گسترش جنبش احساس خطر کردند و متحداً برای سرکوب آن اقدام نمودند.

۳- جنبش دانشجویی ایران از سوابق درخشانی در جنبش انقلابی دموکراتیک توده‌های مردم ایران علیه رژیم‌های ضد مردمی و ضد دموکراتیک، برخوردار است. این جنبش در دوران رژیم شاه و در جریان مبارزه برای سرنگونی نظام سلطنتی نقش بسیار مهمی ایفا نمود. در اوایل به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، جنبش دانشجویی ایران که گرایش عمده آن را چپ و سوسیالیست تشکیل می‌داد، مبارزه وسیعی را علیه ارتجاع اسلامی سازمان داد. جمهوری اسلامی با سرکوب خونین، این جنبش را از پای درآورد. اما اکنون مجدداً این جنبش در حال پاک‌رفتن است و موجودیت ناپایدار خود را در تیرماه امسال در خیابان‌های تهران و برخی شهرهای دیگر اعلام کرد. با وجود این که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تظاهرات اخیر را فروپاشی، تعدادی را دستگیر و تعدادی را نیز کشت، اما دیگر در موقعیتی نیست که این جنبش را از پای درآورد. در شرایطی که بحران سیاسی مداوماً گسترش می‌یابد، نارضایتی و اعتراض توده‌ای ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد. جنبش دموکراتیک و انقلابی دانشجویی نیز گسترش و اعتلا خواهد یافت. همین رویدادهای چند روز اخیر تأثیرات بسیار مهمی در رادیکال شدن جنبش دانشجویی داشت. اگر در میان توده دانشجویان اندک توهمات به خاتمی و جناح او وجود داشت، این ته‌مانده توهمات نیز فرو ریخت و جنبش دانشجویی قاطعانه‌تر علیه کلیت رژیم و برای سرنگونی آن مبارزه خواهد کرد. این حرکت هم چنین جریان‌های دانشجویی طرفدار خاتمی را نیز پیش از پیش افشا و منفرد کرد و از همین حالا آن‌ها را با بحران و اختلافات جدی روبرو ساخته است که این نیز به معنای آغاز فروپاشی تشکلهای وابسته دولتی و رشد تشکلهای مستقل و رادیکال است لذا جنبش دانشجویی نه فقط گسترش می‌یابد بلکه در روند حرکت خود رادیکال‌تر نیز می‌شود.

جنبش دانشجویی در ایران با سابقه‌ی دیرینه، هیچگاه با آزادی و دموکراسی سر ستیز و مقابله نداشت، بلکه در هر حال با رژیم‌های استبدادی و دیکتاتوری مبارزه کرد و در این راه قربانیان زیادی داد. دانشگاه‌های ایران همیشه سنگر آزادی بودند و دانشجویان مدافعین، مبشرین و پیشروان دموکراسی. جنبش دانشجویی ایران با سابقه‌ی دیرینه، در دفاع از جنبش‌های دموکراتیک پیوسته با احزاب و در کنار احزاب ترقی‌خواه و دموکرات، تشکل‌پذیر منضبط و هواخواه آزادی بودند. فلسفه‌ی بینشی، اعتقادی و باورهای فکری آنان متکی بر علم بوده و با هرگونه خرافات مذهبی، کهنه‌پرستی و رسومات قرون وسطایی سر ناسازگاری داشت، جنبش دانشجویی در عین حال، ریشه در اجتماع و مردم داشت، عناصر متشکله آن، غالباً از فرزندان محروم‌ترین طبقات، قشرها و لایه‌های اجتماعی کارگران، زحمتکشان و کارمندان و غیره بودند. بدین لحاظ این جنبش، جنبشی سیاسی بود با خواست‌های دموکراتیک و ترقی‌خواهانه.

به علاوه جنبش دانشجویی ایران در دوران حاکمیت رژیم استبدادی و دیکتاتوری آریامهری، در دوران فقر، در غیاب سازمان‌های ترقی و دموکراتیک، هیچ‌گاه به سکون و سکوت تسلیم حاکمیت جو اختناق آن دوره نگریید. مبارزات روشنگرانه - هر چند پراکنده و غیر متشکل - دانشجویان در آن زمان تا سقوط رژیم پهلوی ادامه یافت.

در دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نیز، که از همان آغاز با سرکوب آزادی‌ها، احزاب و اعدام هزاران فعالین جنبش سیاسی منجمده دانشجویان مستقر شد. جنبش کنونی دانشجویان در مقابله با استبداد مذهبی، هم چنان نقش پیشینیان خود را به عهده گرفت و کماکان از سنگر آزادی و دموکراسی پاسداری نماید.

طی دو سال گذشته، به رغم مدیحه‌سرایی‌های خاتمی و دولت وی، که بر ضرورت آزادی در پیوند با دین تکیه می‌کند و خود را متعهد و پای‌بند به ضرورت استقرار آزادی‌های اجتماعی، قانونی و قانون‌مداری نشان می‌دهد، تا از حمایت و پشتیبانی آراء بیست میلیونی منجمله جوانان و دانشجویان هم چنان برخوردار گرد، در این مدت نه تنها وعده‌های تکراری وی کارساز و عملی نشد بلکه پر شدت تهاجمات عنان گسیخته اوپاشان حزب‌اللهی به اجتماعات، تظاهرات علنی و قانونی، سلب آرامش از مردم افزوده می‌شود. قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان، بسته شدن جرایم، محاکمات و پرونده‌سازی‌ها و دهم‌ها حوادث نظیر آن در مقابل دیده‌گان خاتمی روی می‌دهد. کماکان جناح حاکم، در پی شکست مفتضحانه خود را در انتخابات ریاست جمهوری، از همان ابتدا توطئه‌چینی و جنجال‌آفرینی پیشه کرد و در ارائه آن هم چنان کوشاشت. پرونده قتل نویسندگان به فراموشی سپرده خواهد شد. تعدادی دیگر از نشریات طرفدار خاتمی به محاق تعطیلی خواهند رفت. تهدید نویسندگان، روشنفکران و دانشجویان در دستور کار قرار خواهد گرفت. هرگونه تظاهرات قانونی و نهادهای دانشجویی اخیر با سرکوب رو به رو خواهد شد. دستگیری‌ها و بازجویی‌های رهبران و فعالین جنبش دانشجویی و بالاخره فضای تهدید و ارباب ادامه خواهد داشت. بدین ترتیب نقش دولت خاتمی، اعمال سیاست «مدارا» خواهد بود. به دیگر سخن حفظ آرامش، سکون و سکوت شمار خاتمی در مقابل اعتراضات دانشجویان و مردم است.

در دو سال گذشته، جنبش دانشجویی ایران بر خواست‌های دموکراتیک و آزادی‌خواهانه خود پافشاری و اصرار فراوان ورزید. در این مدت دو سال حمایت‌های ضمنی مردم و دانشجویان از دولت خاتمی نمره‌ای به بار نیآورد، قتل عام دانشجویان در کوی دانشگاه و سرکوب خونین تظاهرات آن روزهای بعد، آخرین سناریویی بود که موقعیت خاتمی و «حمایت» او از مردم و دانشجویان را به مسک تجربه گذاشت. دولت

خاتمی، دیگر رنگ باخته. فرامینی صابر کرد که به سرکوب خونین و حماسی جنبش دانشجویی منتهی شد. تکیه بر شعارهایی چون «زنده باد آزادی، مرگ بر فاشیسم» معرف خواست میلیون‌ها توده مردم و جنبش دانشجویی در آینده است. «بیست سال سکوت تمام شد» بر ذهنیت میلیون‌ها نفر نقش بست. این شمارها بعد از بیست سال، برای اولین بار، از سوی بخشی از دانشجویان ترقی و آزاده ارائه گردید. چنان رسا و پر طنین بود که سمت و سوی مبارزه کنونی و آینده جنبش دانشجویی را روشن رقم خواهد زد.

بی‌تردید، منافع هیئت حاکمه - هر دو جناح - حکم می‌کند، با پیش کشیدن راه مصالحه و سازش در میان خود، حال که موقعیت آنان به خطر افتاده است، به سرکوب جنبش آزادیخواهی و دانشجویی و بخش آگاه آن پیردازن زیرا نجات خویش را در آن می‌بینند. هم چنان که دستگیری‌های دو هفته اخیر رهبران و فعالین جنبش دانشجویی، سیلی از اتهامات، نسبت‌هایی که مطابق معمول و به سباق هر دو جناح، طی اطلاعیه‌های دولتی به فعالین جنبش داده شد و می‌شود، آینده تاریکی را گرامی می‌دهد.

به یقین، دانشجویان همراه و همگام با توده‌های میلیونی مردم، در مقابل جو اختناق، تهدید و ارباب رژیم بی‌تفاوت نخواهند بود و آن را به سکوت برگزارد نخواهند کرد. طبیعتاً جنبش دانشجویی و دانشگاه‌های کشور، بار دیگر پیشگام و سنگر مبارزه مردم و آزادیخواهان خواهد شد. و زمینه‌های لازم برای فعالیت‌های سازمان یافته و متشکل را، هم چون گذشته تدارک و فراهم خواهند ساخت. اپوزیسیون خارج از کشور، سازمان‌های ترقی و دموکرات و نهادهای موجود، با وجود پراکنده‌گی‌ها، به یقین و به طور وسیع و همه جانبه از جنبش مردمی دانشجویان حمایت می‌کند و از امکانات خود در خارج به نحو مطلوب بهره خواهد جست. \*

### امیر حسن جهل‌تن

عشق، این صلح‌آمیزترین حادثه‌ی جهان بعضی صداها را نمی‌توان خاموش کرد. به برخی حرف‌ها نمی‌توان بی‌اعتنایی نشان داد. نیازهایی هست که نمی‌توان بی‌پاسخ گذاشت. احساساتی هست که اگر ناگفته باقی بمانند فقط به خشم و ناسامیدی میدان می‌دهند. و چقدر طول می‌کشد تا این حقایق ساده و بدیهی فهمیده شود؟ چه هزینه‌ای و چه تاوانی باید بابت آن پرداخت؟

کلیشه‌های رایجی وجود دارد که سوداگران قدرت به دوام آبدی آن مطمئن و یا سست کم امیدوارند: این که ایرانیان مسئولیت نمی‌پذیرند، این که مزاج ایشان به کیش شخصیت سازگارتر است و این که با مقداری پول و کمی توطئه همیشه می‌توان صداهایی را خفه کرد، عده‌ای را مرعوب ساخت، نیازهایی را سرکوب کرد.

اینکه دست کم پنجاه سال است از پدیداری پدیده‌ای می‌گذرد که ماهیتش در بی‌اعتنایی به همه‌ی آن چیزهایی‌ست که عقل سلیم و روحیه مدارا چنان در حصار مصلحت جویی‌های رایج می‌پنچاندش که نفس و یا رمقی باقی نمی‌گذارد؛ این پدیده نامش دانشجویست. سال‌های متانت و خویشتنداری باید می‌گذشت. سال‌هایی که شادی به سفره گرفته شد. لبخند چیزی حرام و ممنوع بود و عشق این صلح‌آمیزترین حادثه‌ی جهان کفر ابلیس نامیده شد. حتا پروژ و جلوه‌ی زیبایی، این منطق بدوی و چاره‌ناپذیر طبیعت را جنونی مستوجب شلاق دانستند؛ این بود چرایی نطفه‌ای که زهدان این ملت سال‌ها و سال‌ها در خود پروراند.

اینکه این طفل بدنیا آمده است. ریه‌های تازک و جوان او طاقست استشمام این هوای مسموم را ندارد. آن‌ها بی‌اعتنا به سوءتفاهم پدران و مانران خود جهان را لوپاره می‌سازند. \*

### علی اصغر حاج سیدجوادی

در جوامع زیر سلطه استبداد، دانشگاه پویاترین سلول زنده‌ی پیکر اجتماعی جامعه است. سرگذشت دانشگاه و دانشجو در بیست سال اخیر در ایران، یعنی از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تا کنون یکی از شگفت‌انگیزترین ماجراهای تاریخ دانشگاهی و دانشجویی جهان است. به کسانی که با عبا و عمامه و در کسوت به اصطلاح روحانی! انقلاب ایران را ملاحظه کردند سابقه طولانی از دوران خلافت عباسی بر سه پایگاه بنیادی ساختار جامعه سنتی مسلط بودند و از آن سه پایگاه «لااقل از دوران صفوی تا آغاز سلطنت پهلوی» همپای قدرت سیاسی، بر دین و نیای مردم حکومت می‌کردند. ۱- پایگاه مدرسه و مکتب و حوزه. ۲- پایگاه قضاوت و حکمت و حل و فصل دعاوی. ۳- پایگاه وعظ و تبلیغ و منبر و مسجد. به همین جهت ملایا در اولین قدم‌های خود پس از انقلاب با برپاکردن ممرکی انقلاب فرهنگی و شعار اولویت تزکیه بر تعلیم بر مبنای آیه‌ی «ویزگیهم و یعلمهم» دانشگاه‌ها و مدارس و نهادهای دولتی آن را تصرف کردند و با وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی و نمازهای جمعه و جماعت و صدا و سیما و مطبوعات، فرهنگ جامعه و همه‌ی وسایل تولید و بازتولید آن را در انحصار خود درآوردند و سرانجام با تشکیل شورای عالی قضایی و انتصاب بهشتی و آریبیلی در رأس دیوان عالی کشور و دانستانی کل دیوان کشور، آرزوی دیرینه خود را در سلطه بر امور دنیایی مردم و حل و فصل دعاوی آن‌ها تحقق بخشیدند. دانشگاه‌ها را با تشکیل شورای انقلاب فرهنگی تعطیل کردند. بنای پذیرش دانشجو را بر گزینش، یعنی تقشیر و پاکسازی دینی و عقیدتی گذاشتند؛ هرگونه رابطه انسانی معمولی بین دانشجویان را بر اساس جنس مذکر و مؤنث در محیط دانشجویی و دانشگاهی قطع کردند؛ استادان کاردان و قدیمی و باتجربه را اخراج و یا با توهین و تهمت و پرونده‌سازی آن‌ها را به کناره‌گیری و خانه‌نشینی مجبور کردند، محیط دانشگاه و فضای درس و کلاس و حکومت و حاکمیت علمی و اداری و تحقیقاتی دانشگاه‌ها را به حزب‌اللهی‌ها و اراده‌ی مختار آن‌ها برای تشخیص بایدها و نیایدها سپرند. دانشجویی حزب‌اللهی و میل و اراده و فراز و فرود خلقیات او بود که سرفروشت استاد را در کلاس و ادامه کار و یا برکناری او را از کار رقم می‌زد؛ در معیارهای پذیرش و گزینش اصل استعداد، قدرت فراگیری و سابقه تحصیلی جای خود را به سهمیه‌بندی داوطلبان از جبهه‌ها برگشته، و معلولین و جانبازان و حزب‌اللهی و بسیجی سپرد؛ این بخشی از نظام ظلمانی و قرون وسطایی «اولویت تزکیه بر تعلیم» بود که ضربه اصلی آن را متولیان خوزوی شریعت به اسم انقلاب فرهنگی بر سر دانشگاه فرود آوردند و در واقع با همین ضربه نطفه مرحله تازه‌ای از جنبش دانشجویی که هرگز متوقف و تعطیل نشده بود، رژیم ولایت مطلقه فقیه کاشته شد؛ ماهیت تحصیلی دانشجویی را بر حسب طبیعت و شریعت محیط آن از دوران پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در سه چشم‌انداز می‌توان بررسی کرد: دوران نخستین پس از انقلاب، دوران نگرش انقلاب در لاف اسلامی است که خمینی مبشر آن بود؛ وقتی در اثر مرور زمان و عملکرد قرون وسطایی اسلامیت در حوزه درس و مدیریت و پذیرش و گزینش دانشگاه به ثمر نشست، یعنی دانشجو از اسلامی که خمینی و داعیان و مبلغان شریعت و بشارت می‌دادند، جز تبعیض و خشونت و اختناق و سانسور و جاسوسی و محوویت شدید فضای فرهنگی و علمی و تبادل چیزی نصیبش نشد، طبیعتاً به دوران نوم تحول خود رسید یعنی رو به رو شدن با واقعیت، به تدریج از حوزه‌ی جنبه رمانتیک دینی خارج شد و در



زمینه فلسفه رابطه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با اسلام و عوارض و آفاتی که از تحمیل این رابطه به ضرب چوب و چماق بر دانشگاه رسیده به شک و تردید و پرسش و اعتراض نشست؛ اما چون در برابر این شک و تردید و طرح پرسش‌ها هیچ‌گونه جوابی جز قهر و خشونت و محرومیت و زندان و تهدید نشنید وقتی در چارچوب فعالیت‌های صنفی و دستیابی به امکانات مورد نیاز خود در زمینه امور رفاهی و حقوق اجتماعی هم هیچ‌گونه تقاضا و کمکی از سوی متصدیان انقلاب فرهنگی مشاهده نکرد. به ناچار و خواه ناخواه به مرز معارضه و رویارویی با ناهنجاری‌های قدرت و حاکمیت ولایت مطلقه ملاما کشیده شد و به این نتیجه رسید که نظر همه رژیم‌های سلطه‌گر و خودکامه، راه مطالبات صنفی با مراعات هرگونه ملاحظات مربوط به رابطه قوا و پرهیز از هرگونه زیاده‌روی و زیاده‌خواهی، خواه ناخواه از مطالبات عمومی مربوط به همه قشرهای زیر ستم و زیر سلطه حاکمان خودکامه می‌گذرد؛ این داستانی است که در سرنوشت و طبیعت همه گروه‌های دانشجویی در همه رژیم‌های زیر سلطه استبداد خودکامه رقم خورده است. یعنی تأمین خواست‌های مشروع و قانونی حقوق هر قشری و هر صنفی و هر فرد و گروهی جز از راه تأمین حقوق همه مردم جامعه میسر نخواهد شد؛ زیرا حاکمان انحصارگر، هیچ حقی از حقوق افراد و گروه‌های جامعه را با میل و رغبت و از بالا به مردم اعطا نمی‌کنند. اگر قشرهای زیر ستم جامعه در پایین‌ترین سطوح شرایط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی به خاطر پراکندگی و فقر و اجبار برای تلاش دائمی تأمین قوت لایموت دیرتر به مرحله خودآگاهی و اعتراض و تفکر و اتحاد برای مبارزه می‌رسند؛ اما دانشگاه و دانشجویی حکم سرشت و طبیعت ساختاری خود در کیفیت و کمیت در رژیم‌های خودکامه که عمل سیاسی و شیوه اجتماعی آن بر توقف و رکود و حتی بر رجعت و بازگشت به گذشته، استوار است؛ در خط اول جبهه مبارزه قرار دارند، ماهیت جنبش دانشجویی در امروز و دیروز و فردا تا هنگامی که نظام سیاسی کشور بر پایه خودکامگی و حاکمیت اقلیت واپس‌گرا و مرتجع و غارتگر نشسته است، چیزی جز تلاش برای شکست نیوار ترس و سکوت و اختناق و گشایش فضای گفت و شنود و تبادل و شناخت بر پایه تسامح و مدارا و عاری از هر گونه خشونت نیست.

۲ - جنبش دانشجویی در رژیم‌های خودکامه دیر یا زود و خواه ناخواه با کل رژیم و ابزار و وسایل سرکوب آن به مقابله و معارضه مستقیم و رویارویی می‌رسد؛ به عبارت دیگر رژیم ولایت مطلقه آخوند نه فقط با جنبش دانشجویی، بلکه با مجموع قشرهای اجتماعی جامعه به استثنای هواداران و مزبوران خود در حال ستیز است. تفاوت قضیه در این است که تجمع و تشکل از خصوصیات اساسی و ماهوی دانشگاه است. رژیم ولایت مطلقه آخوند هر تجمع و تشکل حزبی و صنفی و فرهنگی خارج از قدرت خود را ممنوع کرده است، اما تجمع و تشکل و رابطه و استقلال و پیوند مدام بین دانشجویان در محیط درس و کلاس و دانشکده مسئله‌ای است که رژیم و مأموران و جاسوسان و شبکه‌های حفاظتی آن همان‌گونه که می‌بینیم قادر به حذف و تعطیل آن جز با بستن دانشگاه‌ها نیستند. رژیم ولایت مطلقه آخوند در مدت بیست سال به هر حیل و ترفندی برای استقرار حکومت مطلقه خود بر ذهن و زبان و شعور و اندیشه دانشجویان توسل جست و از اقدام به هر تجاویز و قهر و خشونت به ساحت دانشگاه‌ها و حریم علم و دانش و آزادی اندیشه و بیان دانشجو خودداری نکرد.

اما جنبش دانشجویی نه این که متوقف و تعطیل نشد، بلکه چه در زمینه شکل و قالب مبارزه و چه در حوزه کیفیت تعمیق و غنا، عقلانی‌تر، شوک‌ماتر و رشیدتر شد. و امروز جنبش دانشجویی در نتیجه با خصوصیات انحصاری خود به صورت نوک پیکان مبارزه مردم ایران بر علیه نظام قرون وسطایی ولایت مطلقه آخوند در آمده است. این جنبش در کارزارهای انتخاباتی بزرگ‌ترین

نیروی پیش‌برنده سیاست انتخاباتی جناح مترقی و مخالفان جناح انحصارگرا می‌باشد. تنها همین خاصیت در جنبش دانشجویی مخصوصاً در چشم‌انداز انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی کافی است که جناح انحصارگرا به رهبری خامنه‌ای و رفسنجانی را به وسوسه سقوط در ورطه رسوای جنایت هجوم مزبوران خود به خوابگاه دانشجویان بی‌دفاع دانشگاه بکشاند.

۳ - جنبش دانشجویی خود فی نفسه جنبش به سوی آینده است. دانشگاه یکی از پایه‌های اساسی آینده ساز جامعه است. جنبش دانشجویی پس از سرکوبی‌های متوالی دوران نخستین انقلاب، تحول و تکامل در اندیشه اجتماعی و نقد ارزش‌های حاکم بر خود و جامعه را گام به گام تجربه کرده است؛ قوانین عام جامعه مدنی، یعنی اصل پرهیز از خشونت و اعتقاد به گفت و شنود و مخالفت با افراط‌گرایی را پذیرا شده است؛ دانشگاه همان‌گونه که در دوران رژیم خودکامه سلطنت، ضد استبداد بود، امروز نیز یکی از پایگاه‌های اصلی مبارزه با ولایت مطلقه آخوند است؛ این خصلت جمهوری و ماهوی دانشگاه است. ضربه اخیر مزبوران رژیم جنبش دانشجویی را نه فقط به ضعف نمی‌کشاند، بلکه ضربه‌آهنگ تلاش دانشجویان را برای تشکل و یک پارچگی صف مبارزه شدیدتر و منسجم‌تر خواهد کرد. زیرا ضربه‌های رژیم ولایت بر جنبش دانشجویی هر قدر از جنبه شکل و ظاهر شدید باشد، اما از نظر محتوای اعتقادی و اصولی پوی و تو خالی است؛ ضربه‌هایی است که از سر استیصال و درماندگی و به همین جهت نه این که ترس و وحشتی در جنبش دانشجویی ایجاد نمی‌کند، بلکه نتیجه‌ای جز افزایش ترس و وحشت در ارکان نظام قهرآمیز ولایت مطلقه آخوند ندارد.



حسن حسام

رژیم جمهوری اسلامی ایران با نهادی کردن بی‌حقی عمومی در همه عرصه‌های فردی و اجتماعی، بیزاری نهادی شده‌ای را نسبت به خود، همگانی کرده است. در تمام دوران سیاه بیست‌ساله‌ی حاکمیت ارتجاع مذهبی در ایران؛ به ویژه پس از مرگ خمینی، نفرت انباشته شده‌ی مردم علیه نظام هر از گاهی به صورت شورش‌های خشن توده‌ای بیان می‌شد.

امروزه اما فوران آتش فشان این نفرت و بیزاری غیر قابل مهار به صورت شوک‌ناشدن جنبش دانشجویی خود را نشان می‌دهد. این جنبش از نظر مطالبات خود تنها نیست زیرا پاره‌ای از خواست‌های جوانان و زنان را هم با خود دارد. و در عین حال در تعبیر عام خود، ضد استبدادی است. دانشجویان در شرایط امروز ایران جمعیتی افزون بر یک و نیم میلیون نفر را تشکیل می‌دهند، تنها فرزندان طبقات متوسط و بالا نیستند آن‌ها عموماً فرزندان مرد و حقوق‌بگیران و حتی خانه خرابانند و از این روی ستم‌عریان طبقاتی را با جان

خود لمس می‌کنند و شاهد عمیق‌تر شدن روزانه فاصله بین داراها و ندارها می‌باشند. اضافه بر این حاکمیت آپارتاید جنسی و مذهبی، سانسور تمام عیار زندگی عرفی و پاپمال شدن حقوق شهروندی، عوامل دیگریست که جنبش دانشجویی را به طبقات و لایه‌های دیگر اجتماعی پیوند می‌زند.

استبداد سیاه رژیم مبتنی بر ولایت فقیه در ایران، پیشاپیش همه چیز، آزادی را از کل شهروندان، به ویژه جوانان، زنان، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان سلب کرده است. و خود این نبود آزادی‌ها و فضای سانسور و خودسانسوری همگانی، و ایجاد فضای رعب و وحشت و سلطه‌ی حفقان از جانب رژیم اسلامی، پیش از همه این لایه‌های اجتماعی را به پیش‌تراولن مقابله مردم با نظام اسلامی تبدیل کرده است.

هم از این‌روست که می‌بینیم خواسته‌های سیاسی در چارچوب قانون باقی نمانده و درجا نمی‌زند. در پرتو خصلت عمومی و ماهیت فرا دانشجویی این جنبش است که شعارهای خیابانی از چهارچوب قانون و درگیری‌های جناحی و خواسته‌های محدود صنفی - سیاسی و خط قرمز «حقوقان از جانب رژیم اسلامی» می‌رود تا آن‌جا که کل نظام جمهوری اسلامی ایران را زیر سؤال می‌کشاند؛ به این اعتبار جنبش دانشجویی موجود در ایران، جنبش مردم، اکثریت مردم است که جلوه‌ی برخاستن شش‌روزه‌ی آن را شاهد بوده‌ایم.

بسیار خوب! پس اگر چنین است، ولت‌مردان جمهوری اسلامی ایران، امروزه تنها رو در روی جنبش دانشجویان قرار ندارند. آن‌ها بی‌گمان در مقابل اکثریت قریب به اتفاق مردم ایستاده‌اند. آنان که تا دیروز با پلاتفرم‌های متفاوت برای مهار جنبش و آینده‌دار کردن نظام به میدان آمده و در پرتو تناقضات درونی و پلاتفرم‌های متفاوت خود در موارد زیادی رو در روی هم ایستاده بودند، با مشاهده خیزاب شورشی جنبش، از ترس فروریزی نظام سست بنیاد اسلامی، بازو به بازو رو در روی جنبش قرار گرفته‌اند!! مناقشه آنان برای به شکست کشاندن پلاتفرم حریف و پیش برد پلاتفرم خود زمانی متوقف شده که ضرورت رو در رویی با جنبش به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل گشته است!! همین که آسمان تهران و شهرهای بزرگ را فریاد مرگ بر استبداد و مرگ بر ولایت فقیه پوشانید، دیدیم که جناحین حکومتی بی‌لرزه‌ای تزلزل نقاب از چهره برگرفته، شانه به شانه با شمشیر بسته از رو برای سرکوب آماده‌ایستاده‌اند!!

شکست پلاتفرم خاتمی که به «اصلاحات و توسعه‌ی سیاسی» معروف شده، پیش از هر چیز بن‌بست محتم کل نظام و بیانگر بی‌ایندگی بودن آن است. خاتمی به عنوان راه دوم در مقابل راه حل جاری شدن قوانین عهد بوق اسلامی به زور سرنیزه و سرکوب، می‌خواست و هنوز هم تلاش می‌کند که با «توسعه سیاسی» و ایجاد «جامعه مدنی ولایت» بقای نظام را تضمین کند. اما از آن‌جا که پلاتفرم او حتی کف در خواست‌های جنبش دانشجویی، روشنفکری، جوانان، زنان و... خلاصه اکثریت مردم را بیان نمی‌کند - و در همین حد نازل هم نتوانسته تحقق پیدا کند - جز شکست، راه دیگری نداشته است. زیرا مردم کل نظام جمهوری اسلامی ایران را زیر سؤال برده‌اند نه ولایت فقیه را!! از این رو آنان، اکثریت مردم؛ به هیچ نوع «اصلاح طلب»ی که آن‌ها را در چهار چوب این نظام سیاه و انسان‌کش زندانی کند، تن نر نخواهند داد! این خود برای شکست پلاتفرم سید محمد خاتمی کافی است، اگر به کار شکنی سید علی خامنه‌ای را هم به آن اضافه نکنیم.

شکست پلاتفرم خاتمی اما هنوز پایان راه کسانی نیست که به این امام‌زاده به عنوان چاره‌ی کار بخیل بسته‌اند. و بی‌کسانی که در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌خواهند از او «پلی» بسازند تا بارشان را از آن عبور دهند!

طرفداران اصلاح طلبی، استحاله طلبان و زرنگ‌های سیاسی سرپل ساز! همسان و هم آواز با سرکوب‌گران، اوج‌گیری شعارهای شش‌روز خیابانی را «زیاده‌روی عوامل مشکوک» می‌نامند تا نقشه‌ها و طرح‌های

ورشکسته خود را نجات دهند!! آن‌ها از جنبش دانشجویی می‌خواهد در چهارچوب اصلاحات خاتمی بماند و معقول عمل کند زیرا معتقدند در شرایط رفرم، کار انقلابی خطاست! این‌ها البته در موقعیتی است که به قول هاشمی رفسنجانی مژور، «عمود خیمه انقلاب» مورد تعرض مردم قرار گرفته و «رهبر معظم انقلاب» روز سه شنبه زیر آتش سوت پللی مردم و هو هی آنان به سبک شاه سرنگون شده اعلام می‌کند که صدای انقلاب را شنیده است!!

با وجود همه‌ی این‌ها البته با افت و خیز فراوان اما به پیش؛ روحخانه‌ی انقلاب در راه است. و تخته پاره‌های روزهای «رفرم» و «عافیت اندیش» و «عقلانیت» را بیاری آن نیست تا سد راهش شوند. آن‌ها تنها می‌توانند در این پیشروی، اختلالاتی فراهم کنند و روز واقعه را چند صبحی به عقب بیندازند. «عمود خیمه انقلاب» خم شده است. و این یک حقیقت است! دیگر نه سازمان امنیت ولی فقیه و نه شورای امنیت ملی خاتمی و نه حتی سنگروی آرم‌خوار این شورا، حسن روحانی هم قادر نیست با بگیر و ببندها و تیرو تیر و «تکه تکه کردن» ها و «قطعه قطعه کردن» ها کاری از پیش ببرد. آن‌چه آمد، تنها آغاز راه بود. شش روزی که مهر خود را به تاریخ معاصر حک کرد. جنبش دانش‌جویی به همراه، اکثریت مردم قامت راست کرده است تا روندی را که برای فرور ریختن خیمه استبداد مذهبی بر سر صاحبان آزادی کش آن آغاز کرده، شتاب بخشد. ناقوس بزرگی که شش روز با شکوه در آسمان ایران طنین افکنده است، چیزی نبوده است جز اعلان آغاز راه پیمایی بزرگ انقلاب!!

دینک دانگ ... نمیدم  
از هر نوش  
این نکته گشته فاش  
کاین کهنه بستگاه  
تغییر می‌کند ...

نیما یوشیج



## آنچه در جنبش دانشجویی حاضر و آنچه غایب است

تراب حق شناس

ما تبمیدیان، حتا اگر خود را به گفته‌ی سعدی از «دوران با خیر» فرض کنیم، داوری‌مان در باره‌ی جنبش، و بهتر بگویم شورش دانشجویی اخیر، در صد قابل توجهی از عدم دقت به همراه دارد. با وجود این، براساس شنیده‌ها و خوانده‌ها و تجربه‌های دور و نزدیک می‌توان گفت که این شورش خصلت‌نمای بحران فراگیری‌ست که از همه‌ی جهات جامعه‌ی ما را فراگرفته است؛ از بحران اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی گرفته تا بحران هویت و بازتاب تلاش یک قرن جامعه‌ی ایران در مبارزه بین کهنه و نو، سنت و مدرنیته، استبداد و آزادی، ناپرابری و پرابری، کوتاه سخن آن که جنبش و شورش دانشجویی اخیر یکی از جلوه‌های پرشمار مبارزه‌ی همه‌جانبه به شمار می‌رود که سال‌هاست به سوی یک آرمان یعنی ایجاد جامعه‌ای آزاد و برابر در جریان است، چشمه‌ای زلال که از رودی خروشان در اعماق جامعه خیر می‌دهد.

اما در حال حاضر، این آرمان‌خواهی باز هم در قالب محدودیت‌هایی که بر جامعه‌ی ما (و طبعاً بر این جنبش) تحمیل شده اسیر است و لذا مانند هر زندانی ناگزیر است از هر شعاع نور که از سوراخی بتابد، از هر مواخوری و یا ملاقات تصادفی و گذرا، از هر امکان تماس و خبررسانی و مورس و موضع‌گیری صریح یا رمزآلود سود جوید و خود را عیان کند و همواره در آرزوی شکستن دیوارهای زندان و راهایی از میله‌های بند باشد.

جنبش دانشجویی ایران، همچون دیگر جنبش‌های مترقی اجتماعی ما، اسیر انقطاع تجربه است و از تاریخ غنی جنبش مترقی و آگاهانه و آگاه‌گرانه دانشجویی ایران که نقطه اوج‌های برجسته‌ای چون جنبش علمی و لائیک و ماتریالیستی و استقلال‌طلبانه سال‌های قبل از ۱۳۳۲، جنبش‌های پس از کودتا و ویژه ۱۶ آذر ۳۲، جنبش مقاومت در برابر رژیم کودتا و عمال سرسپرده‌ی آن امثال منوچهر اقبال و جهان‌شاه صالح و واقعه‌ی اول بهمن ۱۳۴۰، جنبش هم‌رایی و همکاری با بردها و مصائب مردم) مثلاً در زمان زلزله‌ی قزوین و سیل جنوب تهران و گرانی بلیط اتوبوس و ... و حمایت از مبارزات کارگری (از کوره‌پزخانه گرفته تا صنعت نفت) و احساس مسئولیت در قبال سرنویشت کشور و شکل‌گیری اندیشه‌ی انقلاب و طرد رفرمیسم و بالاخره هسته‌های مشی مسلحانه چریکی که زاده‌ی شرایط و محدودیت‌های آن زمان در ایران و جهان بود تا تحرك وسیع دانشجویان در سال‌های خفقان دهه ۵۰ تا قیام ۵۷ و سرانجام ادامه‌ی آن در مبارزه و مقاومت در برابر دشمن بزرگ آگاهی و آزادی که جمهوری اسلامی است و انقلاب فرهنگی و اش و اوج حماسی و خونین آن در اول اردیبهشت ۱۳۵۹ (روز بسته شدن دانشگاه تا سال ۱۳۶۱) که تا امروز ادامه دارد.

این مبارزه پرشور و پرافت و خیز، غیرمعمول و ضایعات و تلفات بسیار سنگینی که بر پیکره‌ی انسانی و معنوی دانشگاه وارد آمده هم چنان ادامه دارد و در مقطع کنونی دستاورد بزرگش عبارت است از آگاهی روزافزون توده‌های دانشجو به ماهیت ضددمکراتیک رژیم حاکم و شکست برنامه اسلامی کردن دانشگاه و به بندکشیدن آن، بنابراین، ماهیت برونی جنبش کنونی را می‌توان گرایش به آزاداندیشی و طرد نغم‌هایی که بر جامعه ما فرمان رانده و تلاش برای راهی از سنت و ارتجاع کهن و شرکت در یافتن راه حل‌های مناسب برای نیل به آزادی و برابری در کل جامعه دانست.

اما این آرمان و ماهیت اسیر محدودیت‌هایی است که رژیم جمهوری اسلامی در کل جامعه از جمله بر این جنبش تحمیل کرده است. هیچ تشکیلی که مستقل از رژیم باشد اجازه‌ی فعالیت ندارد. تنها اتحادیه‌ها و انجمن‌های اسلامی حق فعالیت دارند که دامنه‌شان آن قدر محدود است که حتا جناح‌های رفرمیست مذهبی نیز از فعالیت متشکل و آشکار محرومند. رهبری رسمی جنبش کنونی در دست اتحادیه‌هایی‌ست که رژیم برای قفل زدن بر تحرك اندیشه و عمل دانشجویان به وجود آورده است؛ اتحادیه‌هایی کاملاً «خودی» که سابقاً وظیفه‌شان تصفی و پاک‌سازی استادان و دانشجویان مبارز و غیرخودی» و لودان مخالفان و چماق‌کشی به نفع رهبرو حزب‌الله بود و این که دانشگاه را در خدمت «انقلاب فرهنگی» برآورند، یعنی همان ضدانقلابی که به کارگزاری عبدالکریم سروش و علی شریعتمداری و صادق زیباکلام برپا شد تا پس از سرکوب دانشجویان، راه را برای تسلط حوزه بر دانشگاه هموار سازد و دانشجویان را اسلامی کند (همان که امروز شکست آن را شاهدیم). خوشبختانه شرایط عینی چه در جامعه و چه در دانشگاه به هدی از نضج و پختگی رسیده است که این انجمن‌ها و اتحادیه‌ها، با همه‌ی خطوط و مرزهای ممنوعه‌شان نه تنها نمی‌توانند از تحرك دانشجویان (که غالباً بر همین رژیم به مدرسه رفته و آموزش دیده‌اند) مانعت به عمل آورند، بلکه گاه خود نیز به ناگزیر پا را از محدوده‌ی مقرر فراتر می‌گذارند و خواستار رفرم‌هایی می‌شوند که رژیم

نمی‌تواند بپذیرد. هم اکنون تحت اجبار شرایط عینی، درپچه‌های اصلاح دینی و رفرم تا حدی باز شده اما حتا از این درپچه‌ها نیز به جای «نسیم» توفان می‌وزد. و می‌بینیم که جناح اصلاح طلب رژیم نیز طاقت تحمل طرح خواست‌های نرم و از فیلترگذشته‌ی اتحادیه‌های اسلامی دانشجویان را ندارد. آخر این خانه‌ی گلنگی جمهوری اسلامی در چنان وضعی است که هر سوراخی بر آن به چاهی ویل می‌انجامد که شالوده‌ی نظام را از بن می‌لرزاند و هر دو جناح رژیم را برای متوقف کردن تحرك دانشجویان به یک موضع می‌کشاند. این‌ها هم حداکثر پاران می‌خواهند اما می‌بینند که اگر نجنبند سبیل در راه است و این طویله اوژیاس را با همه‌ی سران و مترانش خواهد روید.

در جنبش دانشجویی کنونی غیرمعمول آن که شعارهای دمکراتیک و مترقی متعدد سر داده می‌شود، به دلیل محدودیت‌هایی که بر فعالیت اندیشه و عمل تحمیل شده و یا از درون خود داراست، اثری از هم‌صدایی و حتا هم‌نوازی با جنبش کارگران و زحمتکشان نیست و حتا سقف شعارهای غیرمجاز نیز، با همه‌ی به جا بودن خود (مانند تعقیب پرونده‌های قتل در دو سال گذشته، یا افشای خامنه‌ای و حمایت از او جانیان) هنوز با خواست‌های رادیکال در حمایت از مبارزه کارگران و اکثریت وسیع زحمتکش و محروم جامعه و مبارزه زنان و ... گره نمی‌خورد. اندیشه‌ی لائیک و چپ رادیکال به صورت مشخص و سازمان‌یافته از صحنه غایب است خلاصه این که اسارت جنبش دانشجویی کنونی در قالب‌هایی که رژیم تعیین کرده و سرکوب شدید تجاوز از آن حریم، امری نگران‌کننده است.

بر نوبت کسانی که افق روشن و رادیکال و چپ را برای جنبش‌های اجتماعی ایران جستجو می‌کنند، و نیز بر نوبت ما اگر خود را از این طیف می‌دانیم این وظیفه سنگینی می‌کند که با تلاش تئوریک و عملی، چه فردی و چه جمعی سازمان‌دهی شده، سهم خود را در جنبش عمومی و در مبارزه‌ی مردمی که از اوضاع بحران‌زده‌ی کنونی به جان آمده‌اند برعهده گیریم.



حیدر

جنبش دانشجویی در ایران همواره در صوف مقدم مبارزات آزادی‌خواهانه قرار داشته است. در نوره پیش از انقلاب بهمن، حتا بر مقاطعی که اختناق و سرکوب خشن، جنبش‌های توده‌ای را به سکوت و رکود کشانده بود، جنبش دانشجویی از حرکت بازماند.

همگی به خاطر داریم که در نیمه دوم دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، هنگامی که سلطه جهنمی ساواک و رکود و سکون در جنبش‌های توده‌ای حاکم بود، جنبش دانشجویی چگونه این سکوت را می‌شکست و فریاد‌های آزادی‌خواهانه دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور را پر می‌کرد. گرچه رژیم شاه، به دنبال اوجگیری مبارزات دانشجویان، با استقرار گارد ضد اغتشاشات در داخل دانشگاه‌ها، نستگیری‌های وسیع، زندان و شکنجه تلاش کرد مبارزات دانشجویی را خفه کند، اما موفق نشد و دانشگاه‌ها به مثابه یکی از سنگرهای اصلی مبارزه برای آزادی باقی ماند و مبارزات دانشجویی نقش برجسته‌ای در روند انقلاب بهمن و سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه ایفا نمود.

پس از انقلاب بهمن نیز دانشگاه‌ها یکی از سنگرهای اصلی مبارزه برای آزادی بود و ارتجاع تازه به قدرت رسیده که از همان آغاز در صدد نابودی دستاوردهای دمکراتیک انقلاب بهمن و لگمال کردن آزادی‌های کسب شده توسط مردم بود، دانشگاه‌ها را آماج حمله خود قرار داد که با مقاومت دانشجویان رویداد

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ ارتجاع حاکم با حمله

وحشیانه به دانشگاه‌ها، کشتار دانشجویان، تصفیه دانشجویان و استادان مبارز، بستن دانشگاه‌ها، به راه انداختن طرح انقلاب فرهنگی، و... توانست جنبش دانشجویی را سرکوب کند.

پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، مرتجعین با حاکم ساختن ترو و اختناق سنگین و بی سابقه برجامه و با دست زدن به تهیدات مختلفی از قبیل تعیین سهمیه، گذاشتن فیلترهای مختلف برای ورود جوانان به دانشگاه‌ها، و غیره... توانستند طی یک دوره جنبش دانشجویی را به طور نسبی به رکود بکشانند. طی این دوره تعداد دانشجویان به سرعت رشد کرد و وزن و کیمیت آنان اینک به هیچ وجه قابل مقایسه با دوره پیش از انقلاب نیست. به تدریج دوره نضع جنبش دانشجویی فرا رسید. در مقطع انتخابات ریاست جمهوری در نوم خرداد، دانشجویان توانستند نقش برجسته‌ای ایفا کنند. پس از نوم خرداد و بوجود آمدن شرایط جدید، جنبش دانشجویی به سرعت رشد کرد و فضای دانشگاه‌ها پیش از پیش سیاسی شد.

گرچه مبارزات دانشجویی طی دوره نوساله اخیر، به طور عمده تحت تاثیر برگیری جناح‌های حاکم و نیروهای حاشیه حاکمیت قرار داشت و عمدتاً چنین چارچوبی جریان یافته است ولی دانشجویان در طرح شعارها و خواست‌ها، به طور نسبی نقش پیشروتری ایفا نموده‌اند.

۱۸ تیر، نقطه عطفی در مبارزات دانشجویان و پیشرفت و تکامل جنبش دانشجویی در ایران بود. شرکت وسیع دانشجویان در این جنبش، سراسری شدن سریع این جنبش، شعارهایی که طرح شد و برای نخستین بار به طور علنی و صریح سردرسته باند چنایتکاران حاکم، خامنه‌ای را نشان گرفت، نه تنها بیانگر رشد آگاهی و سیاسی‌تر شدن هرچه بیشتر فضای دانشگاه‌ها بود، بلکه در عین حال نشان داد که مبارزات دانشجویی در مسیر پیشرفت و تکامل خود وارد مرحله نوینی شده است که دیگر نمی‌توان این مبارزات را در چارچوب برگیری‌های جناح‌های حاکم محدود و محصور کرد. این جنبش از یک سو پتانسیل عظیم جنبش دانشجویی را نشان داد و از سوی دیگر آشکار کرد که خواست‌ها و شعارهای طرح شده در این جنبش، مورد حمایت بخش‌های وسیعی از توده‌ها بوده و خواست آن‌ها نیز می‌باشد. هم نردی گسترده مردم با مبارزات دانشجویان و پیوستن بخش‌هایی از جوانان و مردم به حرکت دانشجویان، نشانه پیوند جنبش دانشجویی با مبارزات مردم بوده و این نکته مهم را به اثبات رساند که جنبش دانشجویی در برابر رژیم یک و تنها نیست و شعله‌ای که از دل جنبش دانشجویی سر برکشید، ریشه در اعماق جامعه داشته و تجلی خواست اکثریت عظیم مردم برای آزادی و رهایی از چنگال شوم رژیم ولایت فقیه است.

با جنبش دانشجویی اخیر، جوانه‌های آزادی و دمکراسی در ایران، شکست پیوسته ضخیم استبداد دینی را آغاز کرده است. این جوانه‌ها که ریشه در اعماق جامعه و سراسر میهن مان گرفته‌اند، سر برخواهند آورد و تنومند خواهند شد. شعار «مرگ بر استبداد» دانشجویان، که در سراسر ایران طنین‌انداز شد، شروع مرحله نوینی را در مبارزات مردم ایران برای آزادی و دمکراسی، اعلام داشته است.

۲ - پس از شکست مفتضحانه جناح جامعه-رسالت در انتخابات نوم خرداد برای قبضه انحصاری قدرت، و انتخاب خاتمی، به دلیل تضاد و درگیری بین جناح‌های حاکم و نیروهای حاشیه حاکمیت و طرفداری بخشی از این نیروها از پاره‌ای آزادی‌های محدود و مشروط، و فشار توده‌ای از پایین، روزنه‌هایی برای فعالیت‌های مطبوعاتی و فرهنگی و تجمع و تشکل، البته در چارچوب‌های محدود گشوده شد.

جناح تحت رهبری خامنه‌ای به انواع و اقسام توطئه‌ها و جنایت‌ها متوسل شد تا به تواند خفقان گذشته را احیاء کرده و راه را برای سلطه انحصاری خود هموار کند. اما هربار با عدم موفقیت و بی‌آبرو

شدن هر چه بیشتر مواجه گردید. این جناح که به خوبی می‌دانست اگر وضعیت به همین منوال پیش رود، از هیچ‌گونه شناسی برای احراز اکثریت در مجلس آینده که انتخابات آن قرار است در بهمن ماه امسال برگزار شود، برخوردار نیست، توطئه‌های جدیدی را تدارک دید، ترور نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی و تاکید بر نظرات استصوابی، به تصویب رساندن کلیات قانون جدید مطبوعات در مجلس، دستگیری‌ها و توقیف نشریات و روزنامه‌ها، از جمله روزنامه سلام، حلقه‌هایی از توطئه‌های گسترده‌ایست که این جناح از مدت‌ها پیش برای تشدید خفقان و سرکوب و ایجاد شرایطی که پیروزی‌اش در انتخابات مجلس را تامین کند، تدارک دیده است.

تحسن دانشجویان در خوابگاه دانشگاه تهران در اعتراض به توقیف روزنامه سلام، مقاومتی بود در برابر این توطئه‌ها. جناح خامنه‌ای با سازماندهی حمله وحشیانه به دانشجویان، تلاش کرد این اعتراض را در نطفه خفه کند ولی پایداری دانشجویان و گسترش این جنبش به دانشگاه‌های سراسر کشور، خامنه‌ای را وادار کرد که این حمله را محکوم نماید، تا شاید آتش خشم دانشجویان را فرونشاند و این حرکت اعتراضی را خاموش کند. خاتمی نیز ضمن محکوم کردن این حمله، ابراز همدردی ضمنی با دانشجویان نمود و رفسنجانی سکوت اختیار نمود. این نوع عقب نشینی موقتی البته بیشتر در حرف در مقابل این جنبش بود، و هیچ یک از جناح‌های حکومت، اقدامی جدی در جهت برآورده کردن خواست‌های برحق دانشجویان ننمودند، البته «انصار حزب‌الله» تحت حمایت نیروهای انتظامی هم چنان به حمله خود به دانشجویان ادامه می‌دادند و حتا خاتمی که شعار و طرفداری از وی یکی از شعارهای دانشجویان بود، از پذیرش نمایندگان دانشجویان و مذاکره با آنان خودداری ورزید.

با گسترش حرکت‌های اعتراضی دانشجویان، پیوستن بخش‌هایی از جوانان و مردم به این حرکت‌ها و رادیکال‌تر شدن و صریح‌تر شدن شعارها، جناح‌های اصلی حاکم، در سرکوب این جنبش هم جهت شدند. خاتمی دستور مقابله جدی با دانشجویان را داد و در نمایش قدرت روز چهارشنبه برای ارضای مردم و دانشجویان که توسط جناح خامنه‌ای سازماندهی شد، «جبهه مشارکت اسلامی» طرفدار خاتمی و «خانه کارگر» نیز شرکت کردند و خامنه‌ای با چرخش صدو هشتاد درجه‌ای طی سفرانی شدیدی فرمان قلع و قمع دانشجویان را صادر کرد و بدین ترتیب تهاجم همه جانبه‌ای به این جنبش آغاز گردید و جناح تحت رهبری خامنه‌ای ابتکار عمل را به دست گرفت. این جناح اینک عزم خود را جزم کرده است که از یک سو چارچوب و اختناق کاملی را بر جامعه حاکم گرداند و از سوی دیگر موقعیت برتر خود را در حاکمیت تثبیت کند و به گونه‌ای شرایط دهه شصت و اوایل دهه هفتاد را احیاء نماید.

۳ - آینده جنبش دانشجویی اخیر جدا از آینده جنبش مردمی و تغییرات و تحولات آتی در اوضاع و احوال ایران نیست. جنبش دانشجویی اخیر همانطور که پیشتر اشاره کردم، عصیان زود گذر بخشی از دانشجویان نیست. این جنبش محصول روند‌هایی است که طی دو دهه بعد از انقلاب در جنبش دانشجویی و بطن جامعه ایران طی شده، در نوم خرداد، نطفه عطفی را پشت سر گذاشته و اینک در مسیر پیشرفت و تکامل خود وارد مرحله نوینی شده است.

این جنبش بروز آشکار ناراضیاتی عمیق اکثریت توده‌ها از وضعیت موجود و خواست‌های دمکراتیک ریشه نوانده در اعماق جامعه ایران و نشانه تعمیق بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

سرکوب خشنی که هم اکنون در دستور مرتجعین حاکم قرار گرفته، قادر نخواهد بود، جنبش دانشجویی را منکوب کند، اعتراضات توده‌ای را خاموش گرداند و نوره‌ای از رکود و سکون، یکه‌تازی مرتجعین و اختناق کاملی را احیاء نماید، به این دلیل که:

اولاً: حدت بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی به حدی رسیده است، که حاکمان در کنترل و حل آن ناتوان می‌باشند.

ثانیاً: برمتن چنین بحران‌هایی، جناح‌های حکومتی، علیرغم اینکه در سرکوب جنبش دانشجویی در این مقطع همسو و هم صدا شده، قادر به حفظ یک پارچگی خود نخواهند بود. انحصار طلبی جناح خامنه‌ای - بازار که در همین ممرکه سرکوب جنبش دانشجویی تلاش دارد موقعیت برتر خود را تثبیت کند به تشدید برگیری و تضادهای جناح حاکم دامن خواهد زد.

این که بخش قابل توجهی از تشکل‌های طرفدار خاتمی از شرکت در نمایش روز چهارشنبه خودداری کردند و روزنامه‌ها و نشریات وابسته به آن‌ها، هرچند بر لحنی ملایم‌تر و با احتیاط‌تر دست از انتقاد بر نداشته‌اند، این که خویشی‌ها در دادگاه روحانیت محاکمه و محکوم می‌شود، این که تشکل‌های دانشجویی طرفدار خاتمی علیرغم عقب نشینی به طرح خواسته‌های خود ادامه می‌دهند و غیره... همگی حاکی از تداوم برگیری‌ها بین جناح‌های حاکم و نیروهای حاشیه حاکمیت است که در آینده نیز تشدید خواهد شد.

ثالثاً: رژیم فاقد پایگاه توده‌ای است و قادر نیست هم چون نوره پس از انقلاب توده‌های ناآگاه را در راستای حمایت از سیاست‌های ارتجاعی و سرکوبگرانه خود بسیج کند. که نمایش روز چهارشنبه نمود بارزی از ناتوانی رژیم بود.

بیست میلیون رأیی هم که به نفع خاتمی به صندوق‌های رای ریخته شد، نباید به حساب پایگاه توده‌ای رژیم گذاشته شود، بخش قابل توجهی از مردم مخالفت خود با رژیم را در قالب رای به خاتمی بیان داشتند، بخشی هم به خاطر وعده و وعید‌های وی در باره آزادی، به وی رای دادند، حتا آن بخش از نیروهای حاشیه حاکمیت، که در انتخابات و دو سه سال اخیر طرفدار جدی خاتمی بودند، در وقایع اخیر نشان دادند که حاضر نیستند چشم و گوش بسته از وی پیروی کنند. بنابراین هنگامی که خاتمی دست در دست جناح خامنه‌ای دستور سرکوب جنبش دانشجویی را صادر می‌کند، اکثریت رای دهندگان به وی در برابرش قرار می‌گیرند و در آینده نیز از دستورهای احتمالی وی مبنی بر سرکوب جنبش‌های دانشجویی و توده‌ای تبعیت نخواهند کرد.

رابعاً؛ و مهمتر از همه این که، سطح ناراضیاتی، تجربه، آگاهی و روانشناسی توده‌ها و در پیشاپیش آن‌ها دانشجویان قابل مقایسه با آن سال‌ها نیست و دگرگون شده است. توده‌ها طی این سال‌ها تجارب بسیاری آموخته‌اند و اکثریت قاطع مردم خواهان تغییر در وضعیت کنونی هستند و این را در نوم خرداد ماه و نوره دو ساله اخیر به خوبی نشان داده و مرتجعین حاکم با توسل به سرکوب قادر به سد کردن راه رشد گسترش مبارزات مردم نخواهند شد.

مبارزات دانشجویی اخیر نیز هر چند ممکن است در برابر سرکوب برای مدتی آرام شود ولی به طور قطع از پا نخواهد افتاد و دوباره سر برخواهد آورد و با جنبش‌های توده‌ای در اشکال متنوع همراه خواهد شد. روند گذار از ابراز مخالفت غیر صریح و با واسطه و تحت پوشش حمایت از جناح‌هایی از حاکمیت به ابراز مخالفت‌های صریح و بی‌واسطه و طرح خواست‌های روشن و شعارهای مستقیم شتاب خواهد گرفت.

دوران رکود و سکون در ایران سپری شده است و نوره‌ی پرتلاطمی آغاز شده است که اشکال متنوع مبارزه با هم تلفیق شده و مبارزه توده‌ها رشد و گسترش خواهد یافت.

سازمان نیافتگی جنبش‌های توده‌ای از آن جمله جنبش دانشجویی مهمترین ضعیف این جنبش‌هاست. جنبش دانشجویی اخیر که از کنترل تشکل‌های موجود دانشجویی طرفدار خاتمی نیز خارج گردید، هم ضعف سازمان‌یافتگی و هم ضرورت تشکل‌های مستقل دانشجویی را برای هدایت مبارزات دانشجویان به عینه نشان داد. ضلحه بر این ضعف در عرصه جنبش دانشجویی و جنبش‌های توده‌ای یکی از اساسی‌ترین و

مهم‌ترین وظایف هر فرد و نیروی انقلابی و مترقی و هر مکررات پیگیری است.

مبارزه برای آزادی و مکرراسی در ایران، وارد مرحله نوینی شده است، و مرتجعین حاکم قادر نخواهند شد، راه پیشرفت این مبارزه را سد کنند و در آینده ما شاهد رشد و گسترش جنبش دانشجویی و سایر جنبش‌های توده‌ای خواهیم بود.

\*

## اسماعیل خویی

یک سالی پس از پیروزی انقلاب «ملاخور شده»، فرمانفرمایی آخوندی دانشگاه‌های کشور را فروپست تا آن‌ها را به شیوه «اسلامی»، یعنی به دلخواه خویش، «پاک‌سازی و بازسازی» کند. «پاک‌سازی» دانشگاه‌ها تنها به معنای بیرون راندن بسیاری دانشجویان و «خاتمه دادن به خدمت» دانشگاهی همه‌ی آموزشگرانی بود - هم چون خود من - که به داشتن اندیشه‌ها و گرایش‌های غیراسلامی و، به ویژه ضد اسلامی شناخته شده بودند. «بازسازی» دانشگاه‌ها، اما پیش و پیش از هر چیز، به معنای «اسلامی» کردن روند پذیرش دانشجو بود. خانواده‌های حزب‌اللهی و «جانبازان انقلاب» بخش بزرگی از کتجایش دانشجویی دانشگاه را از آن خود کردند. از انبوه سال به سال افزون‌ترشوندی جوانان دیگر، تنها کسانی می‌توانستند از سد کنکور بگذرند و به دانشگاه‌ها راه یابند که «شروعیات» آخوندی را طلبه‌وار از بر کرده باشند و مسجد محل زندگی‌شان پای‌بندی آنان به «اخلاق اسلامی» را گواهی کرده باشد.

آرزوی فرمانفرمایی آخوندی این بود، بدینسان، که دانشجویان و دانش‌آموختگان آینده‌ی کشور، همگی، از سرسپردگان جان برکف «ولایت مطلقه فقیه» باشند. و جنبش دانشجویی، هم اکنون، درست همین آرزو راست که بر یاد می‌دهد.

در این که بسیاری دانشجویان و دانش‌آموختگانی، هنوز نیز، که نین اسلام را به راستی باور می‌دارند بیهوده شک نباید داشت. برخی از «رهبران» جنبش دانشجویی حتی از «جانبازان انقلاب» و از «سربازان گمنام امام زمان» نیز بوده‌اند. ما سر حشمت‌الله طبرزدی، «دبیر کل اتحادیه انجمن‌های اسلامی» دانشجویان، در نامه‌ای به «رئیس جمهور» می‌نویسد: «فرزندان من زندگی خود را با مبارزه شروع کردند و ادامه دادند و در زمان شاه قدرت طلب و قلدر، که خود را پس از خدا همه کاره می‌دانست و شعار «خدا، شاه، میهن» را ساخته بود، پسرانم رو در روی او ایستادند و بدین لحاظ چندین بار به زندان ستمشاهی افتادند. با شروع جنگ، و زمانی که جناب آقای رفسنجانی فرزند دلبند خود را برای ادامه‌ی تحصیل به کشور بلژیک فرستاده بود، من پسرانم را به جنگ با متجاوزان به میهنم فرستادم ... و هنوز ۳ روز از جنگ نگذشته بود که فرزندم احسان به شهادت رسید ... در سال ۶۲ [تیز] اولین فرزندم ابودر به شهادت رسید ... حشمت‌الله طبرزدی در عملیات مختلف شرکت کرد و در عملیات والفجر مقدساتی مجروح شد و تا مرز شهادت پیش رفت ... (به گفتار او از دو هفته نامه‌ی «دیدار» شماره ۲۲، صفحه ۲)

این همه، اما، به گمان من، هیچ-یا نست کم‌چندان - مهم نیست.

این نیز چندان مهم نیست، به گمان من - و، البته، اگر به راستی چنین باشد - که فرمانفرمایی آخوندی توانسته باشد عوامل نفوذی یا «کیوتر پرقیچی‌ها» ی خود را در جنبش دانشجویی جا انداخته باشد تا بتواند، از این راه، دانشجویان و دانش‌آموختگان «خطرناک» را شناسایی کند و، به هنگام و سرانجام، از میان بردارد. شیوه‌های روان شکنانه را نیز، البته،

داریم که، با به کار بردن شان، شکنجه‌گران دستگاه ستمشیمی می‌توانند از هر کس هر «اعترافی» را که دلخواهشان باشد بگیرند. برای نمونه، دیدیم، بر صفحه‌ی تلویزیون، که آقای محمدی - تنی از رهبران دانشجویان - را به چه مفاکی از خواری و زاری فرد غلتانده بودند.

و، باز این نیز، به گمان من، چندان مهم نیست که رئیس جمهور «قانون‌گرا» ی ملایان، فریادهای دانشاوانه‌ی دانشجویان را ناشنیده گرفت و، در عمل، به ایشان پشت - یعنی خیانت - کرد: و، با رفتار شرم‌آور خود، به دانشجویان نشان داد که ملایان فرمانفرما چاق و لاغر و درشت و ریز دارند اما نیک و بد ندارند.

پاری

مهم این است، به گمان من، که، به رغم «اسلامی» بودن نام بیشتر انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و «صنفتی» بودن بیشتر خواست‌های دانشجویان، جنبش دانشجویی جنبشی است سرپایه سیاسی، که دستگاه «ولایت مطلقه فقیه» را آماج نهایی‌ی خویش گرفته است. در چند روزی که این جنبش توانست، در دانشگاه‌ها و به ویژه در خیابان‌ها، تاب و توان پیشستانانه‌ی خود را به نمایش بگذارد، و دیدیم که، با چه تندی دم افزونی، خواست‌هایش بزرگ‌تر و بزرگ‌تر و شمارهایش تیزتر و تیزتر می‌شد. خواست آزاد شدن روزنامه‌ی «سلام» و به دادگاه کشاندن «عاملان» و آمران قتل‌های زنجیره‌ای، با شتابی شگفت‌آور، به خواست یک خیزش ملی بر ضد فرمانفرمایی آخوندی فراباید. شعارهای دانشجویان، در طول تنها دو روز، از، «آزادی، اندیشه» با ریش و پشم نمی‌شده و «علی فلاحیان، سرپرستی جانیمان» و «جنتی ملا عصر اعدام باید کرده» و «کیان، رسالت، کانون هر جنایت» بدل شدند به «حکومت زرد نمی‌خوایم، پلیس (و آخوند) مزدور نمی‌خوایم» و «مجلس به این بی‌غیرتی، هرگز ندیده ملت» و «مردم! قیام شروع شده، بیست سال سکوت تمام شده» و «قاتلات فروهر، زیر عبا ی رهبر» و «انصار جنایت می‌کنه، رهبر حمایت می‌کنه» و «خامنه‌ای! حیا کن! سلطنت و رها کن!» و «خامنه‌ای! خامنه‌ای! استعفا! استعفا!»

خامنه‌ای، البته، استعفا نداد و نخواهد داد. او شاه نیست که، همین که «صدای انقلاب مردم» را شنید و دانست که تخت او تنها بر پشته‌ای آسمان سای از کشته‌های مردم است که می‌تواند استوار بماند، سلطنت را رها کند. دستگاه ستمشیمی آماده است که، به نام «اسلام عزیز» و با شعار «اقتلوا فی سبیل الله»، میلیون‌ها تن از مردم ایران را، با وجدانی آسوده، به خاک و خون بکشاند، و خواهد کشاند، هم بریمی که خود را از این کار ناگزیر بیابد.

در رویارویی با چنین دستگاهی، مردم خواری است که تاب و توان رزمی، جنبش دانشجویی را باید سنجید. چنین سنجشی، اما، هر اندازه خوشبین نیز که باشیم، ما را جز به برآیندهایی غم‌انگیز و ترغ آور نخواهد رساند.

جنبش دانشجویی، حالیا، مغز و زبان روان تاریخی مردم ایران است. در نبود «تن»، اما، از «روان» چه کاری ساخته است؟ مغز برای اندیشیدن است و زبان برای گفتن. اندیشه و گفتار، اما، تنها هنگامی به «کردار» فراخواهد بالید که پاهایی چالاک برای به میدان رفتن و بازوایی نیرومند برای برگزیدن با دشمن داشته باشیم. جنبش دانشجویی نوک پیکان جنبشی فراگیر است که مرمان ایران می‌توانند بر ضد دستگاه ستمشیمی سازمان دهند. نوک پیکان، تنها همان نوک پیکان است: همه‌ی پیکان نیست. تا کارگران و رنجبران و زنان ایران نجینند و جنبش ایشان به جنبش دانشجویی گره نخورد، جنبش دانشجویی تنها همین خواهد بود که اکنون هست: دهانی خون‌آلوده که، گاه‌گاه، فریادباخواهانه‌ی مرمان ستمکش ایران را به گوش جهانیان می‌رساند.

فرمانفرمایی آخوندی، حالیا، توانسته است این دهان پر فریاد را خاموش کند اما - به زبان خود دانشجویان بگویم - «دانشجو می‌میرد، ذلت

نمی‌پذیرد». دانشجویان باز هم به فریاد خواهند آمد. خواهید دید.

تا در ایران «دانشگاه» داشته باشیم، و تا فرمانفرمایی آخوندی همین باشد که هست، جنبش دانشجویی خاری خواهد بود به ویژه بر چشم‌ولایت مطلقه فقیه.

و «ولایت مطلقه فقیه» چاره‌ای ندارد جز این که یا این خار را در چشم خود تاب آورد و یا در همه‌ی دانشگاه‌ها را، به یک پاره، گل بگیرد.

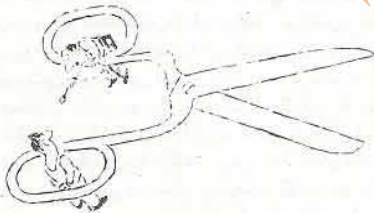
چرا؟

زیرا «دانشگاه» یعنی «جای [آموختن] دانش». و «دانش» به گوهر نشمن آشتی‌ناپذیر هر گونه واپس ماندگی و واپس‌گرای‌ی اندیشگی است.

دیدیم که «سینما» چگونه محسن مضطرب را از حزب‌الله در ربود. به همین سان، با هر حزب‌اللهی که به دانشگاه راه می‌یابد نیز، «اسلام عزیز»، یعنی دستگاه ستمشیمی، تنی از سربازان جان بر کف خویش را از دست می‌دهد.

از «دانشگاه» با هیچ ترفندی نمی‌توان یک «فیضیه» ساخت.

آرزوی «فیضیه شدن» دانشگاه، در شمار آرزوهای است که فرمانفرمایی آخوندی با خود به گور خواهد برد. خواهید دید.



## علی ستاری

اکنون عقابان جوان، در کار تیمار بال‌های شکسته‌ی خویش اند. دیری نخواهد پایید که بار دیگر اوج بگیرند و مفروز، جان بی‌قرارشان را در سرخی فلق شستشو دهند!

جنبش دموکراتیک و آزادی‌خواهانه‌ی دانشجویی میهن ما با گنجینه‌ای از پرآوازه‌ترین نام‌ها و شورانگیزترین دایما و با سنن درخشان مبارزاتی در دفاع از استقلال و آزادی - که حلقی گرایش‌های طبقاتی - نظری متومی بوده است - و به مثابه جزئی از مبارزات جاری توده‌ها برای دستیابی به آزادی در کلیت بی قید و شرط آن، برای نخستین بار در تاریخ حکومت قرون وسطایی فقها در ایران از شعار «خامنه‌ای حیا کن / سلطنتو رها کن» پرچمی ساخت و به گفته‌ی رفسنجانی از رهبر قداست زدایی نمود!

گو این که به لحاظ کمیت و تمرکز نیروهای جنبش دانشجویی در تهران و مراکز استان‌ها و بسیاری از شهرهای بزرگ ایران و بهره‌مندی از تشکیلات سراسری دانشجویی دفتر وحدت و حضور دیگر سازمان‌های دانشجویی متنوع و نوپایی که در جریان گسترش مبارزات دانشجویان به منصفی ظهور رسیده‌اند، این جنبش از وزن و اهمیت بسیاری در شرایط امروز ایران برخوردار است و گرچه در چند ماه‌ی اخیر ما با مرحله‌ی تکاملی کیفی و نوینی از رشد آن، به لحاظ شعارها، مطالبات و گستردگی و همبستگی عملکرد آن رویروایم اما، به ویژه رخاذهای این روزها نشان داد که این جنبش نیز نشان عدم بلوغ عامل ذهنی در سطح کل جامعه را بر خود دارد و از آن رنج می‌برد.

می‌دانیم که در راستای برنامه‌ای اندیشیده شده، نیروهای ارتجاعی مدافع ولایت و به دستور ولی فقیه، با

اعلام آشکار سیاست مشت آهنین خود مبنی بر «زبان بریدن و گردن زدن»، از مدت ها پیش جنگ خود را علیه مطبوعات مستقل، نویسندگان و دیگر روشنفکران دگراندیش آغاز کرده اند. هدف این بود - هست - که با درهم شکستن مقاومت آنان و با به تسلیم و سکوت کشاندن آنان و مردم، ایران را بار دیگر به مرادب یاس و نومیدی بدل کنند. آنان اما، با دادن قربانیانی از شاخص ترین چهره های جنبش سیاسی - روشنفکری میهن و با مقاومت و پیگیری مبارزات خود، هدف آنان را بر ایجاد ترس اجتماعی به شکست کشانند. نیروهای سیاسی و روشنفکران دگراندیش با تحصیل عقب نشینی هایی به نیروهای ارتجاعی به پیروزی هایی دست یافتند. ناگفته پیدا بود که آن ها حمله ی خود را به دست آورده ای مبارزات توده ها از سرخواهند گرفت. و چنین شد! این بار نوبت پیکان حمله عمدتاً متوجه مطبوعات مستقل بود.

در جریان مقاومت و مبارزه توده ها، جنبش دانشجویی که با سرعت شکفت انگیزی شعارهای مطالباتی و حوزه های عملکرد خود را ارتقاء می بخشید، به یکی از ستون های مؤثر آن تبدیل شد. ایران همبستگی آنان با مردم که اعتراضی خاموش به تعطیل شدن «روزنامه سلام» می نمودند، حمایت از دست اندرکاران آن روزنامه و نهایتاً تمسک آن ها با خواست انتشار مجدد آن و... نیروهای ارتجاعی را به وحشت انداخت. اهمیت این تحسن در بار رهنمودی آن و بازتاب های اجتماعی آن بود. از این رو نیروهای ارتجاعی ولایتی که تصمیم به سرکوب هر حرکت مستقل و مخالف داشتند، دست به چنان وحشیگری ای در حمله ی به کوی دانشگاه زدند!

بدیهی است چنانچه مردم و نیروهای سیاسی و روشنفکران پیشرو برای بهانه ندادن به مرتجعین، دست از مبارزه برای عدالت اجتماعی و آزادی بردارند، آب به آسیاب دشمن ریخته اند. بحث برسر انتخاب روش هایی برای مبارزه است که مبتنی بر شناختی واقعی از تعادل نیروها در داخل و در سطح بین المللی در قبال نوبت ایران و نقاط قوت و ضعف مردم و دشمن مردم باشد. مهم شناخت ظرفیت طبقاتی، ساختار نظری و اهداف اعلام شده ی آقای خاتمی و امکانات و محصولیت های او است. مهم توجه به پراکندگی توده ها و عدم آمالگی شرایط ذهنی در ایران است.

چنین است که می توان با پیشبرد اشکالی از مبارزه که منجر به ارتقاء آگاهی، همبستگی و برآمد روحیه ی تمرضی توده ها می شود، اهداف ضد مردمی جناح ارتجاعی - ولایتی را درهم شکست و ناپیگیری جناح دیگر حاکمیت را افشاء نمود و سطح خواسته ها و سازمان یابی مردم را ارتقاء داد. این روشی است که رهبران جنبش دانشجویی به آن بی توجهی کرده، با تظاهرات خیابانی، زمینه را برای گرفتن ابتکار عمل از سوی مرتجعین فراهم ساختند.

می دانیم که بسیاری از چهره های فعال و مؤثر جنبش دانشجویی دستگیر و از محیط طبیعی فعالیت خود جدا شده اند، بخشی از رهبران آن به مصاحبه ی تلویزیونی کشیده شده اند؛ خواست انتشار مجدد «روزنامه سلام» و برکناری فرمانده نیروهای انتظامی به فراموشی سپرده شده است؛ اعتراضات و زواری مسئول و رؤسای دانشگاه ها به حمله وحشیانه ای اویاشان به حریم دانشگاه خاموش شده است و...!

با توجه به این واقعیت که اکثریت مردم ایران خواهان رهایی از شر حکومت فقهایند، با توجه به خانه خرابی توده ها بر اثر گرانی، بیکاری و فقر و... به خاطر نزدیک شدن موعد انتخابات مجلس که گسترش و تعمیق درگیری های جناح های حاکم را در پی خواهد داشت، جنبش دانشجویی نیز در دفاع از خواست دموکراسی و آزادی بی قید و شرط برای عموم مردم ایران و با درس آموزی از تجربه ی گران بهای ۱۸ تیر ماه، بار دیگر نقش خود را در تحقق پیروزی های آتس مبارزات مردم ایران ایفا خواهد کرد.

## محمدرضا شالگونی

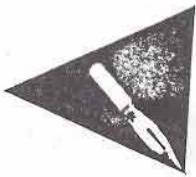
۱- در ایران، مانند بسیاری از کشورهای استبدانزده، جنبش دانشجویی تقریباً همیشه یک جنبش سیاسی ضد استبدادی بوده است. جمهوری اسلامی با به راه انداختن «انقلاب فرهنگی»، سرکوب ها و قتل عام های وحشتناک سال های ۶۰ تا ۶۴، کنترل منظم و مداوم دانشگاه ها، و وارد کردن دانشجویان «سه میه ای» به دانشگاه ها، تمام توان خود را به کار گرفت تا نگذارد یک جنبش ضد استبدادی در دانشگاه ها شکل بگیرد. حرکت های شجاعانه ی دانشجویی در روزهای هژدم تا بیست و سوم تیرماه نشان داد که تمام تلاش ها و طرح های رژیم در بیست سال گذشته نه تنها بی ثمر بوده اند، بلکه نیروی ضد استبدادی پرتوانی را علیه نظام ولایت فقیه شکل داده اند، که سرکوب آن دیگر کار آسانی نیست. جنبش هیجدهم تیر که با انگیزه و شعارهای کاملاً سیاسی شروع شد، با سرعتی حیرت انگیز رادیکالیزه شد و بلافاصله، هسته ی مرکزی قدرت سیاسی، یعنی ولایت فقیه و دستگاه ولایت را نشانه گرفت؛ و با سرعتی حیرت انگیز سراسری شد و تقریباً به همه شهرهای بزرگ کشور گسترش یافت. و به علاوه در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، به سرعت از محبوه ی دانشگاه ها فراتر رفت و به یک خیزش عمومی ضد استبدادی تبدیل شد و از هم بلای آشکار و گاهی حتی فعال تقریباً همه ی مردم برخوردار گردید. از همه ی این ها گذشته، این خیزش دلاورانه بر بستر یک بحران عمومی سیاسی - اجتماعی بی سابقه ای صورت گرفت که از بوم خرداد هفتاد و شش - یا «ته» - «سه میه» ولی انکارناپذیر اکثریت قاطع مردم ایران علیه ولایت فقیه - شروع شده و تقریباً همه ی ارکان جمهوری اسلامی را به آشفته گی کشانده است؛ بحرانی که نشان می دهد که مردم ایران دیگر نمی خواهند جمهوری اسلامی را تحمل کنند و جمهوری اسلامی هم دیگر نمی تواند به شیوه ی گذشته، خود را بر آن ها تحمیل کند. بنابراین جنبش هژدم تیر پیش درآمد انقلاب جدید مردم ایران بود که نوبت انقلابی جدیدی را گشود و آغاز پایان کار جمهوری اسلامی را اعلام کرد. دانشجویان دلاوری که این جنبش را بوجود آوردند، طلایه داران جنبش ضد استبدادی بسیار گسترده تر مردم ایران هستند که اینک به صورتی کاملاً علنی و مستقیم در مقابل جمهوری اسلامی شکل می گیرد.

۲- واکنش رژیم در مقابل هژدم تیر چند نکته ی مهم را به نمایش گذاشت: اولاً نشان داد که شکاف برونی رژیم دارد عمیق تر می شود و به صورت، فلج کننده در می آید که بدون تصفیه های برونی احتمالاً خونین قابل حل نخواهد بود. ثانیاً نشان داد که پلایفروم اصلاحات خاتمی شانس پیروزی ندارد و شعار اصلی او - یعنی «حکومت قانون» - به تله ای تبدیل شده که قبل از همه و بیش از همه، خود خاتمی و طرفداران او را طناب پیچ می کند. ثالثاً جای بی تردید نگذاشت که جناح اصلاح طلب رژیم، در دفاع از موجودیت آن همیشه در کنار جناح تمامیت خواه قرار خواهد گرفت. رابعاً نشان داد که هر موج جدید سرکوب، رژیم را بیش از پیش منزوی تر و شکننده تر می کند و دستگاه ولایت را ناگزیر می سازد، علاوه بر مردم، به روی بخشی از «خوئی» های نیز شمشیر بکشد. خامساً نشان داد که شکاف برونی طبقه سیاسی حاکم در گستراندن جنبش ضد استبدادی مردم نقش مهمی دارد. فراموش نباید کرد که جرقه اشتعال جنبش هژدم تیر از طریق اختلافات برونی طبقه ی حاکم زده شد.

۳- جنبش هژدم تیر ظرفیت های عظیمی برای گسترش و رادیکالیزه شدن دارد. باید توجه داشت که ۷۰ درصد جمعیت ایران امروز در سنین ۲۰ سال به پایین پایین هستند و ۶۶ درصد، در سنین ۲۵ سال به پایین ۱۹ میلیون نفر از این جمعیت عظیم دانش آموز هستند و بیش از یک میلیون نفر از آنها دانشجوی. به علاوه بخش

بزرگی از این دانشجویان از طبقات میانی و پایین برمی خیزند و غالب آن ها نه هوای تازه ای برای نفس کشیدن و از زندگی برخوردار شدن دارند و نه آمیدی به یک زندگی بهتر در چارچوب جمهوری اسلامی. بنابراین دانشجویانی که فریادشان را علیه دستگاه ولایت بلند کرده اند به راستی صدای اکثریت قاطع مردم ایران بودند و زنده ترین های نسل جوان. و این صدایی نیست که برای مدت زیادی بشود آن را خاموش کرد. از این رو مسئله ی اصلی این نیست که آیا جنبش هژدم تیر خاموش خواهد شد یا ادامه خواهد یافت. مسئله ی اصلی این است که چگونه می توان این جنبش را با شتابی هر چه فزاینده تر، گسترش داد و به جنبش رهایی اکثریت قریب به اتفاق همه ی مردم ایران تبدیل ساخت و به نحوی قاطع و در مقیاسی واقعاً توده ای، دمکراتیکه کرد؟ به نظر من، برای این کار، تلاش در سه زمینه اهمیت بسیار زیادی دارد: اولاً باید حرکات مستقل مردمی در تمام سطوح و در همه مناطق کشور، و به اشکال مختلف، سازمان داده شوند تا دستگاه های سرکوب نتوانند روی کوبیدن فعالان جنبش دانشجویی متمرکز شوند. ثانیاً شیوه های مبارزه و سازمان دهی باید به نحوی باشند که ضمن تأمین چابکی لازم، گسترش و تداوم جنبش را نیز تأمین کنند. ثالثاً جنبه های اجتماعی و طبقاتی جنبش تقویت شود تا اکثریت عظیم جمعیت کشور یعنی کارگران و زحمتکشان و لگسال شدگان بتوانند به میانه ی میدان بیایند و پیکار براندازی جمهوری اسلامی را به پیکاری برای برپایی یک نظام واقعاً دمکراتیک و مردمی به جای آن، تبدیل کنند.

\*



## احسان شریعتی

جنبش دانشجویی در شرایط کنونی پایه ی اجتماعی پیشگام جنبش شهروندی اکثریت مردم ایران است. عمده ی دانشجویان که بخش جوان جنبش روشنفکری میهن ما را تشکیل می دهند، خود برخاسته از اقشار و طبقات محروم جامعه اند و در قدرت سیاسی نیز منفعت و مقامی ندارند. هم از این رو می توانند خواست های خود و مردم را به صورتی روشن تر و ریشه ای تر مطرح کنند. و درست به همین دلیل به عنوان اولین هدف، آماج تهاجم اخیر تمامیت خواهان حاکمیت قرار گرفتند.

پس از نو دهه غیاب سندیکاهای رسمی و آزاد و زیر سلطه ی اختیاتی عقیدتی - سیاسی، نسل جوان دانشجوی با بازگشت به آرمان های انقلاب بهمین، یعنی جمهوری و آزادی، استقلال و عدالت، و استقبال از نوادیشی دینی و ملی و مردمی، احقاق حقوق طبیعی بشری و شهروندی را شعار و دستور کار خویش قرار داده است. سناریوی یورش به کوی دانشگاه حلقه ی جدیدی بود از سلسله توطئه های ستاد نظامی و «گارد جاویدان» استبداد روحانی، علیه روند رو به رشد جنبش شهروندی و آزادی خواهی مردم ایران که از مقطع بوم خرداد بدین سو، در مطالبات برحق چون اصلاحات اساسی در راه برپایی نواتی قانون بنیاد، تأمین آزادی اندیشه، بیان و قلم، فعالیت تشکلهای صنفی و سیاسی جامعه مدنی و در یک کلام، استقرار قطعی نظام مردم سالاری مبتلور می شود. طراحان این تجاوز بی سابقه به حریم دانشگاه قصد داشتند در آستانه ی تعطیلات تابستانی، در جهت استیلاجوی ارباب، اوج توحش را به نمایش گذارند تا دانشجویان توان مقابله لازم را نداشته باشند و آن ها بتوانند عکس العمل های خود بخوری را کنترل و در مسیر اهداف از پیش تعیین شده ی خود کانالیزه کنند.

واکنش مناسب دانشجویان و مطبوعات اما، موجب رسوایی گسترده این اقدام ناشیانه شد. سپس در پرده‌ی نوم نمایشنامه، طراحان و عاملان حمله به کوی دانشگاه، در فضای خشم طبیعی عمومی شهر، خود به دامن زدن جو خشمونت در خیابانها پرداختند تا به این پیانه، زمینه استقرار حکومت نظامی را فراهم آورند. رسوایی ناشی از افشای پرونده و نقش عناصر پشت پرده‌ی زنجیره قتل‌های سیاسی پاییز گذشته موجب طراحي این تهاجم دو جانبه به مطبوعات و جنبش دانشجویی گردید و هدف نهایی آن خنثی ساختن هر گونه گشایش فضای سیاسی و گسترش جو خشمونت و سرکوب، پیش از سرآمد انتخابات آتی مجلس است. خصلت کور و ابلهانه‌ی این سلسله قمارها اما، بهترین گواه استیصال و بی‌آیندی اصحاب استبداد و هراس از استقرار قریب‌الوقوع حاکمیت مردم و آزادی و قانون است و جنبش دانشجویی ایران هم چنان که در عصر ستمشاهی، پس از کوبتای ۲۸ مرداد ۲۲، با ۱۶ آثر خود، جو ترس و ترور را شکست، این بار نیز مسلماً صحنه را ترک نخواهد کرد. ضرورت بسط تشکل‌های مستقل دانشجویی، حفظ اتحاد عمل مبارزاتی در برون و هم آهنگی با کلیت جنبش دمکراتیک عمومی، از درس‌های فاجعه‌ی ۱۸ تیر و حماسه‌ی پایداری دانشجویان اند، که بی‌شک در مشی آتی این جنبش، به مثابه‌ی پیشقراولان حرکت مردم، تأثیر می‌گذارد و موجب اعتلاء آن می‌گردد چرا که بنا به شهادت همه‌ی ناظران آگاه، جنبش شهروندی ایران دیگر به نقطه‌ی بازگشت ناپذیر خود رسیده است و چنین تشبثاتی جز به انگیزه و شتاب آن نخواهد افزود.

\*



حامد شهیدیان

به او که گفت:

«می‌کشم، می‌کشم...»\*

خیزش دانشجویی تیر ماه ۱۳۷۸ در ایران ملت‌بپ جمهوری اسلامی نوید تلاش برای پایان دادن به حاکمیت خفقانی ۲۰ ساله می‌دهد. در چنین بحرانی که مشروعبیت کل سیستم مورد اعتراض توده‌ها قرار می‌گیرد، پردازش نوبت به خواسته‌ها و نیازها بیش از پیش ضروری است. جنبش‌های انقلابی سده بیستم در ایران، به رغم مبارزات سرسخت‌ترین آزادی‌خواهان کشورمان، به شکست منجر شده است. بسیاری از انبیشمندان و مبارزان داخل و خارج به بررسی این جنبش‌ها و تجزیه و تحلیل شکست‌ها پرداخته‌اند. یکی از درس‌هایی که از تجربیات پیشین می‌توان گرفت آن است که نفی آن چه نمی‌پسنیم تضمینی برای برقراری روابط ایده‌آل نیست. نباید گفتگو برپایه‌ی خواسته‌های مان را تا فردای ناروشن روز پیروزی به تعویق بیندازیم. اگر می‌خواهیم فردایی بی‌افکنیم که نادانی، نابرابری، خشمونت و ستم برنتابد، از هم اینک که در آغاز ایستاده‌ایم، باید پایان پندارها و کردارهایی را از خودمان شروع کنیم، باید به آغاز روابطی بیندیشیم که با هنجارهای پیشین و کنش سیاسی-اجتماعی امروز تفاوت ماهوی دارد.

تکرار شعار «می‌کشم، می‌کشم» هر که برانرم کشت» در تظاهرات دانشجویی، پژواک آوای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را در خاطره‌مان زنده می‌کند و بی‌درنگ زنگ خطری را به صدا درمی‌آورد. چه، نمی‌توان از شعارها و مفاهیم انقلاب اسلامی استفاده کرد ولی امید دستیابی به نتایجی متفاوت را در دل پروراند. خفقان و

خشمونت برآمده از انقلاب اسلامی از شعارهایی که چکیده‌ی پندار «جمهوری اسلامی» بودند جدا نیست. احترام به آزادی و دمکراسی تنها بر شیوه‌ی رفتار ما با آنانی که غیر از ما می‌اندیشند و عمل می‌کنند معنا دارد. با کشتار «برادر» باید مبارزه کرد؛ آن که «برانرم کشت» مسئول کردار خود است. ولی برای برپایی نظامی نو، ضروری است میان مبارزه با کشتارگری و کشتارگر و «کشتن» قاتل «برادر» تمیز قایل شد تا مبادا نور دیگری از خشمونت را تولید کنیم. شعار «می‌کشم، می‌کشم» هر که برانرم کشت» به جای آن که ما را در روی حاکمیت قرار دهد، به جای آن که خواستار روشن شدن آن باشد که دستور حمله را چه کسی و چه ارگانی صادر کرد، به جای آن که نقش چنین سرکوب‌هایی را در استمرار سامانه‌ای بیدانگر و خونریز ترویج، به جای آن که مکانیسمی عادلانه برای پیگرد و محاکمه جرائم ارائه دهد، «عدالت» را به مضحک‌گی قصاص تبدیل می‌کند. اما ما باید ساختار خشمونت و ستم را بشناسیم و با آن مبارزه کنیم، نه آن که در چارچوب آن ساختار، خشمونت را علیه خشمونت به کار گیریم. در همین گرامگرم آغاز، باید لغو بدون قید و شرط مجازات اعدام را بخواهیم و با حل اختلافات فکری و سیاسی از راه ترور مبارزه کنیم.

شعارهای تظاهرات دانشجویی هم چنین یادآور ویژگی دیگری از انقلاب ۱۳۵۷ است. انقلاب اسلامی، به رغم شرکت چشمگیر زنان، انقلابی مردانه و مردسالار بود. «غیرت مردانه» برای «رهانیدن» ایران از چنگ «فساد» به میدان آمده بود. شعارهایی چون «می‌کشم، می‌کشم» هر که برانرم کشت» و «برادر دانشجوی» اتحاد، اتحاد» در خیزش دانشجویی تیر ۱۳۷۸ خطر بازتولید انقلاب مرد مدار دیگری را هشدار می‌دهد. طغیان خشم از خون‌هایی که بر خاک ریخته‌اند می‌رود تا از خاطر بزاید که به خون تپیدگان اخیر، تنها دانشجویان مرد نبوده‌اند. از خاطر بزاید که بیست سال است زنان، بار سنگین مبارزه با رژیم را بر دوش کشیده‌اند که از فرصتی برای تحدید آزادی‌های آنان استفاده می‌کند؛ از خاطر بزاید که حاکمان اسلامگرا، نه تنها «برادران» ما، که زنان بسیاری را نیز بر خاک افکنده‌اند؛ که از خاطر بزاید که رژیم اسلامی، سامانه‌ی ستمگری مرسلاری را تقویت کرده است. ولی باید به جای قصاص قاتل «برادر» به نابودی سامانه‌ای بیندیشیم که نابرابری، استثمار، ستم و کشتار را برپا نگه می‌دارد، در غیر این صورت، انقلاب، به جای تضمین آزادی زنان، «حفاظت ناموس» و پاسداری - یعنی کنترل- زنان را وظیفه‌ی خود می‌کند. با به کارگرفتن شعارهایی که رزم انقلابی را به حد تصفیه حساب‌های مردانه پایین می‌آورد یا زنان را با انقلاب بیگانه می‌کند یا آن‌ها را در اردوی انقلاب، به بیگاری می‌خواند. از هم اکنون باید از به کارگیری شعارها و نمادهایی که انقلاب را مردانه و انقلابی را مرد می‌نمایند پرهیخت.

ضرورت چنین نکته‌سنجی‌هایی به ویژه آشکارتر می‌شود اگر به شعار دیگری بیندیشیم که در تظاهرات دانشجویی اخیر طنین افکنده بود: «آزادی اندیشه، همیشه، همیشه». نمی‌توان در هیچ جا، به ویژه در کشور استبداد زده‌ای چون ایران، مبارزه برای آزادی را امری ساده تلقی کرد. برای دستیابی به آزادی، نخست لازم است به معنای آزادی بیندیشیم و پاروهای مرسوم را مورد انتقاد قرار دهیم. آزادی هیبه‌ای نیست که گروهی خیرخواه به جامعه پیشکش می‌کند. آزادی، رابطه‌ای اجتماعی است که در روند تکامل آزاد زیستن شکل می‌گیرد، تنگناهای عینی اجتماعی را بازمی‌یابد، سدها را می‌شناسد و برای از میان برداشتن آن‌ها مبارزه می‌کند. به همین سبب، مبارزه برای برقراری آزادی تازه از فردای پیروزی مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه شروع می‌شود. پیروزی مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه به معنای برقراری آزادی نیست، ولی آزادی آن درخت تنومند فردا است که ریشه در امروز دارد. نمی‌توان در سایه‌ی درخت آزادی آرام گرفت اگر امروز نهال آن را

نکاریم. به گمان من، خطاست هرگاه آزادی را تنها حقی بدانیم که لیگران از ما دریغ می‌کنند. استبداد، تنها به یاری سرنیزه آزادی را از شهروندان سلب نکرده، بلکه سلطه‌ی خود را با گسترش فرهنگ استبدادی نیز میسر می‌کند. به همین سبب، همه‌ی ما دیکتاتورهای کوچکی را در پندار و کردارمان داریم که ما را هم استبدادپنیر می‌کند و هم مستبد. مبارزه با آن دشمن بیرونی بدون نبرد هم‌زمان و بی‌امان با این دشمن درونی به پیروزی نخواهد رسید. به عبارت دیگر، ما نه تنها راه حل مسئله‌ایم، صورت مسئله نیز هستیم. اعتقاد به «می‌کشم، می‌کشم» هر که برانرم کشت» ما را بر مسند قضاوت می‌نشانند پیش از آن که مجال به خود اندیشیدن داشته باشیم.

چه بسیار آزادی‌خواهان که بگویند وقت این حرف‌ها نیست؛ جای این صحبت‌ها نیست» اما چه زمان و کجا باید این حرف‌ها را زد و دل‌نگرانی‌ها را بروز داد؟ چه زمان و کجا باید به شرایط پاک‌گرفت نهال آزادی اندیشید تا غول استبداد دیگری از دل مبارزات‌مان سر برنیاورد؟ از خاطر نبریم: در همین جزئیات است که آزادی و برابری - ایده‌آل انقلاب - فدای منافع گروهی قدرت‌طلب می‌شود. آزادی اندیشه، همیشه، همیشه.

\* این نوشته که نگارنده برای ما ارسال کرده است برگرفته‌ای است از مقاله‌ی «آغاز پایان» که در شماره ۹ نقطه به چاپ خواهد رسید.

### مجید عبدالرحیم پور

۱ - نگاهی به خواسته‌ها، شعارها، و اعمال و دامنه جنبش دانشجویی در دغد اخیر، جوهره و سمت اصلی حرکت آن را نشان می‌دهد. مبارزه برای شرکت در اداره امور مربوط به دانشجویان، تأمین حق تشکل‌های دمکراتیک دانشجویی، استقلال جنبش و تشکل‌های دانشجویی از حکومت و جناح‌های نرون آن، استقلال دانشگاه از حکومت، قطع بحالت‌های نیروهای فشار و نظامی در امور دانشجویی و دانشگاه، مبارزه در جهت ایجاد فضای باز سیاسی در دانشگاه و جامعه، تلاش برای ایجاد و گسترش فرهنگ و فضای گفت و شنود میان اندیشه‌ها و روش‌های مختلف سیاسی، مبارزه در جهت تأمین حقوق شهروندان در تعیین سرنوشت جامعه و مملکت، مخالفت با استبداد حاکم، دفاع از آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تشکل‌ها، زیر سؤال بردن ولایت فقیه و سمت‌گیری علیه آن و... همه نشان از ماهیت آزادی‌خواهانه و دمکراتیک جنبش دانشجویی دارد. بر خلاف نیروهایی که مبارزات اخیر دانشجویی را، بازتابی از رادیکالیسم کور و شور کم شعور دانشجویان قلمداد می‌کنند و برایش نسخه مانند در خط قرمزهای حکومتی می‌پیچند، من فکر می‌کنم، این مبارزات پرشور، تجلی شعور و خواسته‌های مبتنی بر خردگرایی نقاد، آزادی، دمکراسی و عدالت‌جویی است. جنبش دانشجویی بعد از سالیان دراز سرکوب و تحقیر، با چنین شعور و اهداف و خواسته‌هایی و با انبوهی از تجارب به میدان آمده است تا خط قرمزهای واقعاً موجود را در جهت تأمین حقوق مدنی و دمکراتیک و در راستای ایجاد جامعه منفی و قانون‌مدار تغییر دهد. رادیکالیسم جنبش دانشجویی ریشه در چنین رادیکالیسمی دارد.

۲ - قبل از پرداختن به عکس‌العمل رژیم، می‌خواهم از عمل رژیم بگویم. حکومت جمهوری اسلامی از بدو پیدایش تا کنون، کوشش کرده است جنبش دانشجویی را به ابزار و زنده‌ای از خود بدل کند. دانشجویان هرگاه خواسته‌اند، استقلال فکر و رای داشته باشند،

مورد خشم و سرکوب قرار گرفته است. اما تلاش حکومت و جناح‌های درون آن برای نگه داشتن دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی در چنبره خود از یک سو و مبارزه دانشجویان برای کسب و حفظ شخصیت و هویت مستقل از سوی دیگر، در تداوم خود به یک نقطه عطفی رسیده است.

این جنبش نه تنها در جهت تأمین حقوق خود و تبدیل شدن به یک نهاد مدنی مستقل از حکومت و جناح‌های حکومتی حرکت می‌کند بلکه در جهت تأمین حقوق مدنی دیگر شهروندان کشور نیز مبارزه می‌کند. مبارزات دانشجویان در برابر یورش جناح مسلط برای بستن مطبوعات و مقاومت آنان در برابر تصدیق جناح اصلاح‌طلب رژیم، آغاز فصل جدیدی در جنبش دانشجویی دهه اخیر است. صدای جنبش دانشجویی، از دانشگاه‌ها بیرون آمده است، در سراسر کشور مطرح شده و می‌رود که با مبارزات شهروندان برای تأمین حقوق مدنی خود برآمیزد. البته این خطر بزرگی برای ولایت فقیه است. عقب‌نشینی جناح مسلط رژیم در ۲۱ تیر و تعرض مشترک سریع، ناگهانی و خشن جناح‌های عمده رژیم در ۲۳ تیر در برابر جنبش دانشجویی، هر دو، واکنشی در برابر این خطر است. اگر جناح مسلط سیاست سرکوب را در پیش گرفته است، که چیز جدیدی نیست، جناح اصلاح‌طلب، سیاست تحمید و برگرداندن جنبش دانشجویی به درون خط قرمز را تعقیب می‌کند. متأسفانه، جناح اصلاح‌طلب، نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد این موضوع را متوجه شود که جنبش دانشجویی معلول جنبش نوم خرداد و دولت آقای خاتمی نیست بلکه از مهم‌ترین نیروهای به قدرت رساندن آنهاست. دانشجویان به این دلیل آقای خاتمی و یارانش را به قدرت نرسانند که از خط قرمزها پاسداری کنند. جناح مسلط، چه قبل از انتخابات نوم خرداد و چه بعدش به اندازه کافی از خط قرمزها پاسداری کرده است. دانشجویان مملکت به این امید برای پیروزی آقای خاتمی فعالیت و جانفشانی کردند که ایشان سرخی خط‌ها را کم رنگ‌تر و کم خطرتر کند. راه پیشروی جناح اصلاح‌طلب در مسیر توسعه سیاسی اعلام شده خود، این نیست که جنبش دانشجویی را در حصار خط قرمزها محدود سازد، بلکه این است که زمینه را برای تأمین هویت و استقلال این جنبش به عنوان یک نهاد جامعه مدنی فراهم سازد. فکر می‌کنم به سوال سوم فوقاً پاسخ داده باشم.



## رامین کامران

۱- این وقایع را می‌توان مهم‌ترین حرکت اعتراضی پس از انقلاب ۱۳۵۷ به حساب آورد، هم از بابت نرازی مدت که نزدیک به یک هفته بود، هم از بابت محل وقایع که مرکز پایتخت جمهوری اسلامی بود، هم به خاطر شکل آن که چشمگیری شعور خرابانی را داشت و بالاخص از بابت انعکاس در رسانه‌های جهانی، زیرا این بار برخلاف دیگر موارد، تصویر این وقایع به سراسر دنیا رسید و به خیر، موجودیتی بخشید که در دوران ما بیش از هر چیز مشروط به وجود تصویر است. این اعتراضات پایه‌ی جمهوری اسلامی را در نظر همگان، از سرمداران حکومت گرفته تا ناظران بین‌المللی لرزاند و نه فقط به اعتبار آن بل به استحکامی هم که برخی به آن نسبت می‌دادند خدشه‌ای عمده وارد ساخت.

وارد شدن این خدشه بیش از آن که زایدی پدیدایش اعتراض باشد مولود طوفانی شدنش و نمودار شدن انگیزه‌های مختلف وقایع بود. گران‌پایی حکومت در

نشان دادن واکنش که هم نشان سرسختی آن در برابر خواست‌های محدود دانشجویان را ابتدای کار بود و هم نمایانگر کندی‌اش در تصمیم‌گیری، به اعتراض، فرصت ادامه و عرضی تنوع خود را داد.

بسیاری از تحلیل‌گران و رسانه‌ها، با کاهلی همیشگی، دائماً بر انگیزه‌های اولیه‌ی اعتراض (توقیف روزنامه‌ی خوبینی‌ها و حمله به خوابگاه دانشجویی) و بر خواست‌های ابتدای حرکت (رفع توقیف از «سلام» و برکناری رییس پلیس) و بنا به عادت این دوساله برانگیزه‌ی قالبی پشتیبانی از خاتمی تأکید می‌کنند. ادامه‌ی وقایع نشان داد که نمی‌توان انگیزه‌های همگی معترضان را محدود به آنچه دایم تکرار می‌شد شمرد و نه می‌توان خواست‌های همگی آنان را در چارچوب حکومت اسلامی گنجانید.

سیر تحول این وقایع، به خصوص پس از فراخوان آرامش خاتمی در نوبت‌بند ۱۲ ژوئیه که از طرف سازمان‌های دانشجویی اسلام‌گرای طرفدار او مورد تأیید قرار گرفت باعث شد که تحلیل‌گران نتوانند اعتراض شدید ریز سه شنبه ۱۳ ژوئیه را طبق معمول به حساب روی واریز نمایند. این آخرین روز اعتراض مهم‌ترین ریز آن بود، زیرا به روشنی نشان داد که خواست‌های بخش قابل توجهی از دانشجویان به هیچوجه معطوف به طرفداری از خاتمی نیست و حتا به قیمت مخالفت با وی نیز ابراز می‌گردد.

طلب آزادی و دمکراسی و لائسیته در چارچوب حکومت اسلامی نمی‌گنجد و مهم‌ترین ثمره‌ی وقایع اخیر دانشگاه نشان دادن این امر بود که بویاره پس از سال‌ها این قبیل خواستها در دانشگاه ریشه نوانند و منشاء حرکت شده است. در حقیقت پس از اعصاب دانشجویی اوایل سال‌های ۱۳۴۰ که آخرین مورد قدرت نمایی نمکرات‌های طرفدار چپ‌های ملی در دانشگاه تهران بود، غالب حرکت‌های دانشجویی به سودای نست‌یابی به آرمان شهر مارکسیستی یا اسلامی و یا آمیخته‌ی آن‌ها صورت می‌گرفت، به پیروی از افکاری که در بین تحصیل‌کرده‌گان جامعه‌ی ایران رواج تام داشت، پس از گذشت نزدیک به چهل سال بویاره در خواست دمکراسی و نام و چهره‌ی مصدق که در ایران نماد آزادی‌خواهی لیبرال است در دانشگاه تهران زنده شد و نشانگر حیات بویاره‌ی لکری شد که میراث مصدق است و در هیاهوی انقلاب ۱۳۷۵ نماینده‌ای جز بختیار نداشت. دانشگاه امروز هم مانند گذشته آینده‌ی افکار رایج در بین تحصیل‌کرده‌گان است و اعتراضات اخیر طی تحول خود نشان داد که خواست دمکراسی و لائسیته به ویژه‌ای مهم در تعیین آینده‌ی ایران تبدیل شده است.

۲- حکومت که با کندی در واکنش به مخالفان اساسی خود فرصت ابراز وجودی پر سر و صدا داده بود در مقابل سیر جریان‌ات موضعی متناسب با منطق حفظ قدرت گرفت. اولین قدم اتحاد بین جناح‌های مختلف حکومت بود که حیاتشان در گرو ادامه‌ی بقای جمهوری اسلامی است. نوم برای حکومت روشن شد که نمی‌توان همه‌ی دانشجویان را به نوعی از حکومت اسلامی راضی کرد ولی در عین حال نمی‌توان مخالفت همه‌ی آنان را به جان خرید و به علاوه دلیلی هم برای این کار نیست؛ بنابراین می‌توان پندوندگان حکومت را به خود جلب کرد و سرکششان را از صحنه حذف نمود. در رشته نمایش از این موضع‌گیری زاده شد، اول تعریف و تمجید از دانشجویان و ابراز انزجار از اهانت به دانشگاه و وعده‌ی مجازات اهانت‌کنندگان، نوم بخش «اعتراضات مخالفان جدی در رسانه‌ها و تمزیه گردانی مجدد در باب توطئه‌ی ضد انقلاب و شیاطین بزرگ و کوچک».

در جمع، حکومت از خود دفاع کرد، یک دست نبودن اعتراضات دانشجویی را به عیان نید، بخشی را که می‌توانست از آن خود ساخت و بخش دیگر را محکوم نمود و با سیاستی که هنوز از شدت ضربه‌ی اعتراضات دانشجویی لرزان است به رفع و رجوع مشغول شد.

۳- همان‌طور که خود این اعتراضات یک دست نبود آینده‌ی یکسانی هم در انتظار دانشجویان معترض

نیست. آینده‌ی آن‌هایی که چارچوب حکومت اسلامی را می‌پذیرند از آینده‌ی این حکومت جدا نیست. می‌ماند مخالفان اساسی که سرمداران نشان و احیاناً اعضای فعالتر آنان به مرور دستگیر خواهند شد و در صورت نبود فشار بین‌المللی باید جدا نگران حالشان بود.

اما مخالفت اساسی با حکومت علیرغم فشار ادامه خواهد یافت و از ورای روابط محدودی که شکل ظنی و سازمانی ندارد در بین دانشجویان و باقی جامعه گسترده‌تر از امروز خواهد گشت. فقط باید توجه داشت که دانشگاه مرکز قدرت نیست تا اشغال آن حکومت را ساقط کند. نمی‌توان از دانشجویان متوقع سرنگون کردن نظام بود؛ البته ممکن است حرکت‌های دانشجویی در آینده نقش چاشنی واقعه‌ای را ایفا کند که جمهوری اسلامی را به گور خواهد سپرد. سخن‌گویی پر سر و صدا و شجاعانه‌ی دانشجویان از طرف جامعه‌ای که امکان حرکت را از آن سلب کرده‌اند تا همین جا ثمره‌ی بسیار ارزشمندی داشته؛ باطل کردن افسانه‌ی «میانه‌روی» در جمهوری اسلامی و هشدار به دنیا که آینده‌ی ایران در قالب حکومت اسلامی رقم نخواهد خورد، مهم‌ترین شهید حرکت اخیر خاتمی است که تا به حال به اندازه‌ی کافی به پابندی‌اش به حفظ میراث خمینی توجه نشده بود. شهادت او را بنا به رسم سالیان اخیر، به همگان تبریک و تسلیت می‌گویم، فقط تبریکش از آن آزادی‌خواهان و تسلیتش از زانیان مناقب خوان‌ها.

\*



## هوشنگ گُردستانی

۱- بی‌شک جنبش اخیر دانشجویی ذاتاً و ماهیت و خصالت آزادیخواهانه دارد و در راستای رهایی ایران از چنگال استبداد، مذهبی و رسیدن به مردم سالاری است. این جنبش ادامه روند مبارزات بیست‌ساله گذشته ملت ایران است و شعارهای آن به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد.

انتشار متن نامه‌ی اسلامی، معروف به «امامی» - سرکرده قاتلان پروانه و داریوش فرور و نویسندگان آزاداندیش - خطاب به وزیر اطلاعات و امنیت، خشم دانشجویان را برانگیخت. آنان به درستی تشخیص دادند که دست‌آوردهای آزادیخواهانه ملت که سرمداران و مسئولان نظام را ناگزیر کرد تا اصل آزادی را - گرچه در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی - دست کم به ظاهر به رسمیت بشناسند اینک با یک توطئه در حال اضمحلال مطلق آن هستند. از همین رو جهت خشی کردن این گونه نسبیسه‌های دمنشانه یک صدا به پاخواستند.

حزب‌الله و گروه‌های سرکوبگر هم چنان که انتظار می‌رفت برای خاموش کردن این حرکت حق‌طلبانه شبانه

به خوابگاه دانشجویان یورش بریند. در این حمله بی‌شرمانه هفت تن از دانشجویان به خاک و خون درگشتند.

سرمداران نظام اسلامی با این حرکت ناپسند، ماهیت ضد ایرانی و ضد انسانی خود را نیز نشان دادند و بار دیگر ثابت کردند که نه تنها برای آزادی، بلکه برای آینده سازان این مرز و بوم نیز قائل به ارزش نیستند.

آنان تصور می‌کردند با فضای وحشتی که در پی این یورش وحشیانه پدید می‌آید می‌توانند جنبش ملی دانشجویان را پیش از شکل‌گیری آن از میان بردارند.

ادامه و پی‌گیری اعتصاب دانشجویان از پامداد آن شب سیاه و استقبال توده مردم از آنان همراه با شعار آزادی، مردم‌سالاری و جدایی بین از حکومت، خیلی زود دشمنان ملت را متوجه اشتباه بزرگی کرد که نسبت به قدرت، عظمت و استواری نیروی نسل جوان برآورد کرده بودند.

۲- جناح‌های قدرت در حاکمیت رژیم اسلامی که تنها اختلاف‌شان در ارائه طرح‌های متفاوت در جهت حفظ و بقای نظام اسلامی است نخست در پی آن بودند تا از این رویداد به شکلی در مبارزه‌ی کسب قدرت، به سود خود بهره‌جویند، هنگامی که با توجه به شمارهای داده شده ادامه این جنبش را به زیان کل نظام تشخیص دادند و به ویژه متوجه شدند دانشجویان به هیچ روی قصد وارد شدن در رقابت‌های نرونی گروهی حاکمیت را ندارند و در پی نگرانی دلهره‌آوری که از انتقال احتمالی قدرت به خارج از حاکمیت اسلامی به گردانندگان جناح‌هاست داد، همان گونه که قابل پیش‌بینی بود همه جناح‌ها، از محافظه‌کار گرفته تا به اصطلاح اصلاح طلب برای حفظ و تسلط نظام مستبدانه خود اختلاف‌های ظاهری را کنار گذاشتند و به سرعت با یک دیگر متحد شدند و کوشیدند به هر شکل که شده از شعله‌ور شدن بیشتر و گسترش آتش این جنبش به نرونی جامعه، جلوگیری کنند و پادال با هم آنگهی در سرکوب دانشجویان توانستند به طور موقت - روی کلمه موقت تأکید می‌کنم - شعله‌های حرکتی را که خرمن هستی استبداد مذهبی را به پاد می‌داد، فرونشانند.

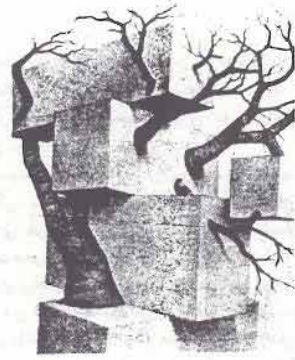
جنبش اخیر دانشجویی آشکارا این حقیقت را نشان داد که جناح‌های قدرت در نظام اسلامی، هر اختلافی هم که با یک دیگر داشته باشند، در اصل بقای نظام با هم متفق‌القول، همراه و همگامند.

۳- جنبش دانشجویی اخیر تظاهری از عمق مبارزات بیست‌ساله ایران دوستان و آزادیخواهان در راستای رسیدن به خواست‌های تاریخی ملت ایران است.

این جنبش چنانچه ادامه می‌یافت، می‌توانست به اتحاد نیروهای ملی و آزادیخواهی کمکی شایسته نماید و سرانجام به پراکندگی بی‌بهره‌ای که میان آنها وجود دارد پایان دهد.

در نرونی که شتاب‌دگرگونی‌ها در سیراه ما، به مرحله سرسام‌آوری رسیده است، در زمینه سیاسی و اجتماعی به پایان عمر حکومت‌های استبدادی نزدیک می‌شویم. به عبارت دیگر اینک تنها مردم‌سالاری است که در همه سرزمین‌ها حرف آخر را می‌زند. در چنین نرونی طبعاً ملت بزرگ ایران را با آن پیشینه برخشان تاریخی و هویشاری‌های سیاسی نمی‌توان برای مدت زیادی در تسلط نظام استبداد مذهبی نگاه داشت.

ملت ایران در آینده نزدیک یک بار و برای همیشه به شیوه‌های حکومت‌های خونگامه، زیر هر نام که باشد، پایان خواهد داد. شک نیست که دانشجویان مبارز، جوانان برومند و زنان دلاور ما پرچمدار این جنبش بزرگ ملی خواهند بود. من به آینده جنبش دانشجویی و به آینده پیکار آزادیخواهانه ملت ایران همواره امیدوار بوده و هستم. عمر نظام استبدادی در ایران به پایان رسیده است و ملت ما به نظامی جز مردم‌سالار که فرمانروایی مطلق از آن مردم باشد، تن در نخواهند داد.



### شهرزاد مجاب

دانشگاه‌های ایران به نرسستی به «سنگر آزادی» مشهور شده‌اند. رژیم پهلوی حتا هنگامی که می‌توانست در سراسر کشور خفقان برقرار کند، از ساکت کردن دانشگاه عاجز می‌ماند. حوزه «علمیه»، این پازمانده‌ی ایدئولوژیک-دینی - سیاسی قرون وسطا، با وجود این که چند بار در معرض تعرض «سایه‌ی خدا» قرار گرفت، مرکز نخواست و نتوانست به مقابله‌ی جدی با این نظام برخیزد. از این رو تعجب‌آور نبود که آیت‌الله خمینی اعلام کرد که «دانشگاه از بپم خروشه‌ای هم خطرناک‌تر است» او با تمام توانش تلاش کرد که ابتدا «سنگر آزادی» را خنثی کند و سپس به تسخیر آن بپردازد. ابتدا نماز جمعه را در دانشگاه تهران، که مؤسسه‌ی سکولار و مدرن بود، برگزار کردند. سپس به انواع دسیسه‌ها و توطئه‌ها متوسل شدند تا کنترل حزب‌الله را بر دانشگاه تأمین کنند؛ بعد از حمله به زنان، بعد از لشکرکشی به کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان، و ضمن سرکوب بی‌وقفه‌ی مطبوعات آزادی‌خواه، با تمام قوا به دانشگاه یورش بریند؛ اشرار مسلح را به چنان دانشگاه و دانشگاهیان انداختند؛ دانشجویان را کشتند و زخمی کردند و به بند کشیدند؛ روی اشرار پهلوی را سفید کردند. تعرض‌شان را به نرسستی و انقلاب فرهنگی اسلامی نامیدند؛ دانشگاه‌ها را به مدت نوسال تعطیل کردند؛ ده‌ها هزار دانشجو و استاد و کارمند را تصفیه کردند و تلاش کردند که سنگر آزادی را به پایگاه اسلامی کردن جامعه‌ی ایران تبدیل بکنند.

نوامردان اسلامی با همکاری عده‌ای روشنفکر تیشه به ریشه‌ی دانشگاه زدند تا آن را بخشانند و به یکی از ارگان‌های عده‌ی اپارتاید نظام ولایت فقیه تبدیل بکنند. نظام ضدبشعری اپارتاید جنسی را بر کلاس درس و کتابخانه و سراسر دانشگاه تحمیل کردند؛ برای مدتی تعداد زیادی از رشته‌های تحصیلی را بر روی زنان بستند؛ حیطه‌ی تحقیقی و تدریس استادان زن را محدود کردند؛ «دانشگاه» تربیت «مدرس» برپا کردند تا «استاد» حزب‌اللهی به‌پروانند و به جان علم سکولار، دانش موقری و مدرن و دانشجوی آزادی‌خواه بیندازند؛ با استفاده از شیوه‌های ابر فاشیستی مانع ورود داوطلبانی شدند که گمان می‌کردند به نظام ولایت فقیه وفادار نیستند و یا نخواهند بود؛ حتا اگر دانشجویی در کتکور و امتحانات ایدئولوژیک پذیرفته می‌شد گذشته‌ی خود و والدینش را به محک «تحقیق [جاسوسی] علمی» می‌زدند؛ در نرونی دانشگاه شبکه‌ی انجمن‌های اسلامی به جاسوسی در مورد افکار و تمایلات و حرکات دانشجویان و استادان پرداختند. بیشتر از نصف صندلی‌های دانشگاه را به عنوان رشوه به داوطلبان خانواده‌ی شهدا، بسیجی، پاسدار و غیره دادند به امید آن که به پایه‌ی محکم استقرار استبداد فقامتی در مؤسسات آموزش عالی تبدیل بشوند.

در رابطه با مبارزات دانشجویی اخیر باید در نظر داشت که «انقلاب فرهنگی اسلامی» برای تبدیل دانشگاه به یک ارگان مؤثر ولایت فقیه تلاش کرد که دانشگاه را به «حوزه‌ی علمیه» تبدیل کند. هدف توطئه‌ی «وحدت حوزه

و دانشگاه» این بود که مؤسسات آموزش عالی را که بنیادهای مدرن و سکولار هستند به نظام آموزشی فتوادی تبدیل کند - نظامی که با تمام وجود، وفاداری به ایدئولوژی و سیاست ولایت فقیه را تأمین بکند؛ نظام طلبگی، نظام اختناق فکری؛ نظام اتکاء و اقتداء به مافوق الطبیعه و به منابع و احکام از پیش صادر شده؛ تبدیل دانشگاه به ارگان تفسیر و ترویج احکام دینی و حکومت دینی؛ ارگان وحدت دین و ولت؛ ارگان وحدت دین و علم؛ ارگان تبلیغ و ترویج مردم‌سالاری اسلامی؛ ارگان مبارزه علیه نمکراسی؛ ارگان دشمنی با فمینیسم و کمونیسم؛ ارگان سرکوب آزادی؛ ارگان امحای ایده‌ی آزادی آکامیک؛ امحای ایده‌ی استقلال دانشگاه...

با وجود این که دانشجویان و استادان - زن و مرد - از همان آغاز «وحدت حوزه» دانشگاه به مبارزه با آن برخاستند، مبارزات دانشجویی اواسط تیرماه گذشته را می‌توان نقطه‌ی عطفی بر دوران بعد از «انقلاب فرهنگی اسلامی» به حساب آورد، زیرا:

۱- اگرچه در نوسال اخیر، جنبش دانشجویی خواست‌های غیرصنفی یعنی خواست‌های سیاسی از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، مجازات قاتلین نویسندگان و غیره را مطرح کرده است، در مبارزات اخیر شعارهایی از قبیل «حکومت آخوندی، برکنار، برکنار!» «ای ملت بت‌شکن، بت بزرگ را بشکن!» «مرگ بر استبداد!» و اقداماتی از قبیل پاره کردن عکس خامنه‌ای، مضمون خواست سرنگونی ولایت مطلقه‌ی فقیه را بیان کردند.

۲- این مبارزات برای اولین بار توانست با سمت‌گیری رادیکال و چپ خود، «رهبر» را وادار به عقب‌نشینی، هر چند موقت، بکند و به اظهار عجز و لابه بیندازد تا آنجا که نماینده‌ی ویژه‌ی خامنه‌ای در دانشگاه تهران اعلامیه می‌دهد و از وقایع کوی دانشگاه «ایران تأسف» می‌کند و دفتر خامنه‌ای اطلاعیه می‌دهد «قلب رهبر به درد آمده‌است».

۳- با قرار گرفتن دانشجوی زن و مرد در سنگر واحد مبارزه، نظام اپارتاید جنسی دانشگاه را زیر سوال کشیدند. این‌ها و بعضی ویژگی‌های دیگر را می‌توان به عنوان آغاز تحول نوینی در جنبش دانشجویی بعد از «انقلاب فرهنگی اسلامی» به شمار آورد.

عکس‌العمل جناح خامنه‌ای هم عقب‌نشینی و اظهار عجز اولیه و هم تهدید و اعمال خشونت بعدی در عین منطقی بودن با تئوری و پراتیک حکومت اسلامی (مخصوصاً شکل ولایت مطلقه فقیه) شبیه برخورد سایر حکومت‌های استبداد تاریخ معاصر است. در حالی که شرایط بحرانی فعلی، جناح خامنه‌ای نمی‌تواند به شیوه‌های سابق هم سخنانش (کشتار و ترور بی حد و حصر) حکومت بکند، در عین حال متوجه است که اگر جنبش دانشجویی و یا جنبش کارگری ضربه‌ی جدی بر این نظام گدندیده وارد بکند، برخلاف رژیم شاه که حدود یک سال در مقابل انقلاب سرسختی کرد، ولایت مطلقه فقیه احتمالاً یک ماه هم توان مقابله نخواهد داشت. اظهار عجز «رهبر» ثابت کرد که این اقلیت ناچیز در مقابل اکثریت مردم ایران نه تاب مقاومت دارد و نه توانایی ادعای مشروعیت.

برخورد جناح خاتمی هم به هیچ وجه غیرمنتظره نبود. خاتمی نه تمایلی به حلف حکومت اسلامی دارد و نه برای تصفیه حساب با جناح مخالفش حاضر به این است که از گلایش پافرا بگذارد. او حتا خواست و توان و جرئت این را ندارد که با تکیه بر اکثریت مردم ایران که به وضوح مخالف جناح دیگر هستند دست این جناح را از ارکان قدرت کوتاه بکند و یا حتا آنها را وادار به «احترام به قانون» بکند. منافع جناح خاتمی و سرنوشت آن به استمرار رژیم اسلامی گره خورده است. اگر سیاست و سیاست‌بازی جناح خاتمی را با تجربه‌ی دکتر مصدق در اوایل سال‌های ۱۳۲۰ و دو سید طباطبایی و بهبهانی در دوران مشروطه مقایسه بکنیم، تداوم تاریخی حیرت‌انگیز است. طایرغم شرایط تاریخی متفاوت سه دوران، خط سیاسی و برنامه عملی آنها حفظ وضع موجود بوده است و نه بریدن از آن.



دانشجویان که قشر اجتماعی است که اعضای آن زمینه‌های طبقاتی و فرهنگی و اجتماعی گوناگون دارند. واضح است که در جنبش دانشجویی تمایلات سیاسی گوناگون از بورژوا دمکراتیک تا سوسیالیستی وجود دارد. اما آن چه جنبش دانشجویی را از سایر جنبش‌ها (جنبش کارگری، جنبش دهقانی و غیره) متمایز می‌کند، آگاهانه بودن و غیرصنفتی بودن آن است. این جنبش هم می‌تواند مانند سال‌های پحرانی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ رفرمیست باشد (با شعارهای «شاه باید سلطنت بکند نه حکومت»، «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه») و هم می‌تواند امروز (مانند سال‌های ۱۳۵۰ علیه رژیم سلطنتی) سرنگونی ولایت مطلقه فقیه و برقراری رژیم دمکراتیک مبتنی بر جدایی کامل دین و دولت را مطرح بکند.

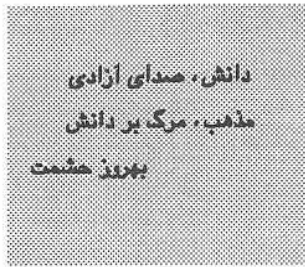
به این ترتیب در حالی که جنبش دانشجویی به مثابه یکی از جنبش‌های اجتماعی ایران در تضاد با نظام حاکم قرار دارد، و به خاطر فقدان آزادی فعالیت سیاسی و آزادی تجمع و تشکل و دیگر آزادی‌ها، مبارزه‌اش توسط رژیم حزب‌الله با خشونت سرکوب می‌شود، در برون خود نیز درگیر مبارزه سیاسی بوده و خواهد بود. اگر تضاد دانشجویان و دیگر نیروهای اجتماعی با رژیم اسلامی به دست ارگان‌های سرکوبگر دولت به خشونت کشیده می‌شود مبارزات برون دانشجویی ماهیتی دمکراتیک دارد و به شیوه‌های دمکراتیک انجام می‌شود. مبارزات اخیر نشان داد که «انقلاب فرهنگی اسلامی» - اسلامی کردن دانشگاه - با شکست کامل مواجه شده و حتا صفوف دانشجویانی که قبلاً در «سنکر اسلام» قرار داشتند دچار تجزیه شده، بخشی از آنها - شاید اکثریت آنها - زیر چتر خاتمی جمع شده‌اند و بخشی در کوران مبارزه علیه وضع موجود (هر دو جناح) قرار گرفته‌اند. این تجربه در همه جنبش‌های سیاسی همیشه روی داده است. بحران چاره‌ناپذیر رژیم اسلامی این روند تجزیه را تشدید می‌کند و خود تجزیه به تعمیق این بحران دامن می‌زند. امروز بعضی از تئوریسین‌های «انقلاب فرهنگی اسلامی» از قبیل سروش و منادیان وحدت حوزه و دانشگاه (دقت تحکیم وحدت) با جناح اسلام فقهاتی درافتاده‌اند. این تجزیه را نباید، برخلاف نظر پیروان نسبیت فرهنگی و پسا مدرنیسم، به انعطاف پذیری یا تعدد مواضع اسلامی تقلیل داد. این تحولات بیشتر متأثر از شرایط خشونت استبداد اسلامی، مقاومت روزانه مردم، خواست آزادی و عدالت و برابری، فقر، گرسنگی و بحران عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سراسر جامعه می‌باشد.

امروز مخالفت با «ولایت مطلقه فقیه» دیگر مدتی است حتا در مطبوعات مخالف جناح خامنه‌ای مطرح شده است. اما جنبش دانشجویی اگر بخواهد نقش تاریخی و درگروگن سازی داشته باشد نمی‌تواند به حذف مطلقیت ولایت فقیه بسنده بکند.

تردیدی نیست که جنبش دانشجویی اگر هم بتواند موفق به سرنگونی بهره‌های استبداد حاکم بشود (مانند اندونزی)، توان برقراری نظام سیاسی آلترناتیو را ندارد. اما بریدن از رفرمیسم و برداشتن پرچم دمکراسی و آزادی - که بدون سرنگونی رژیم اسلامی برقرار نخواهد شد - نقش عظیمی در مبارزه بین استبداد و دمکراسی ایفا می‌کند. بیشتر دانشجویان، چه دانشجوی سهمیه‌ای چه غیر آن، چه مذهبی چه لائیک، می‌توانند در روند مبارزه، خواسته‌هایی چون جدایی کامل دین و دولت، برچیدن نظام آپارتاید جنسی، و سایر مطالبات دمکراتیک را مطرح کنند و به خاطر تحقق آن تلاش بکنند.

جنبش دانشجویی، مانند جنبش فمینیستی و جنبش کمونیستی، حرکتی آگاهانه است و به جای سجده بردن به وضع موجود می‌تواند خواهان نیایی باشد فارغ از استثمار، ستم و استبداد، آپارتاید جنسی، سنگسار کردن، قصاص، اعدام، دیه و دیگر سنت‌های جامعه‌ی فئودالی.

\*



دانش، صدای آزادی

مذهب، مرکز پر دانش

بهروز حشمت

### مرتضی محیط

۱- برای پی بردن به ماهیت جنبش دانشجویی اخیر ابتدا باید به نو پرسش پاسخ گفت: الف- ترکیب طبقاتی دانشجویان شرکت کننده در این جنبش، در رابطه با افشار و طبقات جامعه‌ی ایران در مجموع چیست؟ ب- ماهیت جنبش در سطح جامعه‌ی ایران چیست و جنبش دانشجویی به عنوان بخش جدایی ناپذیر آن چه موقعیت و چه اهمیتی دارد؟

در پاسخ به بخش اول باید گفت که ترکیب طبقاتی دانشجویان- بویژه در دانشگاه‌های دولتی- به طور کم و بیش، گل جامعه‌ی ایران را نمایندگی می‌کند، از آنجا که خود رژیم به منظور جلب حمایت بخشی از جامعه، سهمیه‌ای بیش از ۳۰ درصد از صندلی‌های دانشجویی را به خانواده‌های شهیدان، معلولین جنگ و دیگر خانواده‌های «مستضعف» اختصاص می‌دهد و از آنجا که در حال حاضر بسیاری از خانواده‌های ایرانی حاضرند از نان شب خود بکامند و پول آن را خرج تحصیل فرزندان خود کنند، بخش وسیعی از دانشجویان زمینه‌های خانوادگی کارگری و زحمتکش دارند و بقیه از خانواده‌های متوسط‌اند. فرزندان خانواده‌های ۱۰ درصد بالای جامعه؛ جایی که ثروت‌ها در آن متمرکز است، یا در خارج تحصیل می‌کنند و یا در دانشگاه‌های ایران اقلیتی کوچک را تشکیل می‌دهند. از این تحلیل طبقاتی هم که بگذریم، دانشگاه‌های ایران به طور تاریخی و به دلیل نمایندگی احساس عمومی مردم، همیشه نبض در حال ضربان جامعه و در نتیجه سنگر آزادی بوده‌اند؛ و از آن جهت سنگر آزادی بوده که آزادی، لااقل از هنگام تأسیس دانشگاه تهران در دوران رضا شاه، مسئله بنیانی مردم و جامعه‌ی ایران بوده است.

آنچه اما، ماهیت جنبش اخیر دانشجویی را مشخص می‌کند، رابطه‌ی مستقیم و پیوند ناگسستی آن با جنبش، در سطح کل جامعه است. این جنبش با آن که بخشی از یک حرکت تاریخی دراز مدت است که هدف غایی آن حل مشکلات بنیانی و عمیق اقتصادی- اجتماعی جامعه‌ی ایران است، در مرحله کنونی، در درجه‌ی اول جنبشی سیاسی است و هدف آن دست‌یابی به آزادی، دمکراسی و حقوق اولیه‌ی مدنی و شهروندی است.

رژیم حاکم بر ایران رژیمی قرون وسطایی و پیش سرمایه‌داری است. نشانه‌ی بارز و آشکار این خصیصه پیش سرمایه‌داری، سیاسی کردن جزئیات زندگی خصوصی و اجتماعی مردم است: از کار و اشتغال گرفته تا ازدواج و طلاق؛ از اعتقادات مذهبی و عبادت گرفته تا خوردن و نوشیدن؛ از آداب معاشرت گرفته تا لباس پوشیدن و خندیدن؛ از رابطه‌ی زن و مرد گرفته تا رابطه‌ی فرزند با والدین. آشکارترین نشانه‌ی این ماهیت

پیش سرمایه‌داری اما، تحمیل یک استبداد قرون وسطایی به صورت ولایت فقیه همراه با ارتجاعی‌ترین قوانین چون قانون قصاص، سنگسار زنان، تسلط حکام شرع بر قوه قضائیه و ایجاد بی قانونی و عدم امنیت در اثر برقراری یک نظام ملوک‌الطوایفی بر جامعه و مسلط ساختن مشتی از عقب مانده‌ترین ملایها و تجار زالوصفت بر اهرم‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور است. از آنجا که رژیم‌های پیش سرمایه‌داری-برخلاف رژیم‌های سرمایه‌داری- امور اجتماعی و خصوصی مردم را سیاسی می‌کنند، در نتیجه هر حرکت مردم در زندگی روزمره شکل سیاسی به خود می‌گیرد؛ از بالا و پایین بودن روسری یک زن، تا شرکت یک کارگر در نماز جماعت به هنگام اذان ظهر؛ از پیراهن آستین کوتاه یک مرد تا درج یک خبر در فلان روزنامه. جامعه نیز به همین دلیل و به همان نسبت سیاسی می‌شود و در هر قدمی که برمی‌دارد با حاکمیت و سدها و موانع آن روبرو می‌شود. این رویارویی در تمام سطوح جامعه-از جمله دانشگاه- منمعی می‌گردد و موجب عکس العمل سرکوبگرانه رژیم می‌گردد. مردم نیز در هر لحظه، در جریان زندگی روزمره در برابر آن مقاومت می‌کنند.

جنبش کنونی دانشجویان تقریباً به طور دقیق چنین روند و حرکتی را نمایندگی می‌کند. این جنبش به هیچ‌رو جنبه صنفی ندارد بلکه کاملاً سیاسی است. حرکت اول آن اعتراض به قانون اخیر مطبوعات و بستن روزنامه‌ی «سلام» است نه بهبود وضع غذای کافه تریا یا کاهش شهریه. خواست‌های بعدی آن نیز عمیقاً سیاسی است- برداشتن فرمانده نیروهای انتظامی و انتقال کنترل نیروهای نظامی و انتظامی از «مقام رهبری» به دولت.

به سخن دیگر جنبش دانشجویی اخیر بخش جدایی ناپذیری از جنبش عظیم مردمی را تشکیل می‌دهد که از سال ۱۳۵۶ آغاز گردید؛ جنبشی که ابتدا با علم کردن خمینی به عنوان سمبل حرکت- به دلیل خلاء سیاسی موجود در آن زمان- نهاد سلطنت را که نهادهی ارتجاعی و ضد مردمی بود برهم نوردید و سپس در همان سال‌های اولی بعد از انقلاب به ماهیت جمهوری اسلامی و حاکمیت مذهبی نیز پی برد و از آن موقع تاکنون درگیر یک مبارزه سرنوشت ساز با رژیم بوده است. یکی از نقاط عطف این مبارزه روز سوم خرداد ۱۳۷۶ بود.

جنبش اخیر دانشجویی، به این مبارزه تاریخی عمق تازه‌ای بخشیده است و بی تردید آنرا قدمی فراتر از حرکت نوم خرداد برده است. شعارها و تاکتیک‌های به کار رفته از سوی دانشجویان بهترین نشانه‌ی این عمق گیری است و در این جاست که به پرسش دوم یعنی عکس‌العمل رژیم در برابر این جنبش می‌رسیم.

۲- رژیم حاکم به این عمق گیری جنبش نسبت به پدیده نوم خرداد آگاه است و به همین دلیل نیز همه‌ی هیئت حاکمه- از جمله نمایندگان نوم خرداد در حکومت- از این عمق گیری به شدت احساس خطر می‌کنند. عکس‌العمل شدید رژیم در برابر این جنبش نیز در همین راستا است. جناح ارتجاعی یا حمله‌ی وحشیانه به خوابگاه دانشجویان در صدد خفه کردن حرکت اعتراضی دانشگاه و «دادن درسی» به کل مردم می‌افتد. این حمله‌ی سبعانه حرکت بزرگتر دانشجویی را در روزهای بعد به دنبال می‌آورد؛ شعارها عمق می‌گیرند و نوک پیکان آن به سوی رأس هرم قدرت و ولایت فقیه نشانه‌گیری می‌شود، تظاهرات در روزهای سوم و چهارم پس از واقعه‌ی خوابگاه دانشجویان شکل وسیع‌تری به خود می‌گیرد و از تهران به چندین شهر دیگر گسترش می‌یابد. مردم به طور مستقیم و غیر مستقیم در آن شرکت می‌کنند و برهائی خانه‌ها برای پناه دادن احتمالی تظاهرکنندگان به روی آن‌ها باز می‌شود؛ مناظری که یادآور روزهای انقلابی ۱۳۵۷ است. و در این جاست که نشانه‌های وحشت در کل هیئت حاکمه ظاهر می‌گردد و اعلامیه‌های سران رژیم در محکومیت قطعی ادامه‌ی تظاهرات صادر می‌شود و بدین ترتیب اولین نشانه‌های گسست اعتماد مردم به رهبری اصلاح طلبانه و لیبرالی خاتمی ظاهر می‌شود. ارتجاع خیابان‌ها را اشغال می‌کند و به دستگیری‌های

جمعی و وسیع دست می‌زند. و از این‌جا به بعد - در این روزهای اوایل مرداد - دو طرف این مبارزه بزرگ در برابر هم صف‌آرایی می‌کنند و آماده نبرد بمدی می‌شوند.

۳ - بدین‌سان در پاسخ به پرسش سوم شما - آینده جنبش دانشجویی - باید گفت که از آینده جنبش عمومی مردم جدا نیست. توده‌های مردم، در حال حاضر و شرایط کنونی، به دلیل نبود یک آلترناتیو واقعی، درگیر یک مبارزه سنگر به سنگر علیه این رژیم اند. آنان حرکت عظیم نوم خرداد ۱۳۷۶ را یک پیروزی بزرگ برای خود می‌دانند. رژیم حاکم اما با تمام قوا مصمم به عقب راندن جامعه به ماه‌ها و سال‌های پیش از ۲ خرداد است. مردم اما در صدد استفاده از پیروزی ۲ خرداد برای تصرف سنگرهای دیگر و عقب راندن رژیم اند. رژیم بر این مسئله آگاه است و با تمام قوا می‌کوشد سنگرهای خود را حفظ کند. در این میان اما رژیم تا نفعان مسلح است و تمام قوای نظامی و انتظامی و امنیتی و اهرم‌های مالی، اقتصادی و دستگاه‌های ارتباط جمعی را در انحصار خود دارد، در حالیکه جنبش، تنها بر قدرت جمعی و توده‌ای اکثریت قاطع مردم بر پایه نفرت بی‌پایان جامعه نسبت به حاکمیت ارتجاعی متکی است.

صف‌آرایی اکثریت عظیم جامعه در برابر یک اقلیت کوچک واپس‌گرا، اقلیتی که نشان داده است به خاطر حفظ قدرت، حاضر به ارتکاب هر جنایتی است، هر روز شکل آشکارتری به خود می‌گیرد و بخش‌های هر چه بیشتری از جناح‌های حاکم را وادار به موضع‌گیری قطعی می‌کند. آن‌چه آینده و سرنوشت جنبش دانشجویی را - به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر جنبش عمومی مردم - تعیین خواهد کرد، ارتقاء آگاهی سیاسی بخش‌های هر چه وسیع‌تری از جامعه، وارد شدن آن‌ها به صحنه مبارزه، منزوی شدن هر چه بیشتر رژیم حاکم و از دست دادن تریجی و بی‌امان پایه‌های اجتماعی آن و بالاخره پیشرفت سنگر به سنگر مردم و کشاندن نهایی نیروهای نظامی و انتظامی - و یا بخش وسیع آن - به کوران مبارزه و گرفتن این آخرین سلاح از دست رژیم است.



## رضا مرزبان

اول باید مقدمه‌ای را طرح کنم تا به فشرده‌گی پاسخ هایم کمک کند:

می‌دانید که آقای خمینی در مذهب شیعه، یک بدعت‌گذار بود؛ و اگر مراجع تقلید در قم یا جاهای دیگر، در برابر بدعت‌گذاری او سکوت کرده‌اند، از سر تقیبه است و روزی که سرانجام این تقیبه بشکند، فاصله‌ی او، با سنت و روش مذهب شیعه در محافل رسمی روحانیت آشکارا مطرح خواهد شد. او، در شرایطی قدرت بر ایران را تصرف کرد که ایران در تب انقلاب می‌سوخت و سرکوب انقلاب، که آرمان نظام حاکم بود، جز با سرکوب نیروهای انقلابی میسر نمی‌گشت. از سویی سرکوب انقلاب، جز با جعل انقلابی منفی (انقلاب نفی انقلاب)، ممکن نبود. این کاری بود که آقای خمینی رهبری آن را به عهده گرفت و در بستری از خون و آتش و ویران‌گری، پیش برد. کشتارهای عام روشنفکران کم‌کم به خط‌کشی مشخص در جامعه تبدیل شد که از ابتدا در ذهن رهبر، حضور داشت و به تدریج به جامعه انتقال یافت: خوبی و غیرخوبی. این خط‌کشی که خط و مرز تبعیض مذهبی را تعیین می‌کرد، به آن‌جا رسید که سرانجام در درون طیف خوبی هم به تصفیه و مرزبندی قائل گردید. در حیات رهبر، معیار انقلاب مجمل او، خود او بود و وی دو کفه‌ی ترازو را به تناسب نیازی که به خدمت هر کفه داشت، سبک و سنگین می‌کرد؛ برخورد او با جنبایی که

در زمان وی به رسالتی‌ها معروف بود، در حمایت از کفهی خط‌امای‌ها، از این دست بود. بعد هم برای حفظ تعادل بین دو جناح درون قدرت، وصیت‌نامه‌ای گذاشت که میزان دو کفه باشد. اما پس از او جناح رسالتی که بر ارکان اقتصادی کشور مسلط بود، به سبکی پر گناه، جناح خط‌امای را کنار گذاشت و چهار اسبه در حکومت‌گری تاخت. و با همان حربیه‌ها پیش تاخت که ابزار کار «رهبر» بود: ترور و کشتار بی‌رحمانه‌ی مخالفان غیرخوبی در داخل و خارج کشور. و در تمام این دوران، فاصله‌ی جامعه را - که غیرخوبی بود - با نظام مسلط، بیش‌تر گسترده. تا آن‌جا که دیگر، در بیرون از کشور نیز به اندازه‌ی نروژ، خود را منزوی ساخت. و با بی‌اعتباری تمام، حمایت‌های حسابگرانه‌ی خارجی را از دست داد. حکم دادگاه برلین در تعیین سرنوشت نظام اسلامی ایران، نقش عمده ایفا کرد و جناح راست آن را واداشت تا تن به عقب‌نشینی بدهد. آن‌چه به نام «نوم خرداد» معروف شد، پیش از آغاز آن، چیزی جز ضرورت نوری موقت این جناح، از قدرت نبود. اما، مداخله‌ی سرنوشت‌ساز مردم در انتخابات رییس جمهوری، قبول حضور مردم را به قدرت حاکم، تحمیل کرد.

در تمام دوران استیلای نظام حاکم بر ایران، حرکت روشنفکری، در مطالبه‌ی حقوق اجتماعی و سیاسی جامعه حضور داشت، همان‌طور که طبقات اجتماعی دیگر نیز در این مبارزه حاضر بودند. ولی شرایط سرکوب طوری فراهم شده بود که به حرکات غیرخوبی و مجال حضور در عرصه نمی‌داد و در بیرون خط‌کشی‌های رسمی، آن‌ها را از میدان دور می‌کرد. شرایط بعد از نوم خرداد، آن‌چه را که تغییر داد، حضور نیروی تعیین‌کننده‌ی دیگری به نام مردم بود. حتا در شرایط اختناق شدید سیاسی و اجتماعی، حضور این نیرو، که با تمام وسعت و تراکم آن، تا آن زمان، نزد حکومت فقط نقش حامل‌جا به جایی ارکان‌های نظام را ایفا می‌کرد، بی‌آن‌که لازم باشد بیاندک به باری را به دوش می‌کشد، پال سومی شد که دیگر نایدینی نبود. جنبایی که تمام اقتدارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور را از آن خود کرده بود، و به شیوه‌ی ترور و اختناق حکومت می‌کرد؛ جناح معروف به چپ، که در مقابل آن ایستاده بود؛ و جناح مردم، که «غیرخوبی» بود. و خط‌امای، طی این دو سال، کوشیده است روی دو بال دیگر سوار باشد. و امید بسته است که از طریق یارگیری در جناح سوم، بر نیرو و حضور خود در جامعه بیفزاید. این همان نقشی است که جبهه‌ی مردم، بین دو جناح حاکم ایفا می‌کند و می‌کوشد که با آن‌همی آن، بتواند در دیوار سربری استبداد و آپارتاید مذهبی رخنه کند. و از سوی دیگر، جناح محافظه‌کار، حربیه‌ی ترور و سرکوب خود را، که اکنون سروپوش نوری از ویتترین نولت، به آن مجال می‌دهد با دست‌های باز عمل کند، به میدان فرستاده است.

آن‌چه روشن است این است که نظام آپارتاید مذهبی خط و مرز خود را همه‌جا چون قانونی مسلط ترسیم کرده است؛ حتا در قم، که پایگاه و زادگاه این نظام است، با تأسیس دانشگاه الزهرا، در برابر حوزه‌ی علمیه. و آن‌جا را زیر نگین آیت‌الله کنی، قرار داده، تا روحانیت و حوزه‌ی فرهنگی آن را در فشار بگذارد. به این ترتیب، سناریوهایی که به بازی درمی‌آید، دائم یک بدل سه‌گانه با خود دارد. از جمله وقایع اخیر دانشگاه تهران که عرصه‌ی مبارزه‌ی دلیرانه‌ی دانشجویان و نماد کشوری این مبارزه است. توفان شش روزه، در دانشگاه تهران، سیاهی هر سه نیرو را به نمایش گذاشت: مردم، که در حوادث بیست سال اخیر پیوسته، در منبع اسلامی حکومت، قربانی شده‌اند و این بار هم - جناح نوم، که می‌خواهد خود را حامی، قیم و مدافع مردم در برابر متجاوزان به حقوق انسانی در ایران معرفی کند، در عین وفاداری به نظامی که بدون سرکوب نمی‌تواند تنفس کند - و جناح سرکوبگر، که تمام توانایی‌های نظام حاکم را در اختیار دارد، و از ایجاد حریق در خوابگاه

دانشجویان، تا دامن زدن به آن همه‌جا نقش منحصر داشت. و نظیر هر قدرت «توتالیتر»، از ایجاد فاجعه، برای شناسایی و سرکوب فعالان نیروی مردم، بهره‌برداری کرد. سرکوب، در اوج حرکت مردمی، و تدارک سرکوب خاموش و دامنه‌دارپس از استقرار آرامش.

آن‌چه در طول این مدت از جانب حارسان «بیضه‌ی امام و رهبر»، انجام گرفته، از پیش فابل پیش بینی بود. روزی که «مجمع تشخیص مصلحت» دبیر خود - محسن رضایی - را به رسالت رهبری و هدایت دانشجویان مأمور ساخت و تدارک حوادث خونین یک ساله و از جمله برنامه‌ی حضور در شش روز داغ تهران را می‌دید. و بسته به واکنش‌های داخل و خارج، این برنامه‌ریزی که تمام ارکان مالی و نظامی و قانونی و فشار قدرت، در آن شرکت دارند، می‌تواند ستارویی اجرا شده در دانشگاه را به صورت کنونی ادامه دهد. و نیز می‌تواند از آن فراتر رود. تا حد برداشتن رییس جمهور. و نیز می‌تواند ادامه‌ی سناریو، با شوهرن نقش اول به رییس جمهور، مسیری دیگر پیدا کند، و روی حوادث شش روزه‌ی تهران را خاکستر بگیرد. و این بستگی به میزان فشارهای خارج و داخل بر قدرت حاکم دارد. نامه‌ی افشا شده‌ی «۲۴ فرمانده»، که به قول یکی از مفسران داخلی، به یک شوخی شباهت داشت - و شیوه‌ی نگارش آن سخت به رسم و خط «رهبر» می‌ماند - نقطه‌ی جا به جایی سناریوی در اجراست.

دانشجویان، از مردم جدا نیستند و حرکات جمعی آن‌ها، حرکت کلی مردم را نمایندگی می‌کند. آن‌ها، از مردم تقذیه می‌کنند و تجمع آن‌ها در دانشگاه، مجال تجمع و تبادل اندیشه‌ها و توقعات وسیع و پراکنده‌ی ده‌ها میلیون ایرانی است. این حوادث با جلوه‌های دیگر تا قبولاندن حقوق اجتماعی و سیاسی مورد مطالعه‌ی دانشجویان ادامه خواهد یافت و در هر برخورد و تصادم با تظاهرات دانشجوی قشری از نیروهای جوان که ساده دلانه به نظام آپارتاید مذهبی باور داشتند، از نظام کنده می‌شوند. حوادث این چنین، تنها به کشته شدن، جراحت برداشتن، و به زندان و شکنجه‌گاه رفتن مبارزان صف اول دانشجویی ختم نمی‌شود، بلکه از آن فراتر، دامن باور کنندگان جوان و مؤمن رژیم را در دانشگاه‌ها نیز می‌گیرد و آن‌ها را از رؤیای بیرون می‌کشد و به جهان واقعیات رهنمود می‌کند. جنبش دانشگاهی، در ایران رو به اوج دارد. رژیم با سرکوب آن را چاره نمی‌کند.



## باقر موهنی

جنبش دانشجویی تظاهر جمعی و نظام‌یافته‌ی اظهار ناراضایی‌های خشمگینانه‌ی وسیع ولی پراکنده، و طلایه‌ی عصیان پنهان توده‌ها علیه سیاست فشار و اختناق قدرت حاکم است که در نوم خرداد به صورت خود به خوبی و مسالمت‌آمیز ولی فعال و با مشارکت بسیار گسترده‌ی مردم به انتخابات یک رییس جمهوری منجر شد که زبان و بیانی غیر از حاکمان وقت و متفاوت با آنها داشت و برخلاف آنها از قانون و نرمش و امنیت و احترام به مردم سخن می‌گفت. می‌توان گفت که اکثریت عظیمی از رای‌دهندگان چیزهایی کاملاً وریای شعارها و گفتارهای او می‌خواستند اما او حتا نتوانست و هم نخواست که به طور جدی و همه‌جانبه بر سر پیمان خودش بایستد و حتا تا حد خواست‌های نیروهای اپوزیسیون «خوبی» و جریان‌های درون نظام هم، که به خاطر وعده‌ها و قول‌هایش به او رای دادند، پیش برود و در واقع با قانع‌ترین و کم‌توقع‌ترین رای‌دهندگان خودش هم فاصله گرفت؛ برعکس، بدون توجه و توسل به نیروی رای‌دهندگان خود، خواست با پاری همان قدرت‌مندان و کار به سستانی که مردم به نامزد

ریاست جمهوری‌شان تقریباً درست رأی منفی داده بودند، نیک جوشان ناراضی و اعتراض عمومی را آرام کند و مردم را وجه المصلحه قرار بدهد. اما این روش و منش او خشم و اعتراض خودی‌های خواهان اصلاح و تغییر را هم برانگیخت. کم نیستند نیروهای طرفدار نظام، و حتا از بنیان‌گذاران نظام جمهوری اسلامی، که از مدت‌ها پیش، و پیش‌تر از حوادث ۱۸ تیر دانشگاه برای نجات کلیت نظام علیه استبداد گروهی و بی‌نظمی و فساد حکومتی گروه حاکم به اعتراض جدی برخاسته و در معرض محکومیت‌ها و زندان و محرومیت‌های گوناگون هم قرار گرفته‌اند، ولی ریاست جمهوری منتخب به طور کلی هم صدایی و هم بردی و حمایت جدی خود را از آنان بریخ کرده است.

جنبش دانشجویی هم در حقیقت هنوز جزئی از همین حرکات اعتراضی درون نظام می‌تواند به شمار آید که از استبداد گروهی و بی‌نظمی و فساد حکومتی به جان آمده و با نیرو گرفتن از ناراضی‌های عمومی توده‌ها و با تکیه بر آن به شکل کنونی پا به صحنه گذاشته است. با این همه این جنبش، که از درون نظام و در ارتباط مستقیم با نیروهای قدرت و در برابر مشکلات و نارسایی‌های همین قدرت و برای رفع و اصلاح آنها به وجود آمده و در اثر مقاومت شدید نیروهای سنتی درون قدرت و نظام در برابر خواست‌های آن، کم کم از قدرت حاکم فاصله گرفته و در کشاکش برگیری‌ها اینک در برابر آن قرار گرفته است. این جنبش ناگزیر و به علت سرسختی نیروهای سنتی درون قدرت هم اکنون تا آنجا پیش رفته که از پذیرش همکاری‌های نیروهای بیرون قدرت سرپایز نمی‌زند و حتا آنها را به همکاری فرا می‌خواند. به همین دلیل، بدون این که کل نظام حکومت دینی را زیر سؤال ببرد، قدرت مطلقه فقیه و «حق ویژه‌ی فقها» را که به صورت‌هایی از قبیل استصوابی و مانند این‌ها درآمده، نفی می‌کند. رهبری این جنبش در اساس و به طور کلی اسلامی است و اصلاحی امروزه تا آن جا پیش رفته که با انتخاب عنوان «اصلاح‌طلبان آزاد» برای خود، جنبش انتقادی فقیهان درون قدرت و طرفداران خاتمی را جنبش «اصلاح‌طلبان غیر آزاد» می‌خواند و حساب خود را از آنها جدا می‌کند. نظام جمهوری اسلامی برای این جریان آن چنان جمهوری و آن چنان اسلامی است که همه گرایش‌های فکری-سیاسی و اجتماعی در آن آزاد و فعال و نیدخل باشند و برنامه‌ی کار آن استقرار تساوی، عدالت، آزادی و رعایت حقوق شهروندان باشد. این ویژگی رهبری اصلی جنبش دانشجویی امروزی در عین قبول نظام جمهوری اسلامی به معنای بالا، هم با حکومت لائیک و جدایی کامل دین از دولت و هم با حکومت مطلقه فقیه و استبداد گروهی فقیهان مخالف است و در وضع کنونی جدا از جریانی که پشت سر خاتمی و به او وفادار است مبارزه‌ی خود را علیه نیروهای سنتی در قدرت پیش می‌برد. این جنبش بدون شک در جریان مبارزات اجتماعی-سیاسی خودش روز به روز به قول معروف رادیکالیزه‌تر می‌شود و کارش در آینده به برگیری با اصلاح‌طلبان درون قدرت خواهد انجامید. به همین دلیل نیروهای لائیک درون این جنبش ضمن حفظ هویت خود و ضمن طرح نظراتشان، و در عین حال حفظ استقلال سازمانی خود، در مرحله کنونی مبارزه راه و چاره‌ای جز همراهی با آن و کمک به رادیکالیزه کردن آن ندارند.

این جنبش در عین حال که با توده‌های مردم به نوعی ارتباط معنوی و مادی و پیوند عینی و ذهنی دارد ولی به علت رنگ و سابقه مذهبی خودش و محافظه‌کاری‌های شاید ناگزیرش تا امروز نتوانسته اعتماد توده‌های وسیعی از مردم، و در نتیجه همکاری عملی آنها را جلب کند. البته این عدم همکاری قسمتی از توده با جنبش دانشجویی در عین حال ناشی از عدم رشد کافی مبارزه و تشکل متناسب با آن علیه ولایت فقیه نیز هست. مهم‌ترین نتیجه جنبش دانشجویی این است که پس از قریب بیست سال حکومت ولایت فقیه بسیاری از حجاب‌ها پاره شده، ولایت فقیه به شکل استبدادی کنونی از زیر سؤال رفته و به صورت هدف اصلی

مبارزه درآمده و مقابله‌ی بی‌پرده و آشکار با آن به صورت یک اصل از جانب نیروهای مقتدر و ریشه‌دار و عظیمی از نیروهای درون نظام پذیرفته شده و در صحنه‌ی مبارزه حضور و نیرویی روز افزون یافته و امکان تشدید و استمرار و فراگیرتر شدن مبارزه‌ی توده‌ها فراهم شده است.

۲- پیش‌بینی آینده‌ی جنبش و مبارزات سیاسی-اجتماعی کنونی از دور و در شرایط پیچیده‌ی کنونی و عدم انسجام نیروهای اپوزیسیون و فقدان صفوف و خطوط روشن این نیروها کار آسانی نیست اما با توجه به ماهیت هر قدرت و حکومتی استبدادی، و به خصوص حکومت اسلامی موجود، می‌توان انتظار داشت که این حکومت در خوشبینانه‌ترین شرایط با به کار بردن سیاست چماق و هویج بخواهد در میان نیروهای جنبش تفرقه به وجود آورد و از این طریق آن را تضعیف و سپس متلاشی کند. نمونه‌های ضعیفی از این سیاست از فرادای نوم خرداد ۱۳۷۶ و بلافاصله پس از رفع سرکوبی ناشی از ضربه‌ی آراه بیست و چند میلیونی مردم به سود خاتمی، به چشم می‌خورد. دستگاه ولایت فقیه ابتدا سعی کرد این حرکت و نتایج حاصله از آن را به حساب خودش بگذارد، بعد هم تلاش‌هایی از جانب هوشمندان و افراد عاقل‌تر در جناح داخل قدرت به عمل آمد که با معامله و مصالحه‌هایی سر و ته قضیه را هم پیابوند و مردم را امیدوار و یا منتظر، تا لحظه‌ی ضروری دیگر، به خانه‌هاشان بفرستند و یا زندگی روزمره مشغولشان بدارند، اما نیروهای سنتی و سرسخت درون جناح حاکم در قدرت-معروف به جناح «انحصارطلب»- که حاضر نبود و نیست کم‌ترین امتیازی به جناح دیگر بدهد و هم چنان مانع انجام یک مصالحه جدی با جناح به اصطلاح «اصلاح‌طلب» در درون قدرت حاکم و مخالف دادن هر نوع امتیازی به مردم و جنبش است، ظاهراً اعتقاد دارد که تنها با سیاست سرکوب باید جنبش دانشجویی و مردم را مهار کرد و از قرار معلوم اعتقاد دارد که این کار عملی هم هست. به همین دلیل این روزها می‌بینیم که از یک طرف در برابر این جنبش چنگ و دندان نشان می‌دهند و از طرف دیگر علاوه بر چوب لای چرخ خاتمی گذاشتن، جناح او را به کودتای نظامی تهدید می‌کنند. آنها در عمل قدرت را در کوچه و خیابان به دست اوپاش و گروه‌های شبه نظامی سپرده و از درون دستگاه هم با آوردن طرح‌های قانونی در مجلس و عکس‌العمل‌ها و اعمال نفوذهای «رهبر» این جناح را از لحاظ اجرایی به کلی فلج کرده‌اند. بدین ترتیب بیشتر احتمال می‌رود که جناح اصلی قدرت حاکم موجود، مثل همه‌ی قدرت‌های استبدادی نتواند ماهیت و عمق بحران سیاسی و جنبش اجتماعی موجود را درست و به موقع بکند، و در نتیجه حاضر نخواهد شد به هیچ نوع عقب‌نشینی در برابر جنبش و دادن امتیاز به جناح رقیب تن بدهد و تنها راه حل را در اعمال فشار و سرکوب و خونریزی‌های مداوم تشخیص بدهد.

۳- آینده‌ی جنبش به عمق بحران سیاسی-اجتماعی جامعه و نحوه پیشرفت و شکل‌گیری جنبش بستگی کامل دارد. امروزه جامعه ایران دوران ابران ناراضی‌های و طغیان‌های پراکنده و موضعی گذشته را، که با یک سرکوب وحشیانه پایان می‌یافت پشت سر گذاشته، و همان طور که در تهاجم گروه‌های فشار به خوابگاه دانشجویان در ۱۸ تیر دیده شد، در شرایط کنونی، سیاست سرکوب، به جای آرام و خفه کردن جنبش، موجب عکس‌العمل و تشدید مبارزه خواهد شد.

اینک بحران اجتماعی عمق و وسعت و حدت و علنیت کافی پیدا کرده و کم و بیش شکل سراسری به خودش گرفته و در حقیقت یک طرف قضیه، که مردم نمی‌خواهند حکومت موجود را تحمل کنند، تحقق یافته، از طرف دیگر این هم کاملاً روشن است که قدرت حاکم موجود دیگر نمی‌تواند با شیوه گذشته به حکومتش ادامه بدهد و به نظر من سرکوب، اگر به فرض جامعه را مدتی به سکوت مجبور کند این نوبان سکوت بسیار بسیار کوتاه خواهد بود و جنبش با قدرتی بسیار نیرومندتر و وسیع‌تر

سرپلند خواهد کرد. اما صرف وجود این نو اصل برای تغییر جدی در جامعه کافی نیست. برای تغییر نظام هنوز یک مشکل بزرگ وجود دارد و آن فقدان تشکل لازم جنبش اجتماعی و فقدان یک سازمان یا گروه رهبری مورد اعتماد و مورد قبول مردم است که منطقی در جریان رشد و تعالی جنبش و با سرعت انقلابی باید شکل بگیرد. این احتمال هم-گرچه بسیار بسیار ضعیف- وجود دارد که عناصر آگاه و هوشیار قدرت به موقع بتوانند با محدود و مهار کردن و پس زدن نیروهای سنتی سرسخت، و با عقب‌نشینی‌های موضعی حساب‌شده و کنترل شده در برابر نیروهای اپوزیسیون موجود در صحنه و دادن امتیازات تاکتیکی به برخی جریان‌های آن و اعمال سیاست تفرقه افکنی، جنبش موجود را به سود خود مهار کنند.

اما آن چه مسلم است این است که قطار جنبش اصلاح‌طلبانه و ترقیخواهانه به راه افتاده و طیرغ تمام کم و کاستی‌ها ته با سرکوب و کارشکنی و نه با امتیازهای موضعی از حرکت باز نخواهد ایستاد و نیروهای قدرت با ترکیب و سیاست‌های موجود قادر به تسکین و مهار جنبش و ادامه‌ی حکومت نخواهند بود.

\*



### اردشیر مهرداد

۱- در تاریخ سیاسی پس از انقلاب، شش روزه‌ی تیرماه ۱۳۷۸ را می‌توان سرآغاز دوره‌ی فرض کرد که نوال و فروپاشی حکومت دینی در ایران پایان آن است. شاخص این دوره اقدام مستقیم جمعی، چالش رو در روی نظام حاکم و ارکان اصلی قدرت آن، و بالاخره انتقال بحران مشروعیت نظام به یک بحران اقتدار و کنترل است.

جنبش دانشجویی در حالی که در صحنه‌ی رویدادهای شش روزه بازیگر اصلی بود، به نوبه‌ی خود موضوع یک تحول عمیق قرار گرفت و به دوره‌ی تازه‌ای از حیات سیاسی‌اش وارد شد. خیزش‌های اخیر، در متن رویا رویی مردم و حکومت اسلامی، نشانه‌هایی بودند از پیدایش دوره‌ی نوینی در تحول جنبش ضد استبدادی دانشجویان و جوانان، دوره‌ای که می‌تواند به پیدایش یک جنبش سیاسی نوین در ایران منتهی گردد. اگر بخواهیم در چارچوب پرسش نخست به تشریح حرکات اخیر بپردازیم، یعنی از چرایی و چگونگی آن‌ها چشم‌پوشیم، کافی است به برخی از مشخصه‌های چنین تحولی اشاره شود.

نخستین ویژه‌گی خیزش‌های اخیر آن بود که در طرح مطالبات و شعارها از مرزهای ممنوعه و خطوط قرمز عبور کرد و استراتژی جنبش دانشجویی و همراه آن جنبش توده‌ای را در برخورد با قدرت سیاسی حاکم رادیکالیزه نمود. تلاش برای اصلاحات سیاسی در



هاشم

اقدام مستقل توده‌ای بست زبند و خطوط قرمز مورد وفاق حکومت گران را زیر پا نهند. جناح‌های اصلی در ضرورت مهار فوری و سرکوب حرکت آنان بر کنار هم قرار گرفتند. این هم داستانی بدان سبب بود که ادامه‌ی این حرکات نه تنها موجودیت نظام را در نهایت به مخاطره می‌انداخت، بلکه منافع جناحی هر یک از دسته بندی‌های نرون حکومت را نیز به طور مستقیم در معرض تهدید قرار می‌داد. اقدام مستقیم مردم به جان آمده، قضای تنفس نخبگان اصلاح طلب را به شدت تنگ می‌ساخت و ادامه‌ی نقش حایل میان مردم و استبداد دینی حاکم را برای آنان ناممکن می‌ساخت. رویدادهای زنگ خطری بود که اعلام می‌کرد حلقه‌ی محاصره بدون اصلاحات تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شد، اما نه با آهنگ ماه و سال، بلکه روز و هفت. ضرباتی که خیزش‌های اعتراضی به محافظه‌کاران وارد می‌ساخت نیز کمتر خسارت‌بار و سنگین نبود. ادامه‌ی این رویدادها جای تردیدی نمی‌گذاشت که توسل به خشونت بیش از این برای امنیت صاحبان قدرت و تثبیت اقتدار آنان ضمانتی فراهم نمی‌سازد. به عکس در شرایط وجود شکاف در قدرت و شکسته شدن فضای اختناق، اقدام به سرکوب می‌تواند با خیزش متقابل پاسخ گیرد و به ضد مادی خود تبدیل شود.

با این وصف که هر دو جناح از نشاندن «صدای انقلاب» به وحشت افتادند و در اوج بحران تیرماه به برق سرنیزه متوسل شدند، اما دلیلی وجود ندارد که بپنداریم از شدت تنش میان آن‌ها کاسته شده باشد. آن چه کلیت نظام خوانده می‌شود بزرگمندی است که مفهوم واقعی خود را از دست داده است. نظام و حفظ آن در چشم هر یک از جناح‌های رقیب در یکی از بنیادهای متضاد آن انعکاس می‌یابد و به منافع متکی بر هر یک از این بنیادها خلاصه می‌شود. بر این بستر، هر اقدامی در جهت مهار حرکت‌های مردم می‌تواند به طور همزمان بر تنش و درگیری نرون حکومت بی‌افزاید.

۲- در پاسخ به پرسش نخست گفته شد که تهاجم به کوی دانشگاه تهران و رویدادهای پس از آن، ظهور یک جنبش نوین سیاسی را در چشم‌انداز قرار داده است. جنبشی که مراحل تکوین اولیه را می‌گذراند و می‌رود تا رهبری و ساختار سازمانی خود را شکل دهد، استراتژی خود را شفافیت بخشد، ایدئولوژی خود را بیاید و هویت خود را بنانند. اگر بپذیریم جنبش‌ها بیش از آن‌که «موجودیت» مایه باشند، «روند» مایه فرض شوند، این پرسش که تحولات درونی جنبش دانشجویی در کدام مسیرها به جریان خواهد افتاد بیش از یک پاسخ خواهد داشت. در چشم‌انداز نزدیک، همه چیز مشروط است به این که جنبش چگونه خواهد توانست از موج سرکوب کثونی عبور کند. پرسشی که پاسخ آن بیش از همه در شدت و گستردگی حرکت‌های سایر گروه‌های اجتماعی است و مثلاً این که تا چه اندازه جنبش‌های کارگری، تهیدستان شهری، جوانان و زنان قادر خواهند بود در برابر نیروی سرکوب، جبهه‌های تازه‌ای بگشایند و از فشار بر جنبش دانشجویی بکامند. با این وصف تأثیر عواملی چون تداوم شکاف در بالا، فضای نیمه باز سیاسی و وجود رسانه‌های رقیب را نیز نباید در این رابطه نادیده انگاشت. اما این که این جنبش در تحولات بعدی چه سمتی را بخواهد گزید به عوامل و زمینه‌های بسیاری مشروط است که از جمله‌اند: توانایی جنبش دانشجویی در بسیج بخش‌های غیر فعال آن؛ قدرت آن در گره زدن حرکت خیابانی به پشت‌خوابانی و نیز حرکت در محیط دانشگاه به محیط کار و این هر دو به محیط سکونت؛ آمادگی آن در پیوند خوردن با جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی - طبقاتی دیگر، و استعداد آن در تأثیر پذیری از بدیل‌های سیاسی‌ای که هم اکنون وجود دارند و یا در حال شکل‌گیری‌اند.

ناتوانی در درک چنین معادلاتی و کوشش برای یافتن یک پاسخ سراسر راست، ایجاد رابطه‌ی فعال با جنبش دانشجویی و تأثیرگذاری بر تحولات آتی آن را ناممکن خواهد ساخت؛ امری که در آینده قطعاً به بهای گزافی تمام خواهد شد.

چارچوب نظام حاکم در این حرکات جای خود را به مبارزه برای تجدید ساختار قدرت و فراتر از آن برای براندازی حکومت دینی داد. این تحول نقدی بود بر گفتار «حکومت قانون» و «جامعه مدنی» و توسعه‌ی سیاسی و ضربه‌ای بود بر دیدگاهی که «حکومت قانون» را از منابع اقتدار واقعی جدا می‌ساخت، تحول جامعه مدنی را مستقل از تحول می‌پنداشت و اصلاحات سیاسی در ایران را بدون تغییر بنیادی در ساختار قدرت حاکم میسر می‌دانست. فرارویی از محدودیت‌های نهادی و مصلحت‌انگیزی‌های متعارف که به صورت طرح شعار براندازی بروز کرد، به علاوه، رویه‌ای بود بر تقلیل خیزش‌های دانشجویی - توده‌ای اخیر به واکنش‌های احساسی - عاطفی نسبت به خشونت پلیسی. به عکس جنبه‌ی شورشی و فرا روی خیزش‌های شش روزه به صورت نوعی «انتخاب عقلانی» برآمد؛ لفظاتی که بحران سیاسی در نتیجه‌ی خشونت و سرکوب به نقطه‌ی انفجاری رسید، بهترین فرصت را فراهم ساختند برای رایگالیزه کردن شعارها، دریدن پرده‌ها و پجای گذاشتن رکورد‌های تازه در چالش قدرت. «تند روی» در این لحظات بیان یک عقلانیت بود؛ عقلانیتی غیر نهادی.

نومین مشخصه اتونومی و استقلال درونی این حرکات بود. اعتراضات دانشجویی از یکسو به صورت اقدام مستقیم بیان شد؛ یعنی بیرون از نهادهای رسمی و کانال‌های مجاز و انعام شده شکل گرفت و حتا در مقابل آن‌ها ایستاد. از سوی دیگر خودجوش بود؛ یعنی نظیر سایر حرکات‌های خودجوش رهبری - ساختار سازمانی، و بالاخره شعارها و مطالبات از پیش شکل یافته‌ای نداشت. این مشخصه، از یکسو رویدادهای اخیر را از حوادث تابستان ۱۳۶۰، که در آن‌ها نقش بسیج‌گر، سازمان‌دهنده و رهبری‌کننده‌ی سازمان‌های سیاسی مرکزی بود متمایز می‌نماید، و از سوی دیگر، تفاوت آن‌ها را از حرکات‌های دانشجویی نبره‌ی بعد، که اساساً تحت هدایت و نفوذ نهادهای رسمی قرار داشتند نشان می‌دهد. اتونومی و خودجوشی حرکات‌های اخیر آن‌ها را بیش از هر چیز در کنار خیزش‌هایی قرار می‌دهد که در سال‌های ۷۱ و ۷۴ از سوی تهیدستان شهری در مشهد، اراک، شیراز و اسلام شهر صورت گرفتند.

حرکات و خیزش‌های اخیر، هم چنین، با عبور از محدودیت‌های مکانی و اجتماعی جنبش دانشجویی، آن را از گذشته‌اش متمایز ساختند. اعتراض دانشجویان در کوی دانشگاه تهران به طور غیر منتظره‌ای توانست از مرزهای محله و شهر عبور کرده و دانشجویان سایر شهرهای کشور را به حرکت برآورد و به یک خیزش سراسری بدل کرد. به علاوه، اعتراضات دانشجویی بر محدودیت پایه‌ی اجتماعی خود غلبه کرد و در حالی که دانشجویان آغازگر آن بودند، توانست به سرعت در میان سایر گروه‌های اجتماعی انعکاس یابد و خصوصاً جوانان غیر دانشجویی را بسیج کرده و به صفوف خود بگشاند.

۲- سخن گفتن از واکنش رژیم در مقابل رویدادهای شش روزه، کار چندان آسانی نیست. چرا که اولاً عکس‌العمل جناح‌های اصلی رژیم نسبت به اعتراضات اخیر یکسان نبوده و ثانیاً در طول رویدادهای شش روزه ثابت نماند. واقعیت آن است که اعتراضات دانشجویی تا زمانی که به اقدام مستقیم فرا نرؤید، و خصوصاً مرزهای منومه را نشکست، از حمایت مطبوعات و نهادهای تحت کنترل اصلاح طلبان برخوردار شد. برخی از مقامات رسمی با اقدام به استعفا و یا موضع‌گیری حمایتی بر کنار دانشجویان معترض قرار گرفتند و حتا از برخی خواست‌هایشان دفاع کردند. مطبوعات وابسته به آنان نیز با انعکاس گزارش‌های مربوط به تهاجم به خوابگاه و اعتراضات و درخواست‌های دانشجویان، در گسترش همدلی و جلب حمایت از آن‌ها در میان سایر گروه‌های اجتماعی و سراسری شدن حرکاتشان به نحو غیر قابل انکاری مداخله نمودند.

اما، زمانی که مردم در رویا رویی خود با رژیم، به

۱- به نظر این جنبش دارد مطالبات ابتدایی اما اساسی انقلاب ۵۷ را که بیش از بیست سال بی پاسخ مانده و یا سرکوب شده است، اینک شفاف‌تر بازگو می‌کند. این جنبش جنبشی ضد ولایت فقیه و هر نوع استبداد است و من آن را خواست‌های واقعی و فوری ارزیابی می‌کنم که از خواست‌های واقعی و فوری اکثریت عظیم مردم ایران سخن می‌گوید. اکثریتی که از آگاهی نسبی سیاسی برخوردار است و در گام‌های بعدی همراه و هم‌رزم دانشجویان خواهد شد. به گمان من این جنبش (و فضای آفریده شده) مبین یک نقطه‌ی عطف در حیات سیاسی جامعه‌ی ما و سرآغاز مرگ «ولایت فقیه» و سرنگونی جمهوری اسلامی است.

این جنبش گرچه در بدو امر با خاتمی و اعوان‌اش هم صدایی مایی دارد، اما در همان گام‌های نخست از آن فاصله می‌گیرد و خاتمی و اعوانش را در کنار «رهبر» و «انصار» اش می‌گذارد. این جدایی، محصول خامی جنبش دانشجویی نیست. بیان عمق و اصالت جنبشی‌ست که دارای خواست‌های روشن و متمایز از ولایت فقیه و نظام حاکم است. به همین خاطر نه وجه المصالحه می‌شود و نه امثال خاتمی می‌توانند چنین جنبشی را نمایندگی کنند. پیوسته نیست در سر «بزنگاه» خاتمی همراه با «رهبر عظیم الشان» فرمان به سرکوب آن صادر می‌کند.

۲- عکس‌العمل رژیم با همه‌ی سپهانه بودن و خشونت دامنشانه، یک عکس‌العمل «تدافعی» و از سرضد بود. چرا که برغم خواست‌هاسته بودن برخی ویرانگری‌ها و اعمال خشونت‌آمیز حزب‌الله، این جنبش جنبشی بود با شعارهای براندازی مستقیم ولایت فقیه و این جرم در دستگاه فکری نظام اسلامی و ولایت فقیه احتیاج به دادگاه و بررسی ندارد و مرتکبین جرم مستوجب اعدام بدون فوت وقت‌اند.

اما همین که تاکنون دستگیر شدگان اعدام نشده‌اند، نشان می‌دهد که رهبر و انصارش با این که جز کشتار و قلع و قمع راه دیگری نمی‌پسندند، گویی «صدای انقلاب شما را ... شنیده‌اند!»

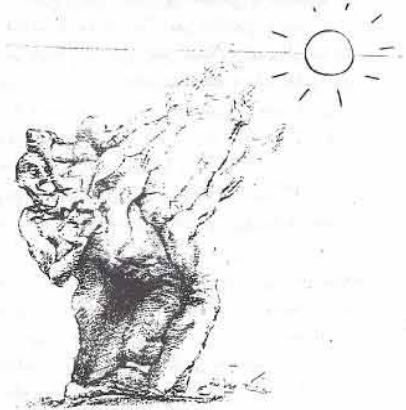
اما فراموش نکنیم که «رهبر عظیم الشان» و سایر هم‌پالکی‌ها و خط‌دهندگان رژیم برآوند که «اشتباه شاه» را تکرار نکنند!!

علما، شانس را با اشتباه، عوضی گرفته‌اند و انگار نمی‌دانند که «شانس شاه» در فرار از آتش خشم و کین مردم اساساً از «صدقه سر» بند و بست‌های خمینی با شیاطین بود که منجر به فرار شاه و تسلیم ارتش و خواباندن آتش انقلاب گردید!!

۲- آینده این جنبش را - برغم افت و خیزهای طبیعی هر جنبش - روشن می‌بینم. چرا که از پختگی نسبی و تجربه‌ی سرشاری برخوردار است. این جنبش مثل عموم جنبش‌های دانشجویی مشعل فروزان بر سر راه جنبش‌های دیگری خواهد شد که با سلسله‌ای از اعتراضات و اعتصابات، توده وسیع ستم‌دیدگان و مخالفین بالفعل ولایت فقیه و اعوان و انصارش را به تدریج متحد می‌کند و رژیم اسلامی این جرثومه فساد و تباهی را در گردابی از اعتصابات و اعتراضات و دفاع انقلابی، فلج خواهد کرد و سران چنایکتار آن را در دادگاه‌هایی هم چون «نورنبرگ» به محاکمه خواهد کشید.

\*

آنچه بر زیر می‌خوانید، بخش‌هایی از مقاله‌ی همکار عزیزمان ناصر مهاجر است که متأسفانه، به خاطر محدود بودن صفحات ویژه‌نامه، خلاصه شده است. با پوزش از خسروانگسار و همکارمان، امید که در شماره‌ی آینده اثرش بتوانیم من کامل آن را چاپ کنیم.



## پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها

ناصر مهاجر

همه کار، کرده‌اند تا که دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی کشور را «اسلامی» کنند و دانشجویان ایران را به «صراط مستقیم»، راهنمای، با خشونت دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی را بستند؛ شماری از رشته‌های درسی را «غیر ایرانی» خواندند و از بن برانداختند؛ دانشجویان و استادان «غیر مکتبی» را اخراج کردند و دانشگاه را از وجودشان «پاک» ساختند؛ خودی‌هاشان را بدون از سر گذراندن آزمون سراسری به دانشجویی پذیرفتند و دانشگاه را از آن‌ها انباشتند؛ آزمون سراسری را با پیرایه‌های سیاسی- عقیدتی برآمختند و گزینش دانشجویان «غیرخودی» را به گذشت از هفت‌خوان تفتیش عقیده مشروط نمودند؛ نیز زندگی دانشگاه را به «انجمن‌های اسلامی» سپردند و «پسپج دانشگاهی» را به نظارت بر رفتار و کردار دانشجویان گماشتند. بدین سان دانشجویان را به پیروی از شعارها و منجاری‌های قرون وسطایی مجبور ساختند و هفده سال تمام، همه‌ی ظرفیت زیرکویی‌شان را به کار آوردند که دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی اسلامی گردیدند و دانشجویان داخل کشور دست پرورده‌شان شوند و به «صراط مستقیم» افتند.

با این همه و به رغم اراده‌ی آهنین و خشونت افسارگسیخته‌شان، «انقلاب فرهنگی» شان تام و تمام کارساز نیافتاد و هم چنان که بر امر بازسازی اسلامی جامعه و ساختمان «ام‌القرای مسلمین جهان» و امانتند، در ساختمان دانشگاه اسلامی نیز وامانددند. دانشگاه و دانشجو، هم چون بیشتر طبقات و قشرهای غیرسنستی

جامعه، به الگوی جامعه‌ی اسلامی‌شان تن نداد، رفته رفته راه نافرمانی پیش گرفت و یکی از نمودهای بحران اقتدار حکومت ناسازگار با زمان شد.

شکست نقشه‌ی «جنگ، جنگ تا فتح کریلا» و برنامه‌ی «صدور انقلاب اسلامی» - که به معنای در نیمه راه رها کردن اتوبیای واپس‌گرایانه‌شان بود، و نیز واپس‌نشینی همه سویه‌شان در استراتژی ساختمان «ام‌القرای مسلمین»، هم بحران و بن‌بست‌شان را بیش از پیش به نمایش می‌گذازد و هم جریان‌های دوراندیش‌شان را به بازاندیشی بویاره‌ی راه رفته‌ای می‌نشانند که جمهوری اسلامی‌شان به زوال کشانده بود و به لبه‌ی پرتگاه، و آن گاه که طیف دوراندیشان و واقع‌گرایان‌شان گرد سید محمد خاتمی می‌آیند و در برابر جناح کوتاه‌بین و محافظه‌کار قد برمی‌افرانند، دانشجویان - چه اسلامی‌های سرخورده‌ای که واقعیت‌گرا شده‌اند و چه غیراسلامی‌های آزادی‌خواه - از فرصت بهره جستند، به جنب و جوش برآمدند و پیشاپیش موج حمایت از اصلاحات قرار گرفتند.

اگر جنبش دانشجویان اسلامی واقعیت‌گرا و سازمان‌های اصلی آن «دفتر تحکیم وحدت» و «انجمن‌های اسلامی» - که از پیدایش تا هم اینک پیوسته در پیوندی تنگاتنگ با جناحی از حکومت بوده‌اند - در پی کنار زدن طیف راست محافظه‌کار و کوتاه‌بین از رکن‌های قدرت سیاسی می‌باشند و تثبیت موقعیت طیف دوراندیش و اصلاح‌گر. جوشش دانشجویان آزادی‌خواه غیراسلامی در جهت به عمل درآمدن هر چه زودتر اصلاحات و آزادی‌های نوید داده شده بوده است و گشایش هر چه بیشتر فضای فرهنگی و سیاسی جامعه. این‌ها که رنگین‌کمانی از گرایش‌های فکری و سیاسی را بازمی‌تابانند - از دین‌باوران ملی (مصدقی) گرفته تا ملی‌گرایان دین‌پلور (اسلام به روایت دکتر شریعتی، مهندس پازرگان و عبدالکریم سروش)، از لیبرال‌های ملی‌گرا گرفته تا ملی‌گرایان دمکرات تا چپ‌های آزاداندیش، از روز پیروزی خاتمی بر فاطق نوری، پای‌بندی‌شان به آزادی، تجسد باوری و ترقی‌خواهی را آشکار می‌سازند و به آهنگ پیکار دمکراتیک شتابی تازه می‌بخشند. روند رشد یابنده‌ی تکاپوشان بر تکاپوی «انجمن‌های اسلامی» و «دفتر تحکیم وحدت» نیز می‌افزاید که حالا می‌خوانند در ابران وفاداری به «جامعه‌ی ملنی» و آزادی اندیشه از بگرنادیشان پس نمانند.

جان گرفتن دانشگاه‌ها و به جنب و جوش بر آمدن نهادهای آموزشی کشور، اما خواب از چشم سازمان امنیت و اطلاعات جمهوری اسلامی نمی‌ریاید. ساواما چهار چشمی دانشجویان را می‌پاید. به وسیله‌های گوناگون. به وسیله‌ی مسئولین نهادها و تشکلهای دانشجویی‌ای که بر ساختار حکومت تنیده‌اند. و نیز به وسیله‌ی «سربازان گمنام امام زمان». ساواما مهار وضعیت را نیز در دست دارد. باز هم به وسیله‌های گوناگون. بیش از همه اما به وسیله‌ی نیروهای انتظامی و حزب‌اللهی‌های چماق‌دار زیر فرمانش که وظیفه دارند در گردهمایی‌ها و همایش‌ها - به ویژه در بیرون دانشگاه - وحشت برپاکنند و دانشجویان را بترسانند. سبک و سیاق کارشان هم چنین بوده است: نیروهای انتظامی برای برقراری «نظم» و امنیت، به محل برنامه گسیل می‌شوند و به دیدبانی می‌ایستند. سپس دارو دسته‌های کوچک و بزرگ حزب‌اللهی وارد میدان می‌شوند با سردان شعر و شعارهای تحریک‌آمیزی به اخلاص در برنامه می‌پردازند، به بهانه‌ای دعوا راه می‌اندازند و با چوب و چماق به دانشجویان حمله می‌کنند. تنش و تشنج که بالا می‌گیرد نوبت به نیروهای انتظامی می‌رسد که پا پیش‌گذارند، حزب‌اللهی‌ها را پراکنده سازند و شماری از طرفین درگیر را بازداشت کنند. بازداشت شدگان، چند ساعتی را در بازداشت‌گاه می‌گذرانند و پس از احراز هویت، به قید ضمانت آزاد می‌شوند. با همین سبک و سیاق همایش صدمین سالگرد زاد روز محمد مصدق را مورد حمله وحشیانه خود قرار می‌دهند (۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۸) اجتماع پارک لاله بهم زده شد (نوم خرداد ماه

سال جاری) و چندین گردهمایی دیگر که مجوز قانونی هم داشت، نیمه کاره ماند. دیگر تردیدی برجا نمانده است که «افزایش چشمگیر عملیات وحشت پراکنی و مرگ آفرینی و گسترش فضای «تنش» به دست گروه‌های «فراقانونی» سیاستی آگاهانه و حساب شده است و رویه‌ی دیگر طرح «توسعه سیاسی» شان (۱).

ماجرای این قرار است که شب پنجشنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۷۸، نویست تن از دانشجویان دانشگاه تهران، به ابتکار اعضای «دفتر تحکیم وحدت» در کوی دانشگاه گردهم می‌آیند. به مجرد خبردار شدن از بسته شدن روزنامه‌ی «سلام»، پس از چندی گفت‌گو به این نتیجه می‌رسند که بر اعتراض به بسته شدن «سلام» و «کلیات طرح اصلاح مطبوعات» که در همان روز به تصویب اکثریت مجلس می‌رسد، و محدودیت‌های بیشتری برای مطبوعات به همراه می‌آورد، راهپیمایی محدودی کنند. پس از خوابگاه بیرون می‌زنند و به سمت دانشکده‌ی فنی و تقاطع خیابان کارگر و بزرگراه حرکت می‌کنند. حالا نزدیک به ۵۰۰ نفرند. شعار می‌دهند: «آزادی مطبوعات، سلامت جامعه؛ توسعه‌ی سیاسی، ضرورت جامعه؛ طرح سعید امامی، مالفای پاید کرد؛ «با چوب و سنگ و تیشه، همیشه، همیشه؛ خاتمی نمی‌شه؛ «آزادی اندیشه، همیشه، همیشه؛ خاتمی خاتمی حمایت می‌کنیم؛ «دانشجوی مردمی، سلام تو بسته نیست؛ «مرگ بر انحصار، مرگ بر استبداد؛ «سلام افساء می‌کند، دادگاه ملقاء می‌کند» (۲).

«مجلس فرمایشی، انحلال، انحلال» (۳). راه پیمایان، نزدیک ساعت ۵ صبح راه پیمایی آرام و مسالمت‌آمیزشان را پایان می‌دهند و به کوی دانشگاه باز می‌گردند. نیروهای انتظامی و پلیس ضد شورش در نور و بر کوی دانشگاه مستقر شده‌اند (۴) ساعت چهارصبح، هنگامی که بیشتر دانشجویان در خوابند، فرمان حمله داده می‌شود. رنگبار گلوله از هر سو به خوابگاه‌ها می‌بارد. سرانجام کوی دانشگاه به دست نیروهای انتظامی افتد و چماق دارهائی که لباس شخصی به تن دارند، وحشی و بی‌رحم‌اند و از هیچ خشونت‌ی فروگذار نیستند. حتا از پرتاب دانشجویان از پنجره اتاق‌ها در نمی‌گذرند. وحشیگری و وحشت آفرینی‌شان تا ساعت هفت صبح ادامه دارد. در این ساعت است که کوی دانشگاه را ترک می‌کنند. اما منطقه را ترک نمی‌کنند. آن را محاصره می‌کنند. حالا صدای آمبولانس‌هاست که به گوش می‌رسد و رفت و آمد بهیاران و پرستارانی که از ویرانگده‌ی پر از خورده شیشه، کشته‌ها و مجروح‌ها را بیرون می‌کشند. شماره دقیق کشته‌ها و زخمی‌های این تبهکاری، دانسته نشد. «گفته می‌شود در این هجوم سه یا چهار نفر دانشجو کشته شده‌اند و حدود سیصد دانشجو نیز مجروح و حدود چهارصد تن از دانشجویان بازداشت شده‌اند» (۸).

هشت صبح جمعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، دانشجویان در برابر در ورودی کوی دانشگاه حلقه می‌زنند و شعار سر می‌دهند: «عزا، عزاست امروز، دانشجوی مسلمان صاحب عزاست امروز». اما سرکوبگران امان نمی‌دهند و «... بار دیگر نیروهای ضد شورش و افرادی که لباس شخصی بر تن داشتند به محوطه‌ی داخلی دانشگاه هجوم برند ...»

تا نیم‌روز، حادثه‌ی دیگری رخ نمی‌دهد؛ الا از راه رسیدن دسته‌های چماق‌دار که هم چون سه چهار سال اول انقلاب ۱۳۵۷، برخی دو ترکیه بر موتور سیکلت سوارند و برخی در گروه‌های هفت هشت نفره رجز می‌خوانند و هلمن مبارز می‌خواهند. صدای اذان ظهر که بلند می‌شود، گروهی از دانشجویان در برابر در اصلی کوی دانشگاه به نماز جماعت می‌ایستند. حالا نوبت حزب‌اللهی‌های چماق‌دار است که به انبیت و آزار دانشجویان برآیند. دانشجویان خویشتن دارند؛ نمازشان را می‌خوانند و سپس به دادن شمارهایی بسنده می‌کنند. «مرگ بر استبداد»؛ «۱۸ تیر، ۱۶ آذر ماست».

ترگیری‌های پراکنده چند ساعتی ادامه پیدا می‌کند.

دانشجویان هم در رویدی کوی دانشگاه چند حلقه لاستیک و یک دستگاه یخچال تخریب شده توسط گروه فشار را به آتش می‌کشند. (۱۱) شمارشان دم به دم بیشتر می‌شود. دانشجویانی که در کوی دانشگاه زندگی نمی‌کنند و نیز دانشجویان دیگر دانشگاه‌ها و نهادهای آموزش عالی تهران، از هر سو به سوی کوی دانشگاه روانند، گرچه صدا و سیما سیاست سکوت پیشه کرده است و در خطبه‌های نماز جمعه هم کلامی از این بیدادگری به زبان نیآورده‌اند.

اعضای دفتر تحکیم وحدت و سخت در تکاپو هستند و تماس با مقامات دولتی. در جا جلسه‌ای هم برگزار می‌کنند؛ با شرکت بسیاری از دانشجویانی که سر و صورتشان زخمی است و لباس‌هایشان پاره پاره. در تن از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت اعلام می‌کنند که به زودی سازمان‌شان اعلامیه‌ای درباره‌ی این شبیخون وحشیانه که بی‌ریی با «قتل‌های زنجیره‌ای» و طرح محلولیت مطبوعات نیست، صادر خواهد کرد. گفته می‌شود که خلیلی عراقی، رئیس دانشگاه تهران، در اعتراض به حمله‌ی نیروهای انتظامی استعفا کرده است. دانشجویان می‌گویند که دکتر معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی هم باید استعفا دهد؛ همه رؤسای دانشکده‌های دانشگاه تهران و لطیفان فرمانده نیروهای انتظامی، دانشجویان بازداشت‌شده نیز فوری و بی‌قید و شرط باید آزاد شوند.

پیش از این که شب سایه‌ی سنگین خود را بر شهر بیندازد و پرچم‌های سیاه، نورا نور کوی دانشگاه افزایش شوند، شماری از چهره‌های جناح اصلاح طلب و سپس محمد رضا خاتمی دبیر کل حزب مشارکت اسلامی و برادر رئیس جمهور به همراه یکی از رؤسای دانشگاه‌های علوم پزشکی به میان دانشجویان می‌آیند. کوشش برای آرام کردن دانشجویان به جایی نمی‌رسد. از این گوشه و آن گوشه فریاد «خاتمی، خاتمی بیاید» به گوش می‌آید. هشت و نیم شب سر و کله‌ی وزیر کشور، موسوی لاری پیدا می‌شود. می‌گوید که در حال بررسی هستیم تا دستورهایندگان و مجازات اجراکنندگان این حمله شناسایی و مجازات شوند. (۱۲) سپس از دانشجویان می‌خواهد که به خوابگاه بازگردند و حواس‌شان را جمع امتحان‌های آخر سال کنند و بگذارند که مسئله از راه مجراهای قانونی پیگیری شود. سر آخر هم در می‌آید که دستور می‌دهم مأموران و گروه‌های فشار محل را ترک کنند و اگر گروه فشار نبود، آنان را بستگیر می‌کنم. (۱۳) در این جاست که دانشجویان به خشم می‌آیند و فریاد برمی‌آورند: وزیر کشور، استعفا، استعفا! (۱۴) در این هنگامه، دفتر تحکیم وحدت به مدت یک هفته اعلام عزای عمومی می‌کند؛ از دانشجویان می‌خواهد که در جلسه‌های امتحان شرکت نکنند و برای ابراز هم‌بردی به کوی دانشگاه نروند. (۱۵)

واقعیت ماجرای خونین خوابگاه دانشگاه تهران، اما، از «صدا و سیما» جمهوری اسلامی گزارش نمی‌شود. پس از بیست و چهار ساعت هم که سیاست سکوتش را می‌شکند، گزارشی کژ و کور می‌پراکند و سخت کم‌رنگ: (۱۶)

نیروهای انتظامی کنترل اوضاع را برعهده دارند. اما کوی دانشگاه آرام نیست. آزار و انیت دانشجویان تا نیمه شب ادامه دارد. برنامه‌ریزی برای تداوم مبارزه نیز، «دفتر تحکیم وحدت» دانشجویان را به حضور در مسجد فراخوانده است؛ برای اجرای مراسم عزاداری. انجمن اسلامی دانشگاه تهران اما از دانشجویان خواسته است که در برابر در رویدی دانشگاه گردآیند برای اعتراض.

بامداد روز شنبه، دانشگاه تهران پر است از دانشجو. خیابان‌های پیرامون دانشگاه هم از جمعیت موج می‌زند. بسیاری «سریندها و بازوبندهای سیاهی را به سر و بازوی خود بسته‌اند» (۱۷) از نیروهای انتظامی خبری نیست. حزب‌اللهی‌ها و دار و دسته‌های چماق‌دار هم حضور محسوس ندارند. یکی بو پار که در حاشیه‌های میدان انقلاب آفتابی می‌شوند، از ترس

واکنش تهاجمی دانشجویان خشمگین زود ناپدید می‌گردند.

همایش دانشجویان با سخنرانی یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه تهران آغاز می‌شود:

«در تمام تجمعات گذشته ما کتک خورده‌ایم و کسانی که ما را کتک زده‌اند بر زیر پوشش حمایت از رهبر این کار را کرده‌اند. این بار رهبر باید پاسخگو باشد...» (۱۸)

فریاد «قصاص»، دیگر فریادها را فری می‌شکند. اما به زودی «مرگ بر استبداد» هم اوج می‌گیرد و دانشجویان بیدار است. از انحصار بیزار است. نماینده ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی پشت تریبون قرار می‌گیرد. «پس از اظهار تأسف عمیق خود سبب ... واقعه را مزبوران داخلی استکبار قلمداد می‌کند، با واکنش تند دانشجویان رویه‌رو می‌شود» (۱۹)

آن که پس از نماینده‌ی آیت‌الله خامنه‌ای بلندگو را به دست می‌گیرد، اعلام می‌کند تا زمانی که به خواسته‌های دانشجویان پاسخ داده نشود، اعتراض ادامه دارد؛ به صورت تحصن. در این زمان دسته‌های چماق‌دار و ساوامایی‌هایی که لباس شخصی به تن دارند از کم شدن جمعیت دانشجویان استفاده [می‌کنند] و با سلاح سرد به آن‌ها حمله [می‌شوند]. نیروهای انتظامی هم به میدان می‌آیند. در مسجد دانشگاه فضای دیگری حاکم است. دکتر خلیلی عراقی استعفای خود را از مدیریت دانشگاه تهران از پشت تریبون اعلام می‌کند.

پس از او دکتر معین فر حرف می‌زند و استعفایش را به گوش دانشجویان می‌رساند و سپس نماینده‌ی استادان، نجفعلی حبیبی استعفای دسته جمعی رؤسای دانشگاه شهر تهران را به آگاهی عموم می‌رساند. ترجیح‌بند گفته‌های همه‌شان این است که «این اقدام مشکوک»، «کار گروه فشار» است و در جهت به آشوب کشیدن جامعه و اخلاص بر روند توسعه‌ی سیاسی و تضعیف نظام جمهوری اسلامی. (۲۰) در همین نشست است که سخنگوی دفتر تحکیم وحدت، نسبت به «افراط‌گرایی‌هایی که برای بنام ساختن جنبش دانشجویی قصد انجام حرکات تدریجانه را دارند» هشدار می‌دهد. موقعیت این‌ها از همه دشوارتر است. به عنوان بخشی از طیف نیروهای اصلاح‌گر بر قدرت، باید حریم و حرمت مقدسات جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را پاس دارند؛ از هرگونه تدریجی‌گری کنند و صدای اعتدال و منطق و قانون را پژواک دهند و با دانشجویان به گونه‌ای مرامی و مدنی نمایند. هم از همه این رویت که در همین شب پیمانی‌ای می‌دهند و از همه دانشجویان و عموم مردم و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی کشور، می‌خواهند به جای راه پیمایی و گردمایی خیابانی، «از ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۲۰ تیر، در محل کوی دانشگاه تهران تحصن کنند». (۲۱) خواسته‌های شان را هم به این شکل جمع می‌بندد: ۱- برکناری و محاکمه‌ی تیمسار لطیفان ۲- افشای و محاکمه‌ی مسببین حادثه‌ی اخیر از صدر تا ذیل ۳- عذرخواهی رسمی شورای امنیت ملی و اعاده‌ی حیثیت دانشجویان ۴- تقویض اختیارات کافی به وزارت کشور در مورد نیروهای انتظامی (۲۲). در راستای همین سیاست گفتگو با حجت‌الاسلام مهدوی کروی را در بوق می‌گذارند. در همین شب در مسجد نوید داده که «قرار است با گروه‌های خویر و انصار حزب‌الله برخورد شدید شود» (۲۵)

دانشجویان که بیرون مسجد و پیرامون در اصلی کوی دانشگاه، گوشه‌شان را بین حرف‌ها بدهکار نیست، و تسلیم اعضای دفتر تحکیم وحدت نمی‌شوند؛ حرکت خود را به کوی دانشگاه محدود نمی‌کنند؛ به سوی مردم می‌روند و درشان را با آن‌ها در میان می‌گذارند. «انصار جنایت می‌کند، رهبر حمایت می‌کند؛ «خاتمی، خاتمی، حمایت کجا رفت؟»، «زنگ انشاء تمام شد، زنگ حساب شروع شد»؛ راه پیمایی آرام دانشجویان، در خیابان‌های کارگر، فاطمی، ولی عصر و پلوار کشاورز، تا ساعت دو بامداد به ترازی می‌کشند. بی‌هیچ حادثه‌ی چشمگیری، بدون درگیری، چه بسا به دلیل

سیاست تحریک نکردن دانشجویان و اطمینان خاطر شورای عالی امنیت ملی از تمهیداتی که برای فروکش پیکار دمکراتیک مورد استفاده قرار داده‌اند. و از جمله «تشکیل گروه ویژه برای رسیدگی به علل و عوامل واقعه دانشگاه، جبران خسارت، آزادی دستگیر شدگان و...» (۲۷) اعلامیه‌ی «شورای عالی امنیت ملی» در روزنامه‌های روز یکشنبه ۲۰ تیر می‌آید. آشکار است که هدفی جز آرام ساختن دانشجویان ندارد و امیدوار کردنشان. توده‌ی دانشجو اما نه آرام می‌شود و نه امیدوار. می‌داند که هم‌زمانش در بنیاد و خودش دل‌نگران. می‌بیند که اعلامیه کلامی درباره‌ی بازداشت و محاکمه‌ی «عاملان و آمران» شبیخون وحشیانه به کوی دانشگاه در بر ندارد.

از پاسخ رئیس جمهوری اسلامی به استعفا نامه‌ی وزیر فرهنگ و آموزش عالی نیز شکست زده است.

«می‌خواهم که هم چنان محکم و استوار مسئولیت خطیرتان را ادامه بدهید... همه باید بدانیم که در شرایط حساس کشور، آرامش و پرهیز از هر گونه خشونت و تشنج اساسی‌ترین نیاز کشور و لازمه‌ی مهم توسعه سیاسی است...» (۲۸)

پس شبیخون بی‌رحمانه به دانشگاه و خیانت وحشیانه‌ای که در سرگاه ۱۸ تیر روی داده، سرنوشتی چون ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای در پیش دارد. استعفاها هم میان تهی‌ست و نمایشی. اعلامیه‌های غلط و شداد احزاب و گروه‌ها، اسم و رسم دارانشان، بیشتر برای خالی کردن زیر پای حریف محافظه‌کار و نزدیک بین است تا همبستگی و استین با دانشجویان اندوهگین.

خیابان‌هایی که به دانشگاه تهران راه می‌برند، پر است از جوانان. دم در دانشگاه تهران غلظه است، بانگ فریادها فرومی‌نشیند. «برادر دانشجو، اتحاد، اتحاد»؛ «عزا عزا است امروز، دانشجو بی‌پناه صاحب عزاست امروز»؛ «ما منتظر خاتمی هستیم، هیچ جا نمی‌ریم، همین جا هستیم». چشم دانشجویان به چماق‌داران و سازمان امنیتی‌ها که می‌افتد شمارها دیگر می‌شود. «چوب و چماق و چاقو، دیگر اثر ندارد»؛ می‌کشم، می‌کشم، آن که برانم کشت. در مهلکه‌ای که ساخته‌اند، گیر می‌کنند و به دست دانشجویان می‌افتند. در این جاست که موتور سیکل‌شان به آتش کشیده می‌شود. کتک می‌خورند. گاه بازداشت می‌شوند؛ به دست دانشجویان و در داخل دانشگاه (۲۹)

داخل دانشگاه آرام است و امن. «شورای تحصن کوی دانشگاه» مسئول حفظ امنیت است. جلسه‌ی دفتر تحکیم وحدت، رونق یافته به خاطر حضور چهره‌های شناخته‌شده‌ی جناح اصلاح‌گر که یک به یک پشت بلندگو می‌روند و از «حادثه‌ی زشت و تلخ» کوی دانشگاه اظهار تأسف می‌کنند.

همه هم دل‌نگران روند رویدادها هستند، از عبدالله نوری گرفته تا هاشم آغاچاری. (۳۱) حبیب‌الله پیمان و عزت‌الله سبحانی اما پیچیده‌تر از سایرین درباره‌ی «ضرورت حفظ آرامش»، «پرهیز از شمارهای تند و درگیری» داد سخن می‌دهند. (۳۲)

شب که فرامی‌رسد، تکاپوی دم در دانشگاه بیشتر می‌شود. نیروهای انتظامی در خیابان‌های نور و بر دانشگاه استقرار یافته‌اند و نیز در خیابان‌های مرکزی شهر. دسته‌های چماق‌دار هم از سویی به سویی روانند و رفت و آمدها را کنترل می‌کنند. جوانانی با پیمانی‌بند حزب ملت ایران سرانجام از چنگشان در می‌روند و به انبوه دانشجویان می‌پیوندند. مردم هم گروه گروه خود را به دانشجویان می‌رسانند. (۳۳) دانشجویان در گروه‌های کوچک و بزرگ سرگرم گفت و گو هستند. ولوله در میانشان افتاده، بیشترشان برآنند که در خیابان‌های مرکزی راه پیمایی کنند. اعضای دفتر تحکیم وحدت مخالفند و می‌گویند هواداران راه پیمایی را متقاعد کنند که از این کار بپرهیزند. «دانشجویان و مردم بدون توجه به درخواست اعضای دفتر تحکیم وحدت که به طور مرتب حاضران را به باقی ماندن در محوطه‌ی کوی دانشگاه تشویق می‌کردند، به راه پیمایی

می‌پردازند» (۲۵) نیروهای انتظامی و پلیس ضد شورش، در تقاطع کارگر شمالی و شهید گمنام به پراکنده کردن راه پیمایان بر می‌آیند. شماری از دانشجویان و مردم روی زمین می‌خوابند و راه حرکتشان را سد می‌کنند... (۲۶) راه پیمایان به حرکتشان ادامه می‌دهند و به سمت وزارت کشور می‌روند. شمارشان پیوسته بیشتر می‌شود. شعارهاشان هم تندر. «فرماندهی کل قوا، استعفا، استعفا»؛ «حکومت مرا، الغاء باید گردد»؛ «قاتلین فروهر، زیر عبا رهبر».

در این حیث و بیص است که «شورای عالی امنیت ملی» دومین «اطلاعیه» اش را صادر می‌کند مبنی بر دستگیری چند تن از عوامل حمله به دانشگاه، برکناری...

اطلاعیه‌ی شماره ۳ شورای عالی امنیت، تفاوت چندانی با اطلاعیه‌های قبلی ندارد. آشکار است که هراسیده‌اند و اطمینان خاطر اولیه‌شان را به فروکش پیکار دمکراتیک از دست داده‌اند. سیاست پافشاری بر مواضع بنیادین و کوتاه آمدن در زمینه‌هایی را پیش گرفته‌اند.

وضعیت حساس‌تر از آن است که بخواهند هم چون ماجرای «قتل‌های زنجیره‌ای» چند ماه پیش به پای هم بپیچند و دست هم دیگر را رو کنند... در ضرورت برقراری نظم و آرامش و برخورد با نافرمایان روشن‌اند و رگ «هیئت دولت این مسئله را پیگیری خواهد کرد و با ایمانی که به هوشیاری و آگاهی دانشجویان عزیز دارد مطمئن است که بدخواهانی که به دنبال سوء استفاده از اجتماعات دانشجویان هستند راه به جایی نخواهند برد». بر همان محوری استوارند که «شورای عالی امنیت ملی» شان رسم کرده است. در بیان و زیان هیئت دولت سید محمد خاتمی، واژگان فریبده‌اند و بی ربط با واقعیت‌ها. «دفتر تحکیم وحدت» اطلاعیه‌ای می‌دهد و اعلام می‌کند که «هرگونه حرکت افراطی و خارج از روال قانونی مورد تأیید نبوده و این دفتر مراسم خود را با مجوزهای قانونی پیگیری نموده و مسئولیت هرگونه عملکرد غیر قانونی اعم از راه پیمایی یا هر عمل خارج از چارچوب مراسم رسمی به عهده خائیان است». «انجمن‌های اسلامی» اما تا این‌جا پیش نمی‌روند و کماکان می‌کوشند که از مرزبندی با نگراندیشان هیئت دانشجویی خودداری، برخی‌شان حتا هشدار «شورای عالی امنیت ملی» را نادیده گیرند و به «خواست‌های دانشجویان»، خواسته‌های تازه‌ای می‌افزایند و آن را فهرست‌وار اعلام می‌کنند.

۱- معرفی و محاکمه‌ی علنی آمران و مجریان حادثه‌ی خونین کوی دانشگاه ۲- خبر رسانی صریح و صحیح از سوی دبیرخانه شورای امنیت ملی به نور از مصلحت‌اندیشی‌های غیر معقول ۳- تحویل جنازه‌ی شهدا و اجازه برگزاری مراسم تشییع و سوگواری ۴- واگذاری کامل و بدون قید و شرط نیروی انتظامی به وزارت کشور به عنوان پیش شرط حفظ آرامش و امنیت اجتماعی ۵- چیران خسارت‌های مادی و معنوی دانشجویان ۶- مشخص شدن دست‌های پنهانی که از گروه‌های فشار و خشونت طلب حمایت می‌کنند و برچیده شدن بساط فعالیت‌های غیرقانونی این نهادها و گروه‌ها از مراکز علمی و فرهنگی ۷- تغییر نام خیابان کارگر شمالی به خیابان ۱۸ تیر به یادبود شهدای حادثه‌ی خونین دانشگاه.

بیانیه «انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده حقوق و علوم انسانی»، گرایش عمومی دانشجویان را باز می‌تاباند. خبر حرکت‌هایی دانشجویی در رشت و شاهرود و یزد و کرمان و رفسنجان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان و... را می‌شنوند و خبر امواج همبستگی سراسری را. مصمم‌تر می‌شوند... اعضای «دفتر تحکیم وحدت»... و اعضای انجمن اسلامی هم بر حرکت در چارچوب قانون تأکید دارند... مدافعان و مخالفان سرگرم گفت‌وگو هستند، ناگهان صدای تیری شنیده می‌شود. فضا سخت متشنج است. یکی از شعارهایی که سرداده می‌شود، این است، «می‌کشم،

می‌کشم، آن که براندم کشت». اعضای دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی می‌کوشند که جمعیت را آرام کنند. کسی پشت بلندگو می‌رود که «پیام همبستگی‌ی رهبر انقلاب را بخواند. صدای هوست که بلند می‌شود و سپس «فرمانده کل قوا، استعفا، استعفا»، «مرگ بر دیکتاتور»... سرانجام «برخی از دانشجویان با سردادن شعار به سمت در اصلی دانشگاه حرکت کردند و با وجود مخالفت عده‌ای از حاضران... به سمت چهار راه ولی عصر حرکت کردند... رهگزاران به آن‌ها می‌پیوندند. شماری سینه می‌زنند و حالت عزاداری را دارند. شماری فریاد می‌زنند «آزادی اندیشه، با ریش و پشم نمی‌شه». شماری شعار می‌دهند «آزادی اندیشه، همیشه، همیشه». حدود ساعت ۱۳ و ۲۰ دقیقه در حالیکه جمعیت به چند متری میدان ولی عصر رسیده بود، نیروهای ضد شورش... به سوی تظاهر کنندگان گاز اشک‌آور پرتاب کردند... یک تظاهر کننده واژگون شد... تیر اندازی هوایی... یک فروند هلی‌کوپتر نیروی انتظامی با کم کردن ارتفاع خود تلاش کرد تا حاضران را متفرق کند... در تمام این مدت عده‌ای تلاش می‌کردند تا مانع حرکات تند تظاهر کنندگان شوند. همین افراد جمعیت را به سمت خیابان انقلاب و دانشگاه تهران هدایت کردند... تظاهر کنندگان سپس [از برابر چماق‌دارانی که رویروی دانشگاه صف کشیده بودند، گذشتند] وارد دانشگاه تهران شدند. عکاس روزنامه‌ی کیهان - صدای حزب‌اللهی‌های در آتش - صفحه را این چنین می‌بیند، «آن سو بختگان و پسرانی که هیچ شباهتی به مردم ما نداشتند و این طرف جوانان و مردانی که نور ایمان بر چهره‌هاشان درخشش داشت».

در کوی دانشگاه دوباره ولوله افتاد. نزدیک به ۵۰ نفر از راه پیمایان زخمی شده‌اند. ۲۰ تن شان، زن هستند. اما دانشجویان پزشکی جز باند و آب چیزی ندارند. حال برخی وخیم است. گروهی از مهاجمین با لباس شخصی مسلح به کلت کمری می‌خواهند وارد دانشگاه بشوند. اما دانشجویان با بستن در و پرتاب سنگ و چوب از ورود آنان جلوگیری می‌کنند. گفته می‌شود ۶۰ تن بازداشت شده‌اند. دسته‌های چماق‌دار، دست در دست ساواما در کار شکار دانشجویانند. هرم بر شمارشان افزوده می‌شود. با اتوبوس‌های بولتی به خیابان‌های پیرامون دانشگاه گسیل می‌شوند. از مسجد الجواد، در میدان ۲۵ شهریور.

بر شمار مردمی که پیرامون دانشگاه گرد آمده‌اند هم هرم افزوده می‌شود. برای حمایت از دانشجویان آمده‌اند و یاری‌شان. حضورشان اما برای دار و دسته‌های چماق‌دار و نیروهای امنیتی و انتظامی، تحمل پذیر نیست. پس دستور می‌دهندشان که «متفرق» شوند... مورد حمله‌ی وحشیانه صدها چماق‌دار موتور سوار و پیاده قرار می‌گیرند... تا فردا سه شنبه ۲۲ تیر ۱۳۷۸ نیروهای انتظامی هم چنان در پیرامون خوابگاه کشیک می‌دهند....

عنوان بزرگ همه روزنامه‌ها، درباره‌ی حرف‌های دیروز «رهبر» است. به همان ترتیبی که در چنین موقعیت‌هایی حرف می‌زند: که قلیش از این «حادثه تلخ» و «حمله ناروا» جریحه‌دار شده است و دستور داده که هیستری بر باره‌ی این موضوع تحقیق کند: ولی دانشجویان باید هوشیار باشند «دست‌های پنهان» را در این ماجرا می‌بیند....

«مجاهدین خلق»، بخالت خود را در این مبارزه دانشجویی و راه پیمایی‌های خیابانی تکلیف کرده‌اند. بیزاری جستن گروه‌ها و جریان‌ها و شخصیت‌های طیف «اصلاح‌گر» حاکمیت از «حرکت‌های افراطی و غیر قانونی» دانشجویان! ابرار: «رد پای گروه‌ها...»، «حساب دانشجویان از توطئه‌گران جداست»؛ رسالت: «رییس جمهور، اساسی‌ترین نیاز کشور آرامش و پرهیز از خشونت است»؛ کیهان: «گزارش تکان دهنده از بازجویی چند شهروند توسط عوامل یک گروهک در کوی دانشگاه»؛

به رغم همه‌ی خط و نشان‌ها... هزار نفری دم در

دانشگاه گرد آمده‌اند... به هشدار چند باره‌ی نیروهای انتظامی با شعار جواب می‌دهند. «برابر ارتشی، چرا برابر کشی» و هنگامی که نیروهای انتظامی و امنیتی با خشونت یورش می‌برند، دم می‌گیرند: حکومت زور نمی‌خوایم، پلیس مزبور نمی‌خوایم. توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد. چماق‌دارها، امان نمی‌دهند... جنگ و گریز به میدان انقلاب می‌کشند. «امنیتی‌ها و چماق‌داران به چند بانک حمله می‌کنند و مغازه‌ها را غارت» این شگرد تازه‌شان است که دیروز رخ شد...

در سایر خیابان‌های تهران اما «نهضت ادامه دارد». جنگ و گریز نیز. در خیابان لاله‌زار، میدان امام خمینی، میدان بهارستان، خیابان جمهوری و حتا نور و بر بازار بزرگ تهران. اما خیابان‌های مسود شده بوی ترس و سراسیمگی می‌دهند:

با این همه دانشجویان تنها نیستند. توده‌ی جوانان جامعه و تپی نستان شهر هم به آن‌ها می‌پیوندند. شعارها تند است و بیان کننده بیزاری‌شان از جمهوری اسلامی و سید علی خامنه‌ای: «مرگ بر خامنه‌ای»، «سید علی پینوشه، ایران شیلی نمیشه». در همه جا، کم و بیش از حمایت مردم برخوردارند.

کمی پس از سرکوب جنبش دانشجویی و اجتماع موتور سواران انصار حزب‌الله در برابر خبرگزاری جمهوری اسلامی، «رهبر انقلاب» پیامی انتشار می‌دهد. این بار، به «فرزندان دانشجویی» ش نیست، به «فرزندان بسیجی» اش است. او در این پیام که از اخبار ساعت ۹ شب «صدا و سیمای جمهوری اسلامی» پخش می‌شود دانشجویان مبارز را «جمعی اشرا» می‌خواند که با «کمک و همراهی برخی از گروه‌های سیاسی و رشکسته و با تشویق و پشتیبانی دشمنان خارجی در وسط تهران» به فساد و تخریب اموال و ارباب و عریه جویی پرداخته و مسئولان امنیت عمومی «می‌خواهد که» با درایت و قسرت، عناصر مفسد و محارب را «که جزای‌شان در قانون مجازات‌های جمهوری اسلامی برابر با مرگ است، سر جای خود بنشانند. سپس رییس جمهور بر صفحه‌ی تلویزیون حرف‌های «مقام رهبری» را تکرار می‌کند: با زیان و بیان خودش و تلطیف شده.

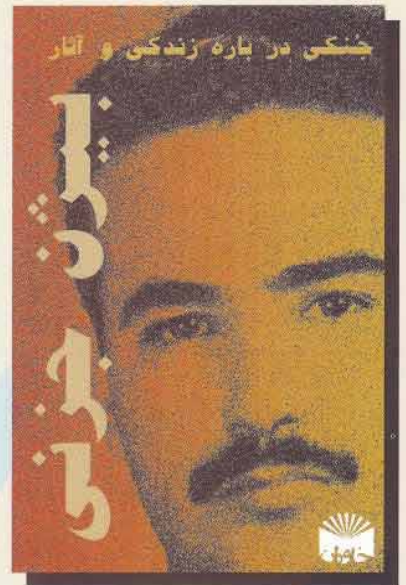
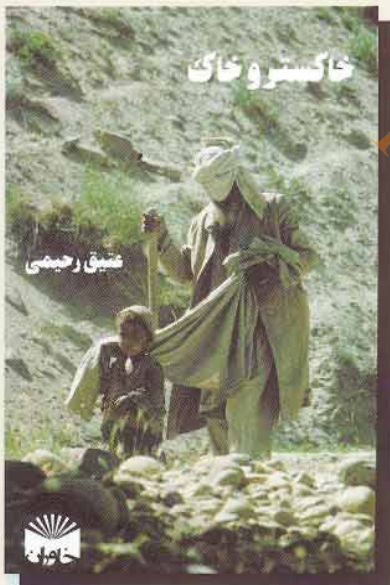
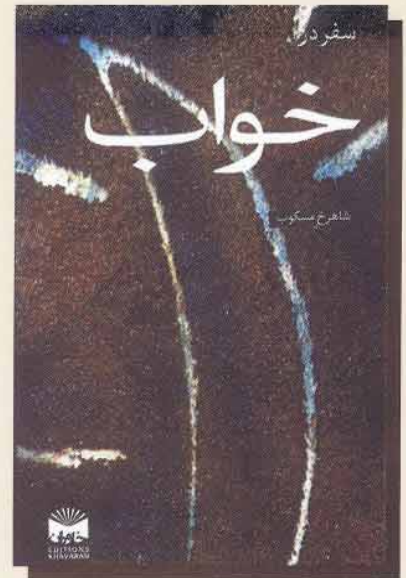
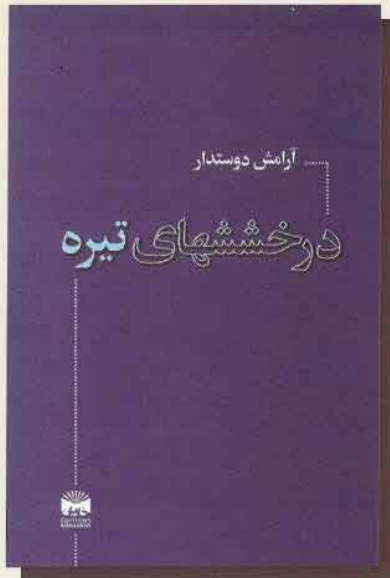
«حادثه‌ای که پنجشنبه شب رخ داد، بعد از یکی دو روز، جریانی انحرافی در آن پیدا شد... [که] هدفش لطمه زدن به اصل نظام و ایجاد آشوب و تشنج در جامعه است... می‌کوشیم که با این خشونت‌ها با خشونت برخورد نشود... همه باید با آشوب طلبی و تخریب اموال و شعارهای تحریک کننده مبارزه کنیم و بکوشیم با این جریان زشتی که وجود دارد، هر چند که عمق و گستردگی ندارد برخورد کنیم.

گویا رییس جمهور اسلامی، مسئولیت برخورد به این «جریان زشت»، «انحرافی» را به وزیر دفاع کابینه‌اش واگذار کرده است. چه این علی شمع‌خانی‌ست که اعلام می‌کند «از روز چهارشنبه به بعد، امنیت را به هر قیمت که شده برقرار می‌کنیم».

چهارشنبه روز راه پیمایی کسانی است که به جمهوری اسلامی باور دارند و خواست همه‌شان بیش از هر چیز تقویت و تحکیم این نظام. پس، جناح‌های اصلی حکومت از اصلاح‌گرایان گرفته تا محافظه‌کاران، از راست سنتی گرفته تا میانه‌روها، از متلفه‌ی اسلامی مخالف‌های رییس جمهور گرفته تا «حزب مشارکت اسلامی» هادیار رییس جمهور، به فراخوان «سازمان تبلیغات اسلامی» پاسخ مثبت می‌دهند و بار دیگر یگانگی‌شان را در برابر نیرویی که جمهوری اسلامی‌شان را به خطر انداخته، به نمایش می‌گذارند. و نیز باورشان را به از میان برداشتن و نابود کردن آن نیرو.

وقتی سخنران اصلی راه پیمایی، حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی حرف‌های رهبری جمهوری اسلامی را تکرار کرد و دانشجویان را «مفسد» و «محارب» خواند، امت حزب‌الله فریاد برداشت: می‌کشیم، می‌کشیم آن که براندم کشت.

\*



### انتشارات خاوران منتشر کرده است

- |  |   |                         |  |
|--|---|-------------------------|--|
| ۱- ایران در راهیابی فرهنگی                   | ۱۸- بررسی عقلانی حق، قانون و عدالت در اسلام       | هما ناطق                | ۱- روزها در راه (یادداشت‌های روزانه)                 |
| ۲- بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و ... | ۱۹- اسناد انترناسیونال سوم درباره احزاب کمونیست   | هما ناطق                | ۲- امتناع تفکر در فرهنگ دینی (با انتشارات باران)     |
| ۳- کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران             | ۲۰- خوب نگاه کنید راستگی است (گزارش زندان)        | هما ناطق                | ۳- ایران در راهیابی فرهنگی (با بازنگری و اسناد نوین) |
| ۴- ملیت و زبان                               | ۲۱- پژوهشی در اقتصاد ایران (دو جلد)               | شاهرخ مسکوب             | ۴- پلورالیسم سیاسی در جمهوری اسلامی                  |
| ۵- مقدمه ای بر رستم و اسفندیار               | ۲۲- سرودهای ستایش و اشعار دیگر برتولت برشت،       | شاهرخ مسکوب             | ۵- مجموعه آثار بیژن جزنی در ۷ جلد                    |
| ۶- درباره سیاست و فرهنگ                      | ۲۳- پرزده های بال طلایی کوچک من...                | شاهرخ مسکوب             | ۶- رگ تاک (جلد دوم)                                  |
| ۷- سفر در خواب                               | ۲۴- قناری شاعر                                    | شاهرخ مسکوب             | ۷- در دادگاه متهمان به قتل شاپور بختیار              |
| ۸- درباره جهاد و شهادت                       | ۲۵- ژئوپلیتیک شیعه فرانسوا توال                   | کسری احمدی              |  |
| ۹- گفتگو با فروغ فرخزاد (چهار گفتگو با فروغ) | ۲۶- جغرافیای سیاسی خلیج فارس                      | فروغ فرخزاد             |  |
| ۱۰- رخ (مجموعه قصه)                          | ۲۷- ... و در اینجا دختران نمی میرند (گزارش زندان) | جواد جواهری             |  |
| ۱۱- آخرین شاعر جهان (مجموعه قصه)             | ۲۸- کدام عشق آباد                                 | علی عرفان               |  |
| ۱۲- سلاح سرد (مجموعه قصه)                    | ۲۹- سه نمایشنامه                                  | علی عرفان               |  |
| ۱۳- زمینه ای برای گفتگو                      | ۳۰- درخششهای تیره                                 | بررسی قصه های علی عرفان |  |
| ۱۴- مرای کافر است (مجموعه قصه)               | ۳۱- خاکستر و خاک                                  | نسیم خاکسار             |  |
| ۱۵- اندر شرح قضایا (مجموعه قصه)              | ۳۲- تعریف تلخ ماندن                               | منوچهر برومند           |  |
| ۱۶- حرکت با شناسست مرکوشو (نمایشنامه)        | ۳۳- درباره زندگی و آثار بیژن جزنی                 | رضا قاسمی               |  |
| ۱۷- معنای ماهیار معمار (نمایشنامه)           | ۳۴- رگ تاک (جلد اول)                              | رضا قاسمی               |  |

### انتشارات خاوران منتشر می کند

- |               |                   |                 |              |                        |                     |                 |         |
|---------------|-------------------|-----------------|--------------|------------------------|---------------------|-----------------|---------|
| ۹- جاده اغیار | ۱۰- صدای زنگ حضور | ۱۱- سرود سر سبز | ۱۲- نماز میت | ۱۳- شعر زنان افغانستان | ۱۴- آوارگان خوابگرد | ۱۵- هفت شهر عشق | ۱۶- ... |
| شاهرخ مسکوب   | شاهرخ مسکوب       | شاهرخ مسکوب     | کریم لاهیجی  | بیژن جزنی              | دلارام مشهوری       | پری سکندری      |         |